

# تاریخ تئاتر

در اصفهان

ناصر کوشان

رضا ارحام صدر

پرویز ممنون

علی رفیعی

محمد رحیم اخوند

منصور کوشان

ناصر فرهمند

محمد رضا رفیعی

علی محمد رجایی

مهدی ممیزان



# The History of Theater in Esfahan

Naser Koshan



در دوره قاجاریه  
در دوره پهلوی  
در دوره مشروطیت  
در دوره پهلوی دوم  
در دوره جمهوری اسلامی

سید و آقا میرزا، بنامها از روزگار  
در خانه‌ها و در خیابانها  
در روزگار کهن و در روزگار نو  
غفلت کنندگان بشناسند

شابک: ۹۶۴-۷۰۲۳-۰۱-۴  
ISBN: 964-7023-01-4



تاریخ تناتر در اصفهان

ناصر کوشان

۶	...
۵۷	۲۱

برای دست‌نویس، راجع به سند و عز

جناب طهر حقوفی

۶۳۲۰۹

بابین: ۱۱/۱۱  
۸۴، ۱، ۲۷

تاریخ کتاب در اصفهان

---

کوشان، ناصر  
تاریخ تئاتر در اصفهان؛ رضا ارجام‌صدر،  
علی‌محمد رجایی، محمد میرزا رفیعی ... پرویز ممنون  
و ... / منصور کوشان. - اصفهان: آترویات، ۱۳۷۹.  
۳۹۷ ص. : مصور.

ISBN : 964-7023-01-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
۱. نمایش -- ایران -- اصفهان -- تاریخ. ۲.  
اصفهان -- تماشاخانه. الف. عنوان.  
ت ۹۵۵ / ک PNT ۷۹۲/۰۹۵۵۳۲  
کتابخانه ملی ایران ۷۹-۳۰ م

---

# تاریخ تئاتر در اصفهان

ناصر کوشان

رضا ارحام صدر

دکتر پرویز ممنون

دکتر علی رفیعی

محمدرحیم اخوت

منصور کوشان

ناصر فرهمند

محمد میرزا رفیعی

علی محمد رجایی

مهدی ممیزان



نشر آتروپات



نشر آتروپات  
تلفن: ۰۲۱-۲۲۹۶۷۹

### تاریخ تصاویر در الگوریتم

تألیف: ناصر کوشان

ویراسته‌ی: محمدرضا شبروانی

آماده‌سازی و تولید: آتروپات نقش

مدیر تولید: امیر هوشنگ اللهوردی

مشاور هنری: علی سجادیه / طراح جلد: مجید عقیابی

انتخاب تصاویر: ناصر کوشان / صفحه‌آرا: ناهید حیدرnia

حروف‌نگار: مریم راه‌نورده، مریم مجنون / نمونه‌خوان: نازنین طالبی

مونتاز: سپیده خسروپان / چاپ اول: ۱۳۷۹ / شمارگان: ۲۲۰۰ جلد

کلیه‌ی حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۷۰۲۳-۰۱-۴

قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

تقدیم به :

همسر مہناز و فرزندانم موزان، آرش، غزل

و دوستانان تاتار





برنتابیدن وضع موجود عنصر اصلی هنر است. افرادی که چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی بر استمرار تعادل موجود پای می فشارند و متأسفانه بر مؤلفه‌های قدرت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی وضع موجود نیز مسلط و صاحب اختیارند با هنر و هنرمند سرناسازگاری دارند.

از این رو اهمیت کار هنرمندان که علی‌رغم میل باطنی صاحبان قدرت به نقد وضع موجود می‌پردازند آشکار می‌شود. باید توجه داشت که این نه فقط سانسور حکومتی بلکه بدتر از آن تعصبات کور گروهی و فردی است که حتی شدیدتر از نوع اول به میدان مبارزه با نوحواهی و آزادی و آزادگی قدم می‌گذارند.

تئاتر اصفهان مصایب فراوانی را در برخورد با انواع این فشارها پشت سر گذارده است. چاپ و نشر بخشی از آثار هنرمندان، دین کوچکی برای پاسداشت از زحمات‌های هنرمندان شهرمان است.

مصطفی نژادستاری



## فهرست مطالب

۱۳	دیباچه
۱۹	مقدمه

### ۱

#### نگرشی به نمایش

۲۹	دوره‌ی صفویه
۳۲	دلچکان در عصر صفویه
۳۵	نمایش در عصر قاجار
۴۴	متن نمایشنامه «بقال بازی»
۷۵	نمایش در عصر انقلاب مشروطه

## پیشگامان تئاتر

۸۱	پیشگامان تئاتر در جلفای اصفهان
۸۷	تخت حوضی
۸۹	قدیمی ترین نمایش روحوضی مکتوب
۹۵	متن نمایشنامه «حاج عبدالنبی»
۱۰۷	گروه تئاتر مغزی
۱۱۰	گروه تئاتر دبیرستان سعدی
۱۱۱	گروه تئاتر پیروزی
۱۱۲	گروه تئاتر پست و تلگراف
۱۱۲	گروه تئاتر الپ
۱۱۳	تماشاخانه‌ی سپاهان
۱۱۵	تماشاخانه‌ی اصفهان
۱۱۹	تماشاخانه‌ی فردوسی
۱۱۹	سقوط تماشاخانه‌ها

۳

### گروه‌های تئاتر اصفهان

۱۲۵	گروه هنری ارحام صدر
۱۲۸	گروه‌های تجربی و آماتور
۱۲۹	گروه تئاتر فرهنگ و هنر
۱۳۰	مرکز فرهنگی اصفهان
۱۳۲	گروه نمایشی دانشگاه اصفهان

۴

### از تئاتر و خاطرات

۱۳۵	مهدی ممیزان
-----	-------------

۵

### گفت‌وگوها

۱۶۱	کمدین بزرگ تئاتر اصفهان: رضا ارحام صدر
۱۸۰	مگر تئاتر چقدر درآمد دارد؟ فاضل فاضلی پارسا
۱۸۹	بحث جدی است نخندید! محمدرحیم اخوت
۲۰۹	تجلی تئاتر در حافظه تاریخی: منصور کوشان

۶

فرجام سخن

۲۲۷	فرجام سخن، لذت حضور
۲۳۹	خلوتی برای کار و تجربه: علی رفیعی

۷

پیوست‌ها

۲۴۷	I - فهرست اجراها از سال ۱۲۶۷ تا ۱۳۵۷
۲۶۲	II - فهرست اجراها از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۸
۲۶۷	III - جشنواره‌ها
۲۸۶	IV - همایش‌ها
۲۹۴	V - نام تالارها
۳۰۹	VI - سندها
۳۳۷	VII - عکس‌ها

در میان نمایشگاه‌هایی که در زمینه‌های گوناگون فرهنگی در نخستین جشن فرهنگ مردم در اصفهان برپا شده بود یکی نیز با عنوان «سیری در تئاتر مردمی اصفهان» در گوشه‌ای از میدان نقش جهان توجه هزاران نفر را به خود جلب کرد.

این نمایشگاه نه فقط در میان نمایشگاه‌های دیگر که در میان تمام برنامه‌های جشن بهترین بود، چون برای نخستین بار تحقیقی جامع درباره‌ی گوشه‌ای از فرهنگ معاصر این سرزمین صورت گرفته بود و در عین حال به شکلی ارائه شده که برای همه جالب توجه و تماشایی بود. نمایشگاه «سیری در تئاتر مردمی اصفهان» مراحل گوناگون تحول و دگرگونی تئاتر در اصفهان را با عکس‌هایی از نمایش‌ها، نمایشنامه‌های دست‌نویس، نمونه‌هایی از قراردادها، دفاتر مالی، پوسترها، بروشورها،



تمام اسناد و مدارک موجود از تئاترها، حتی نخستین نقد را از تئاتر که عبدالحسین سپنتا درباره‌ی بینوایان در روزنامه‌ی سپنتا به سال ۱۳۲۴ نوشت، نشان می‌داد. به این مناسبت کتابی نیز درباره‌ی تاریخچه‌ی تئاتر اصفهان نوشته‌ی برگزارکننده‌ی نمایشگاه، پرویز ممنون، چاپ شده بود. این کوشش، مرا که افتخار شاگردی و همکاری ایشان را داشتم بر آن داشت تا جستجویم را برای بازیافتن گوشه‌های ناشناخته‌ی تاریخ تئاتر اصفهان دنبال کنم. اینجا و آنجا مقالات و یادداشت‌های مربوط به تئاتر اصفهان را با کنجکاوی می‌خواندم و آنها را جمع می‌کردم. تا اینکه اوایل انقلاب سالن‌های تئاتر شهر تعطیل گردید. تئاتری که نود سال سابقه داشت و به اوج رسیده بود.

من که تهیه‌کننده و کارگردان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در تولید مرکز اصفهان بودم، هر از گاهی که فرصت دست می‌داد فیلم‌های مستند ۱۶ میلی‌متری از شهرستان‌های استان اصفهان می‌ساختم، مثل جلوه‌های هنر نائین، زواره، ایبانه، سده یا خمینی‌شهر.

در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به فکر افتادم تا از زندگی و آثار استادان و هنرمندان معاصر اصفهان مجموعه‌ای بسازم. این بود که طرح نقش جهان را به تولید سیما پیشنهاد کردم. طرح این بود: مجموعه‌ی نقش جهان می‌کوشد زندگی و آثار استادان و هنرمندان معاصر اصفهان را به تصویر بکشد و بر اساس پژوهش‌هایی که شده یا می‌شود برای هر هنرمندی فیلم‌نامه‌ای تهیه کند. طرح نقش جهان به آنان می‌پردازد که دارای معرفت و اثری ویژه و منحصر به فرد هستند. هنرمندانی که با مرگ هر کدام از آنان، کسی را که غنی و بی‌همتاست از دست خواهیم داد. آنان که آثارشان یادگاری است از فروتنی و معرفت و ابداع ستایش‌انگیز، و میراثی است

برای هنر ملی ایران. قصد من این بود قبل از آنکه آفتاب عمر این هنرمندان و استادان معاصر اصفهان غروب کند، کارنامه‌ی این شایستگان پرتلاش و خستگی‌ناپذیر را به تصویر درآورم و بدین‌سان به تک‌تک آنان ارج بگذارم.

این استادان و هنرمندان عبارت بودند از: منوچهر قدسی ادیب، جواد رستم‌شیرازی طراح قالی، جعفر رشتیان مینیاتوربست، حسین علاقمندان قلم‌زن، علی ظریفی قلم‌زن، محمد گلزار خاتم‌ساز، حسن صناعی و علی عطریان قلم‌کار، محمد مصدق‌زاده کاشیکار، نصرالله معین خطاط، حسن کسایی نوازنده‌ی نی، جلیل شهناز نوازنده‌ی تار، جلال‌الدین تاج آوازخوان، رضا ارحام‌صدر بازیگر تئاتر، حسین مهبیاری طراح قالی، اکبر میخک نقاش، مرتضی نعمت‌اللهی پیکرساز، محمد حقوقی شاعر و منتقد، هوشنگ گلشیری داستان‌نویس.

سال‌های سال بود که بیشتر این هنرمندان را از نزدیک می‌شناختم و با زندگی و هنر آنان آشنایی داشتم. این بود که تحقیقی را شروع کردم، نبودن سند و مدرک و کتاب و عکس چندین سال وقت گرفت، حاصل کار چند فیلمنامه شد. اما در این فاصله، چند تن از هنرمندانی که من درباره‌ی آنان به‌طور جدی پژوهش کرده بودم دارفانی را وداع گفتند. زیرا اجرای طرح به علت نبودن امکانات لازم و بی‌توجهی طولانی شده بود، اما صدها ورق یادداشت برای من به جا ماند.

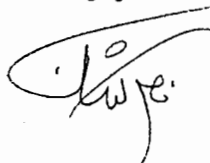
نخستین فیلم نقش جهان را با زندگی و آثار محمد مصدق‌زاده، استاد کاشیکار شروع کردم. دومین فیلم نقش جهان را از زندگی و آثار قلم‌کارسازان ساختم. و نقش جهان‌های بعدی به انجام نرسید، اما مطالعات من درباره‌ی تئاتر شهرم که بیش از یک قرن سابقه‌ی تئاتر دارد ادامه یافت.

دست‌یابی به اسناد و گذشته‌ی تئاتر در اصفهان با همکاری سازمان اسناد ملی ایران، مدیریت منطقه‌ی اصفهان امکان این پژوهش را فراهم ساخت. راه‌یابی به حیطة‌ی نمایش کاری عظیم و زحمتی در حد مشقّات سیزیف است. سال‌های متمادی است که برای آموختن رشته‌های خاص تئاتر: بازیگری، نویسندگی، کارگردانی، امور صحنه و سایر فعالیت‌های نمایش در کلاس‌ها، دانشکده‌ها، کارگاه‌های آموزشی تئاتر و نیز در محضر استادان و کارگردانان مطرح مراحل آموزشی تئاتر را دنبال می‌کنم. در حقیقت عباس جوانمرد، مصطفی اسکویی، رکن‌الدین خسروی، علی نصیریان، محمدعلی کشاورز، بهرام بیضایی، ایرج انور، شهر و خردمند، خجسته‌کیا، شمسی فضل‌اللهی، دکتر پرویز ممنون و دکتر علی رفیعی هرکدام سهم بسزایی در پرورش زندگی من در تئاتر دارند. این کتاب به تاریخ نمایش و تئاتر در اصفهان خواهد پرداخت و تا جایی به دیگر شیوه‌ها می‌پردازد که به ترسیم و بیان رویدادهای مهم نمایشی یاری رساند.

در این کتاب مراحل گوناگون تحول و دگرگونی نمایش از دوره‌ی صفویه و تئاتر وارداتی به روش اروپایی که از عصر انقلاب مشروطه آغاز می‌شود تا امروز را می‌توان در هفت فصل دید که امیدوارم مورد استقبال و استفاده‌ی علاقه‌مندان، پژوهشگران، هنرمندان، استادان و دانشجویان رشته‌ی تئاتر قرار گیرد.

در نگارش این کتاب از اطلاعات، یادداشت‌ها، سندها، عکس‌ها، و گفت‌وگو با هنرمندان که نام آنها روی جلد آمده است استفاده‌ی شایان برده‌ام که بی‌یاری ایشان این کتاب به سامان نمی‌رسید.

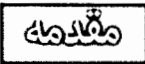
ناصر کوشان





مقدمه





در نگاهی کوتاه به تحول نمایش درمی یابیم، که اکثر نمایشنامه‌هایی که در صحنه‌ی تئاتر اصفهان به اجرا در آمده و جنبه‌ی مردمی داشته، برگرفته از سنتِ نمایش‌هایی شادی آور بوده مثل مسخره‌بازی، سیاه بازی، بقال بازی، تخت حوضی و ....

نمایش‌های شادی آور، بدون قید و بند و چهارچوب صحنه به شکل بدیهه‌سازی اجرا می‌شدند. به این ترتیب بازیگران هرگز قصد نداشتند واقعیات روزمره را روی صحنه زندگی ببخشند، بلکه، تنها زندگی را یادآوری می‌کردند. بازیگران بیشتر رو به تماشاگر و برای او حرف می‌زدند و از جامعه انتقاد می‌کردند و گاهی متلکی را که از میان جمعیت گرفته می‌شد، جواب می‌گفتند. «طنز و انتقاد» محور اصلی نمایش‌های شادی آور بوده است. انتقادهای بیشتر اشاره‌های شخصی و محلی بود و

گاهی نیشخندهایی به دولت و طبقات جامعه. به همین دلیل هر بار انتقاد به مناسبت حضور کسی عوض می‌شد. بنابراین اگر بباییم و به مسئله نمایش پردازیم، چون موضوع بحث ما مسئله نمایش است، می‌بینیم خود نمایش در وهله اول به معنای کاری است که می‌شود، یا عملی است که روی می‌دهد. به همین سبب عملی را که بر روی صحنه، در برابر چشم تماشاگران روی می‌دهد، «نمایش دادن» می‌گفتند در «نمایش شامل تراژدی، کمدی، تعزیه، خیمه شب‌بازی، مضحکه، مسخره‌بازی، لال بازی و تمام هنرهای نمایشی مانند باله، اپرا، و حتی سینما تا آن جا که جنبه‌های نمایشی مورد نظر باشد و مانند اینهاست»<sup>۱</sup> «به هر حال تمام بازیها و اعمال خنده‌آوری که محور اصلی‌شان یک مسخره است را «مسخره بازی» می‌نامند و این مربوط می‌شود به دوره قبل از صفویه و حدود تیموریان؛ همین «مسخره بازی» و «مسخره درآوردن» در زمان صفویه تبدیل می‌شود به «مقلد» و «تقلید» و «مقلد» را «تقلیدچی» می‌گفته‌اند.<sup>۲</sup>

«در طی تاریخ، مسخره‌بازی ارزش خود را از دست می‌دهد و «سیاه بازی» جای آن را می‌گیرد و بعداً نیز «بقال بازی» پیدا می‌شود. بنابراین به ترتیب و بنابر سیر تاریخ ما دارای سه گونه نمایش می‌شویم:

۱- مسخره‌بازی در دوره‌ی تیموریان

۲- سیاه‌بازی در دوره‌ی صفویه

۳- بقال‌بازی در دوره‌ی قاجاریه

۱- خسرو شهریاری، کتاب نمایش، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۹۱.  
 ۲- محمدرضا خاکی، یک بررسی تحقیقی پیرامون نمایش سنتی ایران و «سیاه»، از انتشارات مرکز ایرانی نمایش‌های سنتی، تهران، ص ۱۰.

البته باید توجه داشت که «سیاه‌بازی» هرگز از بین نرفت و هنوز هم به نوعی باقی است.

**بقال بازی:** نمایش‌هایی بوده که قهرمان اصلی و محور آن یک بقال است. «تم اصلی بقال بازی اکثراً راجع به این است که یا کسی می‌خواهد سر بقال کلاه بگذارد و یا برعکس. بنابراین یک نفر را به عنوان بقال داریم. پس طبیعتاً بنابه شغل و کار او یک مرکز بازی هم داریم به عنوان جایی که دیگران باید به آنجا مراجعه کنند. در بقال بازی تم تقریباً همین است اما تا آن حدود که امکان باشد به مسائل شهر و مردم و تا حدودی سیاست نیز پرداخته می‌شود.

بقال بازی معمولاً در قهوه‌خانه‌ها، خانه‌های اعیان و اشراف و هر جایی که امکان پهن کردن بساط بقالی موجود بود اجرا می‌شد.<sup>۳</sup>

**مسخره‌بازی:** «نمایشی بسیار ساده با چهارچوبی معین است که در حدود همان «بقال بازی» عمل می‌کند. در مجموع محور اصلی آنها یک مسخره است، از پرسوناژهای بقال بازی و مسخره‌بازی می‌توان از: چوردکی، ریشکی، ماستکی و بقال نام برد.»

«مسخره‌بازی بیشتر در میدان‌ها و قهوه‌خانه‌ها اجرا می‌گردید. این گروه حرفه‌ای نبودند. بلکه به معنی واقعی کلمه مقلد و تقلیدچی بودند. هم‌ساز می‌زدند و آواز می‌خواندند و هم بازی می‌کردند.»<sup>۴</sup> گروه‌های نمایشی در دوره صفویه بسیار وسیع‌تر شدند. کمتر شدن جنگها و صلح به شهرنشینی کمک کرد و این گروه‌ها پا گرفتند.

۳- نقل به اختصار. محمدرضا خاکی، یک بررسی تحقیقی پیرامون نمایش سنتی ایران، انتشارات مرکز ایرانی نمایش‌های سنتی، تهران، ص ۱۱ و ۱۲.

۴- همانجا.



شاردن در سفرنامه‌اش می‌گوید: مسخره‌هایی که در دوره‌ی شاه عباس در اصفهان دیده بهترین بازیگرانی بوده‌اند که تا آن زمان کارشان را مشاهده کرده است و بیش از همه از «کل عنایت» صحبت می‌کند. شاردن اشاره می‌کند که در اصفهان رقصی دیده که خودش آن را رقص «قهر و آشتی» نامیده است. او آن را به سه اکت (ACT) تقسیم کرده و می‌گوید: دو رقص فوق‌العاده هنرمند بوده‌اند که در قسمت اول هر دو با هم در آشتی هستند. در قسمت دوم یک اختلاف را با رقص نمایش می‌دهند. و در قسمت سوم یکبار دیگر آشتی را بازی می‌کنند.

همچنین الکساندر کوچکو، که حدود سال ۱۲۱۷ شمسی، یعنی هنگام پادشاهی محمدشاه قاجار در ایران بود، توصیفی دارد درباره‌ی یکی از تقلیدهای دسته‌های تقلیدچی. او در مقدمه می‌گوید: «در این نمایش‌ها نقل همه‌گونه حرکات و حرف‌های زشت آزاد است و چون هدف آن است که تماشاگر بخندد. هرگونه احساس جدی از نمایش دور است»<sup>۵</sup>. او گفته است: نمایشی را در اصفهان دیده‌است. یک داستان سه نفره. دو نفر باغبان هستند، یکی جوان و دیگری مسن، جوان عاشق دختر باغبان پیر است، ابتدا دعوا می‌کنند. ولی پس از خستگی از دعوا پشیمان می‌شوند. و تماشاگر می‌خندد... «بالاخره باغبان پیر (باقر) اعتراف می‌کند که حق با باغبان جوان (نجف) است و صلح می‌کند. باقر پولی برای خرج سور و سات می‌دهد و نجف می‌رود شراب بیاورد که باقر صدایش می‌زند و می‌گوید کباب هم بیار، می‌رود باز صدایش می‌زند که تنقلات و شیرینی هم بیار، باز می‌دود و باز صدایش می‌کند - آن قدر تا نجف از خستگی می‌افتد، ولی چون این یکی هنوز دستور می‌دهد گوش

۵- بهرام بیضایی، نمایش در ایران، چاپ کاویان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۷۴.

خود را می‌گیرد و پا به فرار می‌گذارد. پس می‌روند کباب و شراب می‌آورند و جشن می‌گیرند. نجف تار می‌زند. عاقبت باقر خوابش می‌برد: اما نجف که به حيله وانمود کرده بود مست است به طرف دختر باغبان می‌دود و پیروزی عشق را به همراهی تار و تنبور و آواز اعلام می‌کند.<sup>۶</sup> بهرام بیضایی در بخش نمایش‌های شادی‌آور اشاره دارد به اینکه «در عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مسخره‌ی معروفی در دربار بود به نام «کریم شیرهای» که هم برقرار کننده و ابداع کننده‌ی نمایش‌های دربار بود و هم نایب نقاره‌خانه‌ی دولتی و رئیس دسته‌های مطرب درجه دوم و سوم غیر دولتی پایتخت. لقب شیرهای که پشت‌بند نام او بود شیرینی نمایش‌ها و مسخره‌گی‌های او را به یاد می‌آورد. و او چند بازیگر همکار و وردست داشت که به کمک آنها بقال‌بازی‌هایی در حضور شاه به راه می‌انداخت. در این بازی‌ها خود او بقال را بازی می‌کرد و مسخره‌های وردستش افراد مهم دیگر بازی بودند. محور اصلی داستان همان برخورد بقال بود با حقه‌بازان شهری و همان ماجرای ماست دزدی. نظایر آنکه وسعت یافته بود و نیز مقدمه چینی‌هایی که به انتقادهای صریح و تند و بی‌پروایی از فساد و دربار و تشکیلات اداری مملکت منجر می‌شد.»<sup>۷</sup> تخت حوضی: «اما تخت حوضی از آنجا گسترش می‌یابد که شهرنشینی رشد می‌کند. طبقه متوسط و بازار و بازاری تقویت می‌شود. سازه‌های قاجار (مثلاً ظل سلطان در باغ نو اصفهان) از مطرب‌ها حمایت می‌کنند. به هر حال شاید از این زمان است که ما صاحب نمایش «تخت حوضی» می‌شویم و از این به بعد است که صاحب یک عده تیب‌های

۶- نقل به اختصار، همانجا ص ۱۷۵.

۷- بهرام بیضایی، نمایش در ایران، چاپ کاویان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

خاص می‌شویم. از جمله حاجی آقا- سیاه (نوکر) - کلفت مضحک - سُلی - فکلی که پرسوناژهای واقعی تخت حوضی هستند و پرسوناژهای فانتزی که کم‌کم وارد تخت حوضی می‌شوند.<sup>۸</sup>

در خانه‌های مردم صحنه عبارت بود از تخت‌ها و الوارهای چوبی که بازیگران روی حوض وسط حیاط می‌بستند. سپس روی آن را با فرش یا چیزی دیگر می‌پوشاندند و تماشاگران به گرد آن می‌نشستند. به این ترتیب تماشاگران نمایش را به خانه‌ها و میان مردم می‌بردند. تخت حوضی اگر دارای پرسوناژ (سیاه) باشد «سیاه‌بازی» نامیده می‌شود. در اصفهان نمایش سیاه‌بازی (روحوضی) به «حاج آقا سورمه‌ای»<sup>۹</sup> معروف بوده است.

باید توجه داشت که اساس تخت حوضی اصولاً بر بداهه‌سازی است و برای اجرای آنها به هیچ وجه از متن استفاده نمی‌شده است و اتفاقاً همین حُسن نمایش تخت حوضی محسوب می‌شود.

از حوالی ۱۳۱۰ شمسی به بعد عده‌ای شروع به نوشتن نمایشنامه‌های تخت حوضی نمودند.

بهرام بیضایی می‌نویسد: «سخت‌گیری‌های مدام اداره سیاسی و شهربانی وقت، اجازه نمایش نمی‌دادند مگر آنکه قبلاً از چند و چون آن خبر داشته باشند...»<sup>۱۰</sup>

در این زمان توسط روشنفکران نمایشنامه‌های فرنگی ترجمه و

۸- محمدرضا خاکی، یک بررسی تحقیقی پیرامون نمایش سنتی ایران، انتشارات مرکز ایرانی نمایش‌های سنتی، تهران، ص ۱۳.

۹- در اصفهان نمایش سیاه‌بازی (روحوضی) به حاج آقا سورمه‌ای (سورمه‌ای) معروف بوده است و از دوران صفویه تا پهلوی دسته‌های مطرب در قهوه‌خانه‌ها، خانه‌ها، جشن‌ها و عروسی‌ها بر تخت چوبی روی حوض که ارتفاع بیشتری از سطح زمین داشت، نمایش «حاج آقا سورمه‌ای» بازی می‌کردند.

۱۰- بهرام بیضایی، نمایش در ایران، چاپ کاویان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۹۴.

آراسته می‌شود. کم‌کم تئاتر غرب با نمایش سنتی اصفهان پیوند می‌خورد و همین اتفاق سرنوشت تئاتر اصفهان را معین می‌کند.

«در بهار سال ۱۸۸۸ میلادی چند جوان با ذوق دور هم جمع شده، و «باشگاه تئاتر» را تأسیس می‌کنند و در سالن مدرسه مرکزی آرامنه‌ی جلفا صحنه‌ای می‌سازند»<sup>۱۱</sup> و نمایش اجرا می‌کنند. و تئاتر به شیوه غربی پا می‌گیرد.

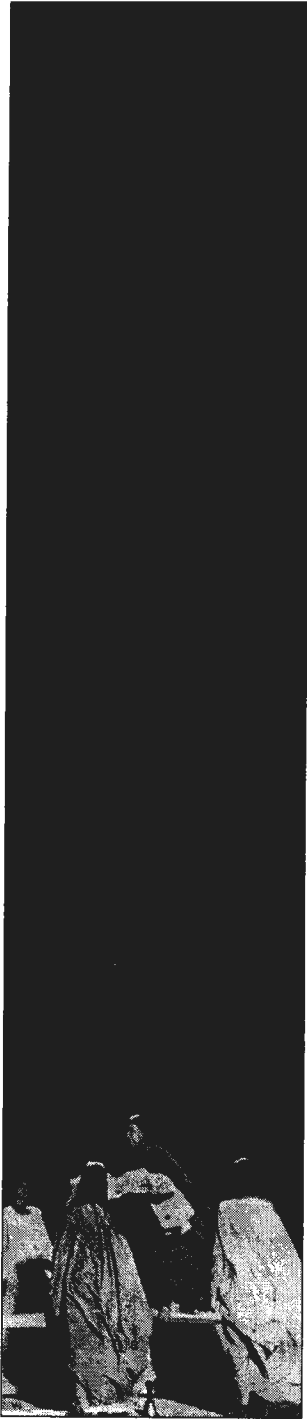
گروه‌های تئاتر از سال ۱۳۰۰ شمسی فعالیت خود را شروع می‌کنند. از مشهورترین‌ها می‌توان نام برد: محمد میرزا رفیعی. ناصر فرهنگمند، علی محمد رجایی، مهدی ممیزان، رضا ارحام‌صدر و ده‌ها نفر دیگر.

به این ترتیب تماشاخانه‌ها با اسلوب تئاتر غربی به‌طور حرفه‌ای کار خودشان را در تماشاخانه «سپاهان» و «اصفهان» و «گروه هنری ارحام» شروع کردند. نمایشگران هفته‌ای یک نمایش اجرا می‌کردند. گروه‌ها با اقتباس از نمایشنامه‌های فرنگی و در جستجوی داستانی تازه در عصر هر چهارشنبه، نمایش تازه‌ای را به‌روی صحنه می‌بردند. تقریباً در سال چیزی حدود شصت تا هفتاد نمایش و شاید هم بیشتر اجرا می‌شد. با تأسیس گروه هنری ارحام صدر در سال ۱۳۴۳ نمایش‌های ارحام، بیش از سه تا شش ماه روی صحنه بود. در این نوع نمایش‌ها «نوکر» به جای شخصیت «سیاه» نقش آفرینی می‌کرد. «نوکر» با لهجه‌ی اصفهانی در عین زیرکی، سادگی، با صراحت نکته‌سنجی می‌کرد. با بذله‌گویی، حاضر جوابی و رندی سخنان دردآلود خود را به زبان می‌آورد که خنده را به زهرخند بدل می‌کرد و نتیجه نمایش با شعار معمولاً اخلاقی - انسانی پایان می‌یافت.

۱۱- لئون میناسیان، تاریخچه‌ی تئاتر آرامنه جلفای اصفهان، نشریه روزانه، سومین جشنواره سراسری تئاتر آشکار، شماره ۱۱، ۱۳۷۵، ص ۱۹.

نمایش «کمدی انتقادی» به جای تخت حوضی مرسوم شد. و نقش «سیاه» را «نوکر» بازی کرد. بازیگر نوکر هم بدون قید و بند، با توانایی و بداهه‌سازی، جان تازه‌ای گرفت. بنابراین از دوره‌ی صفویه به بعد است که «نقال»ها و دسته‌های «مطرب» و «مقلد» وسیله‌ی تفریح و سرگرمی مردم و درباریان را فراهم می‌کنند. از تحقیقات به عمل آمده، روشن می‌شود کسانی که نقش «دلک»، «مسخره»، «سیاه» و «نوکر» را بازی می‌کرده‌اند افراد آموزش‌دیده‌ای نبوده‌اند. بلکه افرادی با ذوق، شوخ طبع و لطیفه‌پردازی بودند که در موقعیت‌های مناسب، سخنان با مزه و نیشداری می‌زدند و موجبات خنده و نشاط مخاطب را فراهم می‌آوردند، این حرف‌های دو پهلو و گزنده موجب تعبیرها و تفسیرهای گوناگون می‌شد. به هر حال بذله‌گویی، حاضر جوابی و شیرین‌زبانی از استعدادهایی است که شغل و مقام و طبقه و موقعیت اجتماعی افراد مانع بروز و ظهور آن نمی‌شود.

برخی از این اشخاص در دوران ما عبارت‌اند از: تقی مکسی، محسن رفیعی (برادر محمد میرزا رفیعی)، نایب محمد علی خان (عضو دسته‌ی موزیک ارتش)، که در نمایش‌های شادی‌آور و تخت حوضی رُل «سیاه» را بازی می‌کردند. بعد هم باقر و مهدی رشتی‌زاده آمدند و رُل «نوکر» را بازی کردند با لهجه‌های کاشانی، یزدی، کلیمی، سدهی و اصفهانی. به هر حال در حیظه‌ی نمایش تخت حوضی رُل «سیاه» کم رنگ شد و جای آن را «نوکر» گرفت. تا اینکه این نقش دست به دست گشت و به ارحام صدر رسید. ارحام صدر هم با بدیهه‌سازی‌های منحصر به فردی که داشت رُل «نوکر» را با استعداد خود از صافی احساس هنری گذراند و توانایی او تا آنجایی وسعت یافت که هیچ رویدادی در صحنه رخ نمی‌داد یا بیان نمی‌شد یا مشاهده نمی‌گردید مگر این که ابتدا از صافی حضور خلاق ارحام صدر گذر کند.



۱  
نگرشی به نمایش



### دوره‌ی صفویه

اصفهان فقط یک شهر قدیمی نیست، پیشینه‌ی تاریخی و هنری فرهنگی‌اش سندی گویا و باارزش از تاریخ تحولات هنر و فرهنگ در سرزمین ماست.

اصفهان، از ورای تک تک بناهای تاریخی‌اش، در نقش کاشی‌هایش، چه یادگارها که مانده است، ارزش‌هایی که هر انسان هنردوست را شیفته می‌سازد.

در دهه‌ی سوم هجری اصفهان به دست لشکریان اسلام فتح می‌شود. موقعیت جغرافیایی و آب و هوای معتدل اصفهان سبب می‌شود که این شهر توسعه یابد. تا اینکه در قرن پنجم هجری ترکان سلجوقی، اصفهان را تسخیر می‌کنند. اصفهانی که پذیرای ابن سینا بوده، دارای مراکز علمی



معتبری می‌شود و در مقام رقابت با بغداد، این شهر هویت فرهنگی پیدا می‌کند. با حمله‌ی مغول شهر به ویرانی کشیده می‌شود و مردم قتل عام می‌شوند.

بعد از آن تیموریان می‌آیند، هجوم ویرانگر تیمور به اصفهان یک بار دیگر شهر را به آتش و خون می‌کشاند. ولی زمان آسیب و ویرانی آن چندان به طول نمی‌انجامد. با آمدن صفویان، اصفهان پایتختی برگزیده می‌شود. آنگاه وارد دوران تازه‌ای از نظر فرهنگی و هنری می‌شود و چنان گسترش می‌یابد که مرکز حکومت شده نصف جهانش می‌نامند. در این زمان است که اصفهان با طرحی ماهرانه و استادانه رو به رشد می‌نهد. گذشته از میدان قدیم شهر، میدان نقش جهان و خیابان چهارباغ محور گسترش و برپایی بناهایی تازه می‌گردد. شهر از زاینده‌رود می‌گذرد. جلفا محل سکونت ارمنی‌ها با کلیساهای معتبر و خانه‌های زیبا برپا می‌شود و پل‌های تازه‌ای بنا می‌شود که به آینده می‌پیوندد.

«چهارگوشه‌ی میدان عظیم نقش جهان، روزها اغلب پوشیده از چادر دستفروشان بوده است و شب‌ها، میدان بازیگران، شعبده‌بازان، خیمه‌شب‌بازان، بندبازان، درویشان، روسپیان و قصه‌گویان می‌شد.»<sup>۱</sup>

در زمان صفویه یکی از تفریحات شاه عباس رفتن به قهوه‌خانه‌های اصفهان بود. گاه بی‌خبر به قهوه‌خانه‌ها می‌رفت و با هنرمندان و شاعرانی که اغلب در آنجا بودند به صحبت می‌نشست.

در اصفهان قهوه‌خانه‌های معروف بیشتر در اطراف میدان نقش جهان بود. «قهوه‌خانه‌های اصفهان بزرگ بود و دیوارهای سفید پاکیزه داشت.

۱- راجر سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه‌ی احمد صبا، ناشر کتاب تهران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۴.

درهای قهوه‌خانه از چند سوبه خارج باز می‌شد و بیشتر آنها را به یک صورت و یک اندازه کنار یکدیگر می‌ساختند. اغلب میان آنها دیوار و پرده‌ای نبود و از درون هر کدام فضای داخل یا بخشی از قهوه‌خانه‌ی همسایه نیز دیده می‌شد و چنان می‌نمود که همه یک دستگاه است. در اطراف قهوه‌خانه ایوان و طاق‌نما و شاه‌نشین‌هایی ساخته بودند که با قالی و فرش‌های دیگر مفروش و نشیمن مشتریان و تماشاگران بود. در میان قهوه‌خانه حوضی بود که همیشه آب پاک از اطرافش فرو می‌ریخت.

طبقات مختلف مردم، از اعیان و رجال دربار و سران قزلباش، تا شاعران و اهل قلم و نقاشان و سوداگران برای گذراندن وقت و دیدار دوستان و سرگرم ساختن خود با بازی‌های مختلف یا مناظره‌ای شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه (نقالی) به آنجا می‌رفتند. از قهوه‌خانه‌ها، عرب، بابافراش، حاجی یوسف، بابا شمس تیشی کاشی و قهوه‌خانه طوفان نام برده‌اند.

نقالان و شاعرانی که در عهد شاه‌عباس در قهوه‌خانه‌ها شاهنامه می‌خواندند، یکی ملامؤمن کاشی معروف به بیکه‌سوار بوده که وضع و لباس و اطوار خاص داشته است. این مرد قبایی باسمه‌ای با حاشیه‌های رنگارنگ می‌پوشید و طوماری به سر می‌زد و بدین شکل به قهوه‌خانه می‌رفت و شاهنامه می‌خواند و قسمتی از آنچه در این کار نصیبش می‌شد به درویشان و مستمندان می‌داد.

یکی نیز میرزا محمد فارسی بواناتی بود که در قهوه‌خانه، داستان حمزه را می‌خواند. قصه‌گویی و مدح‌علی(ع) و داستان‌پردازی و گفتارهای دینی هم در قهوه‌خانه‌ها مرسوم بوده است. مداحان و نقالان

در میان قهوه‌خانه بر منبر یا چهارپایه‌ای می‌ایستادند و در ضمن خواندن اشعار، یا نقل داستان، عصایی را که در دست داشتند به وصفی خاص حرکت می‌دادند.<sup>۲</sup>

### دلکان در عصر صفویه

می‌توان گفت نمایش (تقلید) بومی و سنتی اصفهان به زبان گویاتری حضور خود را از عصر صفویه در این شهر آغاز می‌کند. به همین دلیل: هنر نمایش یا تقلید، محصول زندگی اجتماعی انسان است و انعکاس بسیاری از تضادهای اجتماعی و روابط قشرها و گروه‌های جامعه را در آن می‌توان دید. از این رو بررسی دقیق هنرهای نمایشی یک جامعه یا یک قوم به عنوان نماد فرهنگی یا زیربنای اقتصادی برای شناخت تاریخ اجتماعی آن جامعه حائز اهمیت فراوان است.

تقلیدچی‌ها یا مقلدان در شکل‌گیری انواع نمایش‌های تقلید، سهم بسزایی داشته‌اند. زیرا که ارزش‌های نمایش‌های تقلید در رابطه با هنر بازیگری و فن بداهه‌سازی آنها متبلور می‌شد. در میان مقلدان عصر صفویه، نام کل عنایت، دلک دربار شاه‌عباس بیشتر از همه برده شده. کل عنایت اصفهانی بود و با بازی تقلید و حرکات شگفت‌انگیز موجب خنده و شادی درباریان را فراهم می‌کرد.

شاردن می‌نویسد: «مردم او را شخصیتی فوق‌العاده می‌دانند، او ندیم شاه‌عباس کبیر بود. مطالبی شگفت‌انگیز درباره استعداد، هنر و خوشمزگی‌های او نقل می‌کنند. بسیار حساس، سریع‌الانتقال و تیزهوش

۲- نقل به اختصار، نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

بود. هر وقت میل داشت با یک ژست بسیار ساده بدن خود، اشخاص را به خنده می آورد...»<sup>۳</sup>

«در دوره صفویه، همچنان که شبیه‌خوانی اولین زمینه‌های نمایشی خود را پیدا می‌کند، نخستین گام‌ها نیز در مورد شکل‌گرایی (مضحکه و تقلید) به عنوان یک نوع نمایش کم‌دی برداشته می‌شود. در عصر صفویه، دسته‌های مطرب مجلسی و خصوصاً دوره‌گرد، برنامه‌هایی اجرا می‌کردند که شامل چندین رقص و پیش‌برده کوچک بود که نحوه‌ی اجرای آنها غالباً به صورت سؤال و جواب‌های رماتیکی و گاه مضحکه و به آواز بود.

بازی‌های تقلید، کم‌کم عنوان‌های مستقلی هم پیدا کردند و هر یک تبدیل به یک شکل نمایشی مستقل شدند. از جمله بازی‌های تقلید که عنوانی مستقل یافت می‌توان از کچلک‌بازی نام برد که گویا (حسن کچل) شکل تغییر یافته آن باشد. عنوان دیگر از بازی‌های تقلید، بقال‌بازی بود که اشتها فراوانی نیز یافت.

نمایش‌های تقلید، متن مکتوب و تثبیت شده‌ای نداشت بلکه قصه‌ای تعیین می‌شد، و بر اساس خطوط کلی آن بازیگران بداهه‌سازی می‌کردند.<sup>۴</sup>»

«قدیمی‌ترین شکل نمایش ایرانی، با داشتن تمام شرایط و عوامل دراماتیک، تعزیه است. و نخستین خبری که تا امروز از اجرای تعزیه در ایران به دست آمده، مربوط به اصفهان در آخرین سالهای سلطنت

۳- حسین نوربخش، دلکچهای مشهور درباری، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۶.

۴- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایش، جلد اول، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

پادشاهان صفوی است. این خیر که حاوی اجرای مراسم نمایشی مذهبی در میدان نقش جهان و درام کربلا بر ارابه‌هاست مدرکی افتخارآفرین است که به نمایش اصفهان بیشترین قدمت را در تاریخ نمایش ایران می‌بخشد. در سبک نمایش‌های شادی آور سنتی، نیز اصفهان برخوردار از قدمتی درخور توجه است. سلیقه و خصلت‌های بومی اصفهانی همواره به غالب این نمایش‌ها رنگی یگانه زده است، مانند بقال‌بازی اصفهانی که با ویژگی‌هایش حتی در کتب قرن نوزدهم به ثبت رسیده و یا همین «روحوضی» معروف که وقتی بازیگران قدیمی اصفهان از صافی سلیقه خود گذراندند به آن نام «حاج آقا سورمه‌ای» دادند، و این نام برای اصفهانی‌ها معروف‌تر از نام «روحوضی» است. مسن‌ترها می‌توانند برای شما خاطرات شیرین فراوانی از نمایش‌های خانگی و به‌خصوص زنانه «خاله رورو» و «زن‌بور گزیدم - کجات را گزید» را نقل کنند که لااقل تا چندی پیش در جشن‌های سنتی خانواده‌های اصفهانی مرسوم و زنده بود.

رایج‌ترین و معروفترین نمایش‌های شادی آور سنتی روحوضی اصفهانی «حاج آقا سورمه‌ای» بود که حتی - به طوری که بعد نشان خواهیم داد - مستقیماً بر تئاتر معاصر و مردمی اصفهان اثر گذاشت و بنابر مدارکی که تا امروز پیدا کرده‌ایم و می‌دانیم که لااقل از سال ۱۳۰۰ شمسی به صورت تئاتر حرفه‌ای وجود داشته است. بدیهی است که علت رشد نمایش روحوضی را در اصفهان باید در اخلاق و سلیقه بومی اصفهانی جستجو کرد.

اساس کار روحوضی بدیهه‌سازی است. بازیگر روحوضی متنی از پیش نوشته شده ندارد و به اصطلاح خود سوژه‌ای کار می‌کند. موضوع

واقعہ را می‌داند و وقتی بر صحنہ می‌رود متن را خود می‌آفریند. بدیہ سازی می‌کند و طبیعی است کہ میزان توفیق در این کار بستہ بہ ذہن بازیگر و بہ توانایی او در حاضر جوابی است.<sup>۵</sup>»

این مقدمہ بہ خوبی نشان می‌دهد کہ تئاتر در اصفہان ریشہ‌ای چند صد سالہ دارد. اما در اینجا صحبت از تئاتر حرفہ‌ای اصفہان است. تئاتری کہ روزی درخشان‌ترین صحنہ‌های نمایشی در ایران را ساخت و نام‌های معتبری پشتوانہ درخشش آن بود.

تئاتری کہ با وجود مشکلات بسیار تا پیروزی انقلاب سر پا ایستادہ بود و می‌توان گفت تنها تئاتر حرفہ‌ای در تمام ایران بود.

#### نمایش در عصر قاجار

«پس از انقراض خاندان صفوی کہ قریب بہ دو یست و چہل سال بر ایران حکومت کردند، نادرشاه افشار و پس از او کریم‌خان زند فرمانروای ایران شدند. آنگاہ آغامحمدخان قاجار پس از جنگ‌ها و قتل عام‌های دہشتناک توانست دوبارہ دستگاہ دیوانسالاری مرکزی را منسجم سازد و سرتاسر سرزمین ایران را زیر لوای حکومت مرکزی درآورد و بہ سال ۱۲۱۰ ہجری با نھادن تاج بر سر و جلوس بر تخت پادشاهی، استقرار خاندان قاجار را رسمیت بخشید.

از اتفاقات مہم دورہی پادشاهی آغامحمدخان قاجار، دو لشکرکشی او بہ گرجستان و گشودن شہر تفلیس است. او در ربیع‌الاول سال ۱۲۱۰ در نخستین لشکرکشی خود بہ گرجستان، دروازہ شہر

۵- پرویز ممون، سیری در تئاتر مردمی اصفہان، از انتشارات مرکز مردم‌شناسی ایران، وزارت فرہنگ و ہنر، تہران، ۱۳۵۶، ص ۱۱ و ۱۲.

تفلیس را می‌گشاید و پس از قتل و غارت و ویرانی بسیار، بزرگان شهر را هم گردن می‌زند که از جمله بسیاری از بازیگران تئاتر تفلیس نیز به دستور آغامحمدخان قاجار به قتل می‌رسند. اما فرجام کار آغامحمدخان قاجار از فرجام بازیگران تئاتر تفلیس بهتر نمی‌شود و در سال ۱۲۱۱ ه. ق است که او نیز در کنار قلعه‌ی شوشی قفقاز به دست کسان خود کشته می‌شود و فتح‌علی شاه در شوال ۱۲۱۲ بر تخت سلطنت جلوس می‌کند.

دوره‌ی پادشاهی فتح‌علی شاه قاجار که از سال ۱۲۱۲ تا درگذشت وی سال ۱۲۵۰ دوام می‌آورد، دوره‌ی ورود ایران به جرگه‌ی کشورهای نیمه استعماری وابسته به شمار می‌رود، زیرا که در این دوره علاوه بر جنگ‌های خانمان‌براننداز با دولت روسیه تزاری و از دست دادن بسیاری از نواحی شمالی و عقد قراردادهای ننگین از جمله عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای در سالهای ۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ ه. ق دوره‌ی واگذاری بسیاری از امتیازات بی‌حد و حصر اقتصادی و سیاسی به دولت پادشاهی بریتانیای کبیر نیز محسوب می‌شود. در همین دوره است که هجوم فرهنگی دولت‌های استعماری در پی تسلط اقتصادی و سیاسی به ایران آغاز می‌شود و همین عوامل است که سبب تحولات عمیقی در نهادها و طبقات اجتماعی ایران در دوران قاجار می‌شوند.

از جمله اتفاقات مهم دوره پادشاهی فتح‌علی شاه اعزام پنج تن از محصلین ایرانی به انگلیس در سال ۱۲۳۰ ه. ق است که در بین آنها «میرزا صالح شیرازی» ناشر نخستین روزنامه ایرانی تأثیر فرهنگی مهمی در نهضت تجددخواهی داشته است. همچنین تأسیس اولین چاپخانه «بسامه‌خانه» به سال ۱۲۳۳ در تبریز و کشته شدن

«گریبا یدوف» وزیر مختار روس به سال ۱۲۴۴ ه. ق و به دنبال آن روانه شدن «خسرو میرزا» با هیئتی به دربار روس برای عذرخواهی از قتل سفیر دولت تزار و آشنایی هیئت ایرانی با تماشاخانه‌های پترزبورغ از جمله حوادث دیگر دوره‌ی پادشاهی فتح‌علی شاه هستند.»

«محمدشاه در سال ۱۲۵۰ در تبریز به سلطنت می‌رسد و در تهران تاجگذاری می‌کند. در دوران کوتاه زمامداری این پادشاه، آشوب‌های بسیاری در داخل کشور رخ می‌دهد و دستگاه دیوانسالار به سبب رقابت بیش از حد دچار هرج و مرج و فساد می‌شود. این فتنه و فساد بیشتر بر اثر کشته شدن «میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام» به فرمان محمدشاه در سال ۱۲۵۱ ه. ق و به صدارت رسیدن «حاجی میرزا آقاسی» ایجاد می‌شود که زیر نفوذ بی‌چون و چرای بیگانگان در ایران صدارت می‌کرد.

محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ه. ق بر اثر بیماری در گذشته و ناصرالدین شاه پسر هفده ساله‌اش در همان سال تاج شاهی را بر سر می‌گذارد. حکومت ناصرالدین شاه نزدیک به نیم قرن طول می‌کشد و در همین دوره است که تیاتر و تیاترنویسی در ایران رواج پیدا می‌کند...

از اتفاقات مهم تاریخی و فرهنگی دوران سلطنت ناصرالدین شاه گشایش مدرسه دارالفنون به سال ۱۲۶۸ ه. ق است که انگیزه و امکانات لازم برای نهضت ترجمه و اقتباس نمایشنامه را در ایران فراهم می‌کند. از سوی دیگر اولین نطفه‌های نمایش اجرایی نیز در تالار مدرسه دارالفنون و با همکاری معلمان فرنگی و با دستگیری تنی چند از ایرانیان بسته می‌شود.»<sup>۶</sup>

۶- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، جلد اول، انتشارات توسن، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۹ و ۳۰ و ۳۱.



می توان گفت که نمایش را در اصفهان اشخاص شوخ طبع و تیزهوش آغاز کرده اند. این افراد با شوخی، و حاضر جوابی مسائل طنزآمیز و انتقادی را مطرح می کردند و خودشان را در حالت افراد مختلف قرار می دادند و در نقش چند نفر بازی می کردند تا اینکه به مرور زمان این افراد به صورت گروه هایی درآمدند و در زمان ناصرالدین شاه به اسم دسته های روحوضی در جشن ها شرکت می کردند.

برخی از این مسخره چي ها چنان در کار خود ظرافت و چیره دستی داشتند که مورد حمایت شاه و درباریان واقع شدند، مانند کریم شیرهای، دلچک معروف ناصرالدین شاه و دلچک دیگری به نام «اسماعیل بزاز». این دو مقلد شهرت و محبوبیت بسیاری داشتند.

«کریم شیرهای زادگاهش اصفهان بوده، او تا بیست سالگی در این شهر برای خود اسم و رسمی پیدا کرده و همه او را در اصفهان به نام کریم پشه می شناختند. از آنجایی که کریم سری پرشور داشت، محیط اصفهان را با همه ی بزرگی و وسعت برای بروز استعداد های نهفته خود کوچک یافت، او آرزو داشت به تهران برود و در آنجا با پشتکار و هنر خویش جایی در قلب مردم باز کند، از طرفی شنیده بود ناصرالدین شاه به مردانی چون او احترام می گذارد و عده ای را به اسم (دلچک و مسخره) به دور خود گرد آورده و از ایشان حمایت می کند.»

کریم زمانی که به تهران رسید به طور ناگهانی به یک مجلس عروسی راه پیدا کرد و برای صاحبخانه و حضار لطیفه گفت و بعد هم قطعاتی که فقط جنبه تقلید داشت اجرا کرد. در آن شب کریم فی البداهه به قدری بذله گویی کرد آوازهای محلی خواند رقصید که تا آخر شب هیچ یک از مهمانان حاضر به ترک منزل نشدند. در کتاب کریم شیرهای، حسین

نوربخش می نویسد:

«کریم در آن شب اعجاب کرد، جادو کرد، برای اولین بار تخم خنده و طعم لطیفه را در دل‌ها کاشت و در دهان‌ها انداخت، همه مسحور وجود او شدند، تا به آن روز کسی آن قدر آنها را نخندانیده بود.»<sup>۷</sup>

«از آن شب کریم رهبری گروه مطرب‌ها را به عهده گرفت و به اتفاق ایشان به محافل و مجالس، منازل بزرگان و افراد صاحب نفوذ راه یافت. دیری نگذشت که شهرت کریم بالا گرفت و درباریان او را به حضور ناصرالدین شاه بردند و او در مقابل شاه نمایش اجرا کرد. کریم هم که در خواب چنین توفیقی را نمی‌دید در همان جلسه‌ی اول هر چه در چنته داشت و از پیر استاد یاد گرفته بود، به کار زد و آن چنان با مهارت و پختگی بازی کرد و خوشمزگی نمود که شاه از خنده بی‌اختیار گشت.»<sup>۸</sup>

بدین ترتیب کریم رسماً دلّک دربار شد و برای خود اعتباری یافت و در میان مردم کوچه و بازار به کریم شیرهای، دلّک دربار ناصرالدین شاه مشهور شد. و جایی در تاریخ نمایش‌های عامیانه ایران برای خود باز نمود.

«هنر کریم شیرهای و دستیارانش در نمایش (بقال‌بازی در حضور) و سایر نمایش‌های انتقادی و خنده‌آور در این بود که کریم اغلب متن منظم و حاضر شده‌ای را در اختیار نداشت و بنا به ذوق و هوش و استعداد خویش مناسب اوضاع و احوال زمان در آن واحد از خود سخن می‌گفت.»<sup>۹</sup> در واقع کریم شیرهای در قالب طنز و هزل با شیوه

۷- حسین نوربخش، کریم شیرهای دلّک مشهور، دربار ناصرالدین شاه، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۷ و ۵۸، ۵۹، ۶۰.

۸- نقل به اختصار، همانجا، ص ۶۶، ۶۷، ۶۸.

۹- حسین نوربخش، کریم شیرهای دلّک مشهور دربار ناصرالدین شاه، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۴۰.

بدیهه‌سازی و لحن و لهجه شیرین اصفهانی بازی می‌کرد و انتقادهایی از طبقه بالا می‌کرد. تقریباً بازی کریم شیرهای در این تماشاخانه‌ها تماشایی بود. زیرا که بنیان نمایش‌های کریم بر اساس فن بدیهه‌سازی و ابتکار پایه‌گذاری شده بود. بدون آنکه کریم سواد خواندن و نوشتن داشته باشد. در زمینه تقلید نیز هنرش بیشتر در اجرای نمایش‌های بقال‌بازی بوده است.

استقبال مردم هم از نمایش‌های کریم بیشتر به خاطر آن بود که او را زبان خود می‌دیدند، زیرا حقایقی را که دیگران جرئت بیان آن‌را نداشتند، با شوخ‌طبعی و ظرافت و مضمون‌های شیرین بیان می‌کرد، حتی با شاه و درباریان.

#### نمایشنامه «بقال بازی، دوشاب‌الملک، تئاتر کریم شیرهای»

نمایشنامه «بقال بازی، دوشاب‌الملک... در چهار مجلس نوشته شده است که به سال ۱۳۶۹ در فصلنامه تئاتر، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، انتشارات نمایش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است. ما همین چاپ که سیروس سعدوندیان تحقیق و تصحیح آن را نموده است، مأخذ قرار دادیم.

#### شیوه‌ی تألیف بقال بازی، دوشاب‌الملک، تئاتر کریم شیرهای

«شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از «سختی و زبونی این ممالک ویران» یا «بقال بازی» نمایشی است در چهار مجلس که به قصد «عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان... در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان»، در آن حد که نگارنده‌اش از آن طرز فهم می‌کرد، سامان یافته است. گرچه

مضمون مجالس چهارگانه‌ی نمایش، در کل، گویای «شرحی از بدبختی اهالی ایران» است؛ اما، آن مجالس هر یک، چه به لحاظ بافتمان و ساختار و شیوه‌ی آفرینش، و چه از نظرگاه مضمون و محتوا، متفاوتند. نخستین مجلس، گرچه عنوان «در بیان وضع عید مولود و سلام عام و جشن پادشاهی... و شرح بقالبازی در حضور مبارک» را داراست، در حقیقت جز بیان تمهیدات برگزاری جشن زادروز ناصرالدین شاه نیست. مجالس دوم و سوم شرح جشن زادروز و بقال بازی است. مجلس چهارم یکسر سامانی دیگر دارد و بیان قبایح اعمال دولتمردان و عمله‌ی خلوت ناصری است، سه مجلس اول می‌توانند بر روی هم بنایی همگون را به قصد «بیان وضع عید مولود... و شرح بقال بازی در حضور» بسازند. مجلس چهارم اما، بر دنباله‌ی آنان سنگینی می‌کند و وصله‌ای ناساز می‌نماید.

مجالس مرکزی - مجالس دوم و سوم - در حقیقت ثبتي از اجرای یک نمایش «بقال بازی» هستند و نظر بیضایی، دال بر ثبت یک بازی، در مورد آنان سازگار. مجالس جنبی - مجالس اول و چهارم، خاصه مجلس چهارم - آفریده‌ی ثبت‌کننده‌ای هستند که در این موضع، در مقام نویسنده، این مجالس را به شکل «نمایشواره» یا «تئاتر خلوت» خلق و بر آن مجالس افزوده است. قصد وی نیز جز «عبرت و اطلاع مطالعه‌کنندگان» نیست و او را با بینندگان کاری نه. از همین روست که این اثر بین «قصه و طرز تیاتر فرنگیان» و شیوه‌ی مرسوم پاره‌ای رسایل سیاسی زمانه، خاصه آنان که به صورت گفتار دو یا چند تن سازمان می‌یافتند، در نوسان است؛ نه این است و نه آن، بلکه آمیزه‌ای است از هر سه؛ و در کل همان «نمایشواره» را می‌ماند تا «نمایشنامه».

ثبت‌کننده - نویسنده‌ی اثر در ثبت مجالس مرکزی چیزی چندان از خود نیافزوده است. این مجالس همان مضمون، شیوه‌ی بازی، و حدی از خرده‌گیری سیاسی را صاحبند که «بقال بازی» بوده است. ساختار مجلس سوم اما، خاصه در موضعی که به بیان القاب متداول عصر ناصری می‌پردازد، به گونه‌ایست که هر مُحرر - نه نویسنده‌ی اثر - می‌تواند در ذیل هر لقب، به مناسبت موضع سیاسی یا حب و بغض خود، شرح حالی کشف از صاحب لقب بیافزاید. از همین روست که در این موضع فیما بین نسخ موجود تفاوت بسیار عیان است. در حقیقت، در بقالبازی اصلی، در این موضع، جز بیان و تعداد القاب، و در چند مورد تحویل القابی مسخره چون «مبرزالملک» یا «قنداق‌الملک»، یا هجو رجالی در حد «معین‌البکاء» موردی دیگر به گفتار نیامده است. آن موارد نیز که در ذیل نام صاحبان القاب به توهین و بیان احوال انجامیده، افزوده‌های محررین است. این موارد را از آن روی افزوده‌ی ایشان می‌دانیم که در نسخ متفاوت با یکدیگر مابینت دارند. افزوده‌ی نویسنده اگر می‌بودند، لاجرم می‌بایست یکسانی و همخوانی در نسخ را موجب آیند. در متن حاضر نیز، این گونه افزوده‌های متباین را در حاشیه نقل کردیم.

تنها افزوده‌ی نویسنده در این مجالس، همانا صحنه‌ی پایانی «مجلس سوم» است که اقتباسی است از لطایف «عبید زاکانی». در حقیقت، بقال بازی اصلی به خنده‌ی شاه به انجام آمده است. شاید هم کریم شیرهای خلعتی گرفته باشد، ولی نه آن خلعت «جل تازی» بوده است و نه کریم شیرهای را آن بی‌پروایی که «به‌به، تن پوش» مبارک گوید. عبید زاکانی می‌نویسد: «از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هر کسی را خود تعیین می‌کرد. چون به طلحک رسید، فرمود: پالانی بیارید و بدو

بدهید. چنین کردند. چون مردم خلعت پوشیدند، طلحک آن پالان در دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد و گفت: ای بزرگان! عنایت سلطان در حق بنده از اینجا معلوم کنید که شما از خزانه فرمود دادن و جامه‌ی خاص از تن خود برکنند و در من پوشانید» (زاکانی. ص: ۹۶). حسین نوریخس همین روایت را در اثرش به چهار صورت مختلف (صص: ۷۷، ۲۳۸، ۳۰۰، ۴۰۳)، بی ذکر مأخذ، ذکر می‌کند که در آن چهار خلعت‌دهندگان متفاوتند و مضمون و گفتار بعینه با لطیفه‌ی فوق یکی است.

تمامی مجالس بقال بازی مشبع از مستندات تاریخی است که در شناخت و تعیین زمان نگارش آن می‌توانند مفید فایده افتند. مضمون کلی اثر، در هر چهار مجلس، خرده‌گیری بر میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار، صدراعظم دولت ناصری، است و لاجرم در زمان صدارت نامبرده سمت تحریر یافته است. نگارنده تاریخ نگارش این اثر را سنه‌ی ۱۲۸۹ ه.ق. می‌دانم.

## نمایشنامه «بقال بازی»

بسم الله الرحمن الرحيم

شرحی از بدبختی اهالی ایران و مجمعی از سختی و زبونی این ممالک  
ویران، به جهت عبرت و اطلاع مطالعه کنندگان، در لباس قصه و طرز  
تئاتر فرنگیان در چند مجلس قلمی و تحریر می شود.

### اسامی اجزاء مجلس

شاه

وزیر حضور

امین الدوله

یساول

دوشاب الملک: کریم شیرهای

چوردکی

ریشکی

ماستی: ماستکی

کریم خان قجر آقا: برادرزاده‌ی ریش سفید قجرها

نوروزخان: برادر کریم خان

باباخان آقا: ریش سفید طایفه‌ی قجرها

## مجلس اول

در بیان وضع عید مولود و سلام عام و مجلس جشن پادشاهی در یوم ششم شهر صفر المظفر و شرح بقال بازی در حضور مبارک دو روز قبل از عید مولود، شاه در یکی از اتاق‌های دیوانخانه در بالای کرسی نشسته؛ عملجات خلوت صف کشیده ایستاده‌اند. شاه (به وزیر حضور) پس فردا عید مولود است.

وزیر حضور بلی، تصدقت کردم! آتشبازی و اسباب جشن و چراغان همه مهیا است و جمله‌ی اهل ایران، خاصه این جان نثاران، منتظر جشن و عیش به شکرانه‌ی سلامت و دوام دولت و عید مسعود همایون بوده؛ امیدواریم که، ان شاء الله تعالی، سال‌های سال در ظل رأفت و مرحمت بندگان سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ملوکانه در همین عید سعید به دعاگویی از دیاد عمر و دولت شاهنشاه جم جاه مشغول و مفتخر باشیم.

حاضرین (حضور به آواز بلند) آمین یا رب العالمین!

شاه در بالای کرسی نشسته، دست بر سبیل کشیده، به لباس خود نگاه کرده، در کمال متانت به وزیر حضور می‌فرماید: بلی، میل مبارک شاه هم بر این است که امسال عید ما از سال‌های دیگر بهتر شود. حاضر کنید! حاضر کنید آنچه لازم است، خوب خوب خوب، پاکیزه‌ی پاکیزه‌ی پاکیزه!

امین الدوله بلی، تصدقت کردم! از تصدق سر قبله‌ی عالم.

شاه (به امین الدوله) بروید بیرون بنشینید و درست قرار بگذارید



که همهی چاکران دربار به سلام عام شرفیاب شوند. امین‌الدوله و سایرین بیرون آمده و در یکی از خیابان‌های باغ عمارت نشستند؛ بعد از قرار ترتیب اسباب جشن، اهالی سلام را سیاه کرده می‌دهند به یساول، می‌رود مردم را اخبار می‌نماید. همه را از روی سیاه اخبار کرده، می‌رسد به کریم‌خان قجر آقا.

کریم‌خان بعد از خواندن سیاهه، خطاب به نوروزخان برادرش کرده می‌گوید: نوروزخان، بیا وضع ما را تماشا کن و درد بیدرمان ما را ببین! پس فردا عید مولود شاه است و سلام عام خبر کرده‌اند. از حالت نوکر که خبر ندارند. پدر مردم را سوزانده‌اند. جیره و علیق که بالمره مقطوع و سال از نصفه گذشته دیناری موجب نیست. قرض تومانی ده شاهی تنزیل از حد گذشته، اسباب و اوضاع همه به فروش و همه در رهن. بعد از پنجاه سال نوکری، یک شمشیر نمانده است که به کمر بسته سلام برویم. بر فرض اینکه شمشیر هم بود، اسب از کجا بیاورم و به آدم‌ها چه بگویم که موجب نداده‌ام؟ ای وای! ای داد و بیداد!

خان داداش! به شما پنج - شش قبضه شمشیر و دشنه، به خصوص آن شمشیر ته غلاف طلا مال خان آقای مغفور، رسیده بود. پس آن چطور شد؟ قرار نبود آن را گرو بگذارید یا بفروشید.

خدا عمرت بدهد! با این نوکری و انصاف اولیای دولت حالت خوش مانده است یا اسبابت بجاست؟ همه فروخته

نوروزخان

کریم‌خان

شد رفت. شمشیر ته غلاف طلا را به هزار جان کنند  
نگاهداشته بودم. پریروز طلبکار آمد تشدد کرد. بردند  
گرو گذاردند، دادم به او.

نوروزخان

کار پر سخت شده است. نمی دانم عاقبت چه خواهد شد.  
دیروز در منزل ایلخانی، قجرها همین داد و فریاد را  
می کردند. مشکل بیشتر از سه - چهار کس بتواند به سلام  
بروند.

کریم خان

هر چه می خواهد بشود، من که نمی توانم بروم. نه اسب  
دارم، نه آدم دارم و نه بالاپوش. مرده شور ببرد این نوکری  
و این زندگانی را. کجا هستند آنهایی که از عهد محمدشاه  
مرحوم گله داشتند؟ حالا بیایند و ببینند چه محشر است.  
در این وقت باباخان آقا، ریش سفید طایفه ی قجرها، که  
مردی معمر و دنیا دیده و محترم بود، با چند نفر از اشراف  
قاجار از در وارد می شود و به کریم خان می گوید:

سلام علیک!

باباخان آقا

علیک سلام، عمو جان! به به! صفا کردید و چقدر به موقع  
تشریف آوردید! مشرف فرمودید! الان صحبت بدگذرانی  
ایل جلیل را می داشتیم.

کریم خان

ای بابا! چه ایلی؟ چه جلالتی؟ ایلیت رفت پی کار خود و  
رعیت و نوکر از دست رفت و دولت پاک مفتضح گردید.  
این مولانا دلاکزاده از تقلب و چاپلوسی به سر اهل ایران  
بلایی نیاورده که تا صد سال ایران ویران و اهل ایران به  
صورت انسان بیایند.

باباخان آقا

## کریم خان

خان عمو جان! کار ایران از اینها گذشته است؛ و این درد مرا می‌کشد که یک نفر نیست سؤال بکند که این صدراعظم ایران و این دلاکزاده‌ی پولیتیک‌دان از وقتی که به مسند وزارت نشسته است، چه کار کرده است و چه نظم گذاشته است و چه تفاوت در وضع دولت به هم رسیده است؟ مگر، به تقلب و تزویر مملکت را خراب و رعیت را تمام و امور را مختل و مهمل گذاشته، مردم را از زندگانی انداخته است. آخر ببینید در ایران چه وانفسا است!

## باباخان آقا

چرا، تفاوت در این بیشتر که مولانا غیرت و تعصب ملیت را از دست داده، بر خود لازم کرده است که صریحاً از پاس حقوق ایرانیگری بالمره چشم پوشیده و تقلید و پیروی مردم و ملت دیگر می‌نماید و حق نمک عثمانی‌ها را منظور و اصطلاحات آنها را معمول می‌دارد و هی پی در پی در روزنامه می‌نویسد: «باب عالی»، «نظمیه» و «ضبطیه» و «جزای نقدی»؟ خوب، بنده‌ی خدا! «دربار همایون» چه عیب دارد و لفظ جریمه چه نقص دارد که «باب عالی» و «جزای نقدیه» را مصطلح‌سازی و از سست عنصری الفاظ مصطلحه‌ی ملت خود را متروک داشته به دم دیگران بچسبی؟ به قول ملا: «ک... را دیده و کدو را ندیده.» اگر عثمانی‌ها قواعد خوب دارند؛ بسیار خوب، قبول داریم! پس، همه را مجری بدار و به همگی عمل کن چرا در آنجاهایی که صرفه‌ی شخصی خودت هست می‌کنی، و در آنجا که برای نفس نحس نجس تو مصلحت

نیست عمل نمی‌کنی؟ آقا جان! در آن دولتی که این قواعد و الفاظ تقلیدی تو مجری است، درست است به سرباز شام و ناهار مطبوع می‌دهند؛ اولاً، به همه‌ی عسکر می‌دهند، نه به یک فوج و دو فوج؛ ثانیاً موجب و ماهانه‌ی چاکر و نوکر را در وقت معین و بقاعده و اندازه می‌دهند، نه مثل تو که شش ماه از سال گذشته دیناری به نوکر موجب نرسیده است، بلکه مردم نمی‌دانند موجب و مرسوم دارند یا خیر، از بس که موجب و مرسوم مردم را از راه بدنفسی مقطوع کرده از روی تقلب و حلال‌زادگی بروز هم نمی‌دهی. پس، در اینجاها چرا قواعد عثمانی جاری نیست؟ چون پول خواهی داد؟ حق داری! ثالثاً، در آن دولت وزیر یا صدراعظم آن قدری که از دست برآید کارها را به صداقت و درستی صورت می‌دهند؛ مانند تو مردمان بیچاره و نوکر بی‌بضاعت را معطل و سرگردان نمی‌گذارند و حیله و تزویر ندارند و دوست و دشمن را از هم فرق نمی‌گذارند مولانا! پیاده شو با هم برویم! این دروغ‌ها را تا به کی شیوه‌ی خودخواهی داشت؟ اگر می‌خواهی درست بدانی که چقدر حلال‌زادگی داری، ملاحظه بکن و بفهم که در دیوانخانه‌ی عدلیه چه بازی‌ها درآوردی و چه شیطان خیالی‌ها بافتی! بشمار بگویم: مجلس تحقیق که محض تعویق بود. «مجلس جرم و جنایت» که همه راجع به خودت بود. «اتاق استنطاق» که جمیع نطق‌های مباشرین این کار از گرسنگی لال بود.

«اتاق دعاوی» که ادعای مدعی احدی معلوم نگشت. «اتاق اجرا» که خون از دل مدعی و مدعی علیه هر دو از معطلی جاری بود. خلاصه، در یک دیوانخانه پنجاه اتاق به طرز عثمانی فرش کرده و تشک‌ها گسترده و پرده‌های فرنگی آویخته، چندین نفر مردمان عزیز و محترم را به کارهای بی‌معنی واداشته، هیچ‌کاری نگذشت مگر همان منظور خود را که محض تقلید بود بجا آوردی. دولت را متضرر و ملت را حیران و سرگردان گذاشتی و عاقبت دیدی که کفایت و لیاقت تو این قدرها نیست و قولت با فعل یکی نیست. گذاشتی ورمالیدی و در خیال بازیچه‌ی دیگر افتادی. از آنجا که پادشاه ما بالطبع مایل این‌گونه بازیچه‌ها و تماشاهای بچگانه است، تمامی این حرکات لغو و ظاهرسازی ترا پسندیده مجری داشت و این دفعه مولانا لقب «سپهسالاری» گرفت. به به! «تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان پرداختی»؟ شما را به خدا، انصاف بدهید: به چه استحقاق و به چه شایستگی؟ آن قد و بالای یک وجبی و یا آن صورت میمون عنتری؟ به آن تمکین و وقار؟ یا به آن خلوص نیت به دولت؟ آخر با کدام یکی از این قابلیت‌ها لیاقت داشته است و از تواریخ گذشته و حالات ماضیه و حالیه‌ی دول خارجه اطلاع داشته باشد، نیک تصدیق خواهد نمود و درست انصاف خواهد داد که از بدو ایجاد عالم و آدم هیچ دولت و ملتی چنین خبط و خطایی نکرده که این منصب با جلالت و عظمت را به چنین ناکس

نامقبول سر تا پا حيله بدهد که در انظار داخل و خارج  
این گونه تمسخر و ریشخند نمایند.

نوروزخان

خان عمو جان! اینها همه از بدبختی و جان سختی اهالی  
ایران است؛ و گرنه آن سرکرده‌ها و سردارها و  
سپهسالارها که آمدند و رفتند کجا، و این دلاکزاده کجا؟  
های، های، های!

باباخان آقا

این یکی دیگر مزه دارد: در هر جا که سردمدار و خزپوش و  
اوباش و بی‌باش و از طفولیت دزد و حیز بودند، کله‌هی نظام  
و قداره و کلاه نشاندار داده اسمش را گذاشت «فوج نظمی».  
آخر ای بی‌مروت بی‌انصاف، تا کی از برای استعمال همین  
لفظ «نظمیه» که تقلیدی خالی است از فایده این قدرها به  
دولت و به جان و مال مردمان بیچاره باید ضرر زد و یک  
فوج دزد... را «نظمیه» نام نهاده به رعیت مسلط کرد؟

کریم‌خان

الحمدالله و از برکت این فوج، بعد از این...ها با قداره و  
کلاه نشاندار به خانه‌ی فاسق‌ها تشریف خواهند آورد و...  
بازها تشخص پیدا خواهند کرد از دولت سر مولانا.

باباخان آقا

خیر، آقا! این فوج هم اخراج خواهد شد. من خبر دارم:  
پریروز یک نفر از اینها آدم به جایی می‌برد. سردمدارها  
گرفتند و نظمیه‌ها جمع شدند و دعوا شد. دو سه نفر را  
زخم زدند و رسوایی زیاد شد. حالا، پشیمان شده‌اند،  
حکماً فوج را اخراج خواهند کرد. این «نظمیه» هم می‌رود  
پهلوی «دیوانخانه‌ی عدلیه». حیف از قداره‌ها و دریغ از  
تشک‌ها و افسوس از کلاه‌های نشاندار! چه فایده؟ یک

نفر نیست که بگوید: مولانا، مواجب و مرسوم نوکرهای قدیم و مردمان بیچاره و نجیب را مقطوع می‌کنی و اسمش را می‌گذاری صرفه‌ی دولت؛ اما، این ضررهای دولت هیچ منظور و مورد ملاحظه نیست؟ خوب یادم آمد، این یک فقره را هم بگویم: آقا جان! این آجرهای کاشی چه چیز است در سرک‌وچه‌ها نصب و در درِ خانه‌ها گذاشته، به یک خانه داده، به ده تایی دیگر نداده‌ای؟ اگر این کار معنی داشت، چرا تمام نمی‌کنی؟ چرا ناقص گذاشته‌ای؟ آخر یکی به یک قران خریده شده، به دولت ضرر زدی. برای چه نفهمیده نسنجیده کار می‌کنی و خسارت به دولت می‌زنی؟ ای خیرخواه ناسلامت دولت، تا کی بازی در می‌آوری؟ وای! وای! وای از این تقلبات و سرهم بندی‌ها! خدا رحم کند به اهالی ایران! وقت گذشت، باید رفت. عمو جان، خداحافظ شما!

کریم خان                      مرحمت عالی زیاد! سلام تشریف خواهید برد یا خیر؟  
باباخان آقا                    نخیر، عمو جان! اسب کو؟ آدم کو؟ حالت کو؟ سلام  
سرشان را بخورد. خداحافظ شما!

### مجلس دوم

---

۵۲

---

روز عید به هر طوری که بود گذشت و شب در دیوانخانه چراغان کرده‌اند. در دور حیاط به جمیع طاق‌ها دیوارکوب زده‌اند و در خیابان‌های باغ‌انواع و اقسام اسباب چراغ زده و گذاشته شده است. از جار و لاله و مردنگی تالار یکپارچه نور است؛ گویی آتش گرفته

می سوزد. باغ از روز روشن تر و تخمیناً بیست هزار شمع کافوری و چراغ در عمارت می سوزد. ولی، در اغلب خانه‌های رعیت این پادشاه صاحب عید، حتی یک روشنایی نیست. از یک طرف، ارباب طرب در کنار دریاچه نشسته مشغول نواختن تار و تنبک و کمانچه و سنتور و دایره رقصان در رقص، اسباب عیش گسترده و در دربار همایون وجود مبارک پادشاه با چند نفر عملجات بدتر از رقص در عیش و عشرت؛ اما، از این طرف، در میان شهر صدای ناله‌ی بیوه‌زنان و یتیم‌های صغیر و دود آه فقرا به آسمان هفتم پیچیده، بیست کرور اهالی در ماتم. در این بین، میل مبارک پادشاه عادل به بقال بازی حضوری مایل گشته است. کریم شیرهای، رئیس این کار، یک کلاه نمدی بسیار بلندی بر سر گذارده و یک قبای پاره پاره پوشیده، با صورت آرد مالیده، از پشم و پوست ریش و سبیل درست کرده، سوار الاغ پالان دریده‌ی بسیار کوچکی شده. چوردکی و ریشکی و سایر عملجات او، هر یک به صورت‌های عجیب و غریب، در جلو و یمین و یسار او دایره و کف‌زنان و تصنیف‌خوانان، یک دفعه دور دریاچه را بدین منوال گردیده، بعد کریم پیاده شده می‌آید سر خوانچه که اسباب بقالی چیده شده می‌نشیند و به آواز بلند صدا کرده می‌گوید:

کریم ای خدا یا! برسان یک مشتری حلال‌زاده که هر یک رگ و

ریشه‌اش از یک نفر عمل آمده باشد.

چوردکی و ریشکی هر دو با هم: ای استا بقال، سلام علیک بر

مزاج شریف و عنصر کثیف!

می‌گویند و هر دو بر می‌جهند بالای دوش کریم، به طوری که

نزدیک است کریم را بیاندازند روی زمین.



کریم آی! آی! مگه چکار می‌کنید؟ خفه‌ام کردید، پدر نامردها! مگر شما بچه‌ی آدم نیستید؟ و ابایستید بینم چه می‌گویید! چرا همچین می‌کنید؟

چوردکی می‌گوییم سلام علیک!

کریم خوب، علیک سلام!

چوردکی احوال شریف؟

کریم بد نیست، به از پار سال است.

چوردکی یعنی چطور است؟

ریشکی از آن طرف خوانچه زود زود ماست چنگ زده می‌ریزد به دهنش.

کریم ای بابا! اینها کی‌اند؟ این چه اوضاعی است؟

با شلاقی که در دست دارد قایم چند تا می‌زند به سر ریشکی و او را از سر خوانچه بر می‌دارد. چوردکی ریشکی را می‌کشد به کنار. آهان، آهان! بنشینید آنجا مثل آدم، بینم چه می‌گویید.

چوردکی خوب، نشستیم، فرمایش؟

کریم بابا، شما کجایی هستید و از کجا آمده‌اید؟

چوردکی عرض می‌شود که... ما... حقیقت عرض کنم خدمت جناب عالی... ریشکی باز جلد خود را به خوانچه زده و دهنش را از ماست پر می‌کند.

کریم الله اکبر! عجب مشتری‌های حلال‌زاده‌ای گیر آوردیم!

می‌گیرد از پشت سر ریشکی قایم می‌فشارد، به طوری که ماست از دهنش می‌ریزد بیرون. چوردکی بر می‌خیزد، دست ریشکی را گرفته می‌نشانند در کنار.

چوردکی پدر نامرد! در راه به تو گفتم در شهر درست راه برو؛ این شهری ها قدری طور دیگرند.

کریم ارواح ننه‌ات! یعنی شهری ها چطورند؟

چوردکی استا جان، به من نگاه کن. این پسره قدری جوان است. به او کاری نداشته باش. هر فرمایشی داری به من بگو.

کریم خوب، با شما حرف می‌زنم. شما کجایی هستید؟ منظور شما چه چیز است و چه می‌خواهید؟

چوردکی می‌آید به طرف ماست اشاره می‌کند: استا کربلایی! این چه چیز است؟

کریم کدام یکی؟

چوردکی باز اشاره می‌کند: این! این! این!

کریم چشم نداری؟ نمی‌بینی؟

چوردکی آدم از سال گرانی در آمده چطور می‌بیند؟ به مرگ تو، پارسال آن قدر گرسنه مانده‌ام که باد هر دو گوش‌هایم را گرفته است.

کریم کاش باد گلویت را می‌گرفت! مردکه! شنیدن چه دخل دارد به دیدن؟ دو ساعت است معطلم کرده‌ای.

چوردکی آخر می‌گویم این چه چیز است؟

کریم این ماست است، ماست.

چوردکی یک انگشت از ماست می‌خورد: هان؟ ماست؟ یعنی چطور؟

کریم «یعنی چطور» کدام است؟ پدر نامرد! ماست است، برادر پنیر.

چوردکی هان! فهمیدم؛ ماست برادر پنیر. استا جان! خرواری چند؟

کریم تف به ریشت و به گور پدر آدم خرا! مردکه! ماست یک خروار می‌شود؟ مگر هیزم می‌خری؟

چوردکی به خدا درست می‌گویند، باید هیچ وقت با آدم نوکیسه و نانجیب معامله نکرد.

کریم آقا جان! اسم شریف شما چه چیز است؟

چوردکی می‌خواهی چکار کنی؟

کریم می‌خواهم در... بنویسم.

چوردکی ... خر.

کریم تف به گور پدرت!

با شلاق می‌زند به سر چوردکی. از آن طرف، ریشکی کاسه‌ی ماست را از خوانچه قاپیده در می‌رود.

کریم معطل، نگران، از عقب می‌گوید: آباد شوی ولایت! ماشاءالله نظم است که از در و دیوار می‌بارد. شب خانه‌ها را می‌برند و روز دکان‌ها را می‌چاپند. اگر فوج نظمیه نبود چکار می‌کردند؟

چوردکی از پشت سر ریشکی می‌دود. می‌رسد به او. دستش را گرفته، می‌برد می‌نشیند در گوشه‌ای و به ریشکی می‌گوید: آقا ریشکی! دیدی پدر نامرد، خدا چطور روزی حلال به آدم می‌رساند؟ حالا، بیا یک کار بکن رفیق؛ باید عیش کرد. نان و ماست که هست من هم دیشب از مادر بچه‌ها یک قران دزدیده‌ام. بردار برو یک بطری... بگیر بیار بخوریم، کیف بکنیم. دنیا دو روز است.

ریشکی این جور عیش چه لطفی دارد؟ نه سازی، نه صحبتی، نه رقصی. بگذار یک قدری پول مول تحصیل بکنیم؛ آن وقت، درست و بقاعده، با ساز صحبت به عیش پردازیم.

**چوردکی** برو ای خانه خراب! نمی بینی دنیا اعتبار ندارد؟ حاجی میرزا بیگ بیچاره مرد، هشتاد هزار تومان مال و دولت گذاشت و رفت. دیوانیان را به یک بهانه زدند و بردند. از آن جمله، ده هزار تومان به اسم «ثلث» برداشتند که به خود میت خرج بکنند. دو هزار تومان یک جا از آن پول حلال را وزیر علوم و تجارت برداشت از برای زن خودش شلوار جیرانی و چیزهای جور واجور خرید و عقد را تمام کرد. باقی را میرزا عیسی وزیر برداشته، به قدر یک ارگ تهران دور زمینی را دیوار کشیدند که مریضخانه بسازند. دیوار کشیده، همان طور ماند؛ پول را وزیر و معمار و بنا و سایر الواط خوردند و رفت؛ مریضخانه سگدانی شده است و ورثه‌ی حاجی میرزا بیک گدا. آدم شو! تو عقل داشته باش! برو بگیر بیاور، خیلی زود!

**ریشکی** به چشم!

پول را گرفته روانه می شود و... را گرفته دارد می آورد که در عرض راه چند تا از سربازهای قراولخانه او را گرفته، بطری را از دستش می گیرند. ریشکی شرمناک برگشته می گوید:  
آقا چوردکی! شما به من پول دادید رفته... بگیرم بیاورم بخوریم عیش بکنیم. اما... نشد.

**ریشکی**

**چوردکی** «اما نشد» کدام است؟ پدر نامرد! تو رفتی... بیاوری. چطور شد آخر؟

**ریشکی** به من چه بابا؟ نظم ولایت را ببین، آن وقت ایراد بگیر.

**چوردکی** به من چه بابا و نظم ولایت کدام است؟ مردکه!... چطور شد؟ بلکه خودت گرفته زهرمار کردی.

ریشکی نه، به سیبل های مردانه‌ی تو قسم! گوش کن!... را گرفته می‌آوردم. دم قراولخانه‌ی سر کوچه که رسیدم، سربازها ریختند؛ پدر سوخته‌ها بطری را از من گرفته مرا رها کردند.

چوردکی کدام قراولخانه؟ کجا؟ بگو ببینم!

ریشکی آن قراولخانه‌ی سر کوچه که یک سلطان قد بلند و چشم سیاه دارد.

چوردکی هان! هان! شناختم: نصرالله سلطان. با من خیلی رفیق است. الان، برگرد برو پیش او. از قول من دعا برسان؛ بگو که آدم تقاره‌چی باشی سلام می‌رساند که آدم من یک بطری... می‌آورد، سربازهای شما گرفته‌اند. بفرمایید پس بدهند، مال من است.

ریشکی بسیار خوب! شما اینجا باشید، من حالا برمی‌گردم. رفت و برگشت.

ریشکی آقا چوردکی! رفتم گفتم. دعای بسیار بلند به شما رسانید که والله ما با سرتیپ قرار گذاشته‌ایم که... خوراکی او را بدهیم تا ما را در این قراولخانه بگذارد. او هم قبول کرده ما را اینجا گذاشته. از قضا، امشب میهمان هم دارد؛ باید دو سه بطری دیگر هم به دست بیاوریم. حالا... رفته است به چنگ آبدار سرتیپ؛ قشون سلم و تور هم نمی‌تواند پس بگیرد. این یکی گذشته است. ان شاء الله، در تلافی آن می‌سپارم دیگر قراول‌ها... شما را نگیرند. علی الحساب، خواهید بخشید.

چوردکی به به! ولایت را باش! نظم را ببین! سرتیپ مستحفظ شهر را نگاه کن! وای ایران! وای ایران!

رو می‌کند به ریشکی.

**چوردکی** آقا نگاه کن! اینکه نشد؛ باید یک دفعه دیگر رفت به سر وقت استا بقال و تدبیری کرد، یک خیک روغن از چنگ او درآورد و عیش درستی کرد.

**ریشکی** بسیار خوب! مگر حلال‌زادگی چه مایه دارد؟ حالا، بگو چه باید کرد و چه شیوه باید زد؟

**چوردکی** هر چه من می‌گویم، بکن و ببین چه‌ها خواهی دید. تو و ماستی تغییر لباس بدهید، رخت نوکر باب بیوشید. من هم لباس میرزا را پوشیده خود را شاعر قلم می‌دهم. با هم می‌رویم در دکان. آن وقت، هر چه من می‌گویم و می‌کنم شما خواهید دید. اما، باید قبل از وقت کاری کرد که حواس بقال را مغشوش کرد تا مقصود عمل بیاید.

**ریشکی** بسیار خوب! هر چه بگویی و هر چه فرمایی!

**چوردکی** به ریشکی و ماستکی دستورالعمل می‌دهد که چکار باید بکنند.

### مجلس سوم

چوردکی یک دانه کلاه پوستی بسیار بلند از دو سه جا پاره شده می‌گذارد بر سر و یک قبای دارایی دامن بلند وصله‌دار سجاف قصب می‌کند به تن، و یک جبهی ماهوت بسیار مستعمل و کهنه و بدرنگ می‌پوشد، و یک زیرجامه‌ی شله‌ی سوراخ سوراخ، که سفیدی آستر از بعضی سوراخ‌هایش پیدا است، با یک جفت کفش ساغری پاشنه بلند می‌کند به پایش، و یک لوله‌ی کاغذ می‌زند به کمر و عصا در دست. ریشکی را لباس نوکر مآب و ماستی را لباس ضبطیه می‌پوشد. در

می آیند. چوردکی و ریشکی می ایستند در کنار. ماستی می آید به دکان  
استا بقال؛ صدا می کند.

ماستی آهای! آهای!

زیر چانه‌ی کریم را گرفته بلند می کند.

ماستی آهای! آهای! خبردار! هشیار باش!

کریم (با وحشت): آی مردکه! چکار می کنی؟ پدر نامرد! چانه‌ی مرا  
از جا کندی. چه خیر است؟ چه شده است؟

ماستی احتساب آقاسی افندیم یساق بویورمیشلر که هر کس به  
سنگ کم چیز بفروشد، یا به ماست آب داخل کند، یا گران  
بفروشد، می برند در دیوانخانه‌ی عدلیه، در اتاق جرم و  
جنایت، آن وقت استتطاق می کنند. اگر از واسته، سوچی  
واریسه، از آستر مقعدش عرقچین بریده می گذارند به سرش و  
یوز آلی قروش جزای نقدی.

کریم با تعجب: بابا! تو دیگر از کجا آمدی و این زبان کجاست؟  
«احتساب آقاسی» کیست؟ «اتاق جرم و جنایت» کجا است؟  
«جزای نقدی چه چیز است؟ از آستر مقعد هم کسی عرقچین  
بریده است؟ بلی! دلاک و خیاط که زیاد شد، از این کارها هم  
زیاد می شود.

ماستی قاچ پزونگ بن بنم، هایدی!

کریم به به! حالا خوب شد. باید از کسب و کار دست برداشت و  
الفاظ نو در آمد یاد گرفت: «اتاق جرم و جنایت»، «جزای  
نقدی»، «احتساب آقاسی». کاش سلامت به اسلامبول  
نمی رفتی! وای! وای! وای! اگر ایران این است که ما می بینیم،

از این معماها بسیار خواهیم شنید.  
آن وقت، چوردکی از پیش و ریشکی از عقب او می‌رسند در  
دکان.

چوردکی (به کریم) استا بقال، سلام علیک!  
کریم (با تعجب) هر دم از این باغ بری می‌رسد! علیک سلام!  
چوردکی استا بقال! چه چیز دارید ابتیاع بکنیم؟  
کریم به فضل خدا همه چیز. شما چه چیز خر باشید؟  
چوردکی خوب! یک قلیان چاق کن نفسی تازه کنیم، آن وقت برویم سر  
مطلب.

کریم شما بفرمایید تا من قلیان چاق کنم.  
کریم از صدای چوردکی می‌شناسد که اینها رفیق‌های برنده‌ی  
ماست هستند. اما، نگاه می‌کند می‌بیند که آنها ریش داشتند،  
اینها ندارند؛ آنها لباس نامعقول داشتند، اینها لباس معقولانه  
پوشیده‌اند؛ باز مشتبه می‌شود. قلیان چاق کرده می‌دهد دست  
چوردکی، می‌نشیند پهلوی او، می‌گوید:

کریم آقا جان! گستاخی است؛ اسم شریف سرکار چه چیز است و از  
کجا تشریف می‌آورید و اراده‌ی کجا دارید؟

چوردکی بنده بهبهانی می‌باشم و در اصفهان تحصیل کرده‌ام و شاعرم.

قصیده برای عید مولود عرض کرده‌ام، می‌برم در حضور  
همایون بخوانم. اما چون شما را آدم متعارف و نجیب دیدم،  
دور نیستم که نصف صله‌ی شاه را داده از شما چیز بخرم و  
سوغات بگیرم برای بچه‌ها.

کریم سایه‌ی شما کم نشود! البته آدم نجیب و جافتاده همین‌طور



است. اسم شریف سرکار چه چیز است؟

چوردکی نام بنده میرزا یوشان خان، لقبم عقب الشعراء.

کریم (متعجبانه) میرزا یوشان خان، «عقب الشعراء» یعنی چه؟

چوردکی بلی آقا؟ بلی آقا؟

کریم این چطور لقب است شما دارید؟

میرزا یوشان خان یعنی چوردکی: تقصیر من نیست. این عهد لقب بازار

است. دولت از بس که به هر قابل و ناقابل، بالغ و نابالغ، لقب

بخشی کرده است، دیگر لقب باقی نمانده است. عید نوروز

قصیده‌ای ساخته بودم. شاه بسیار بسیار پسندید، مرحمت

فرموده می‌خواست لقبی به بنده بدهد. هر چه گشتیم، دیدیم

لقبی نمانده است. آخر الامر، به مناسبت متأخری لقب «عقب

الشعراء» مرحمت شد. دنیا شلوغ است. گوش کن! شاه از اسم

خوشش نمی‌آید. لقب هر سگ و گربه‌ای که باشد، مطلوب است.

کریم آقا میرزا یوشان خان! شما درست ملتفت نیستید. باز این

قدرها قحط‌اللقاب نیست.

میرزا یوشان خان بارک‌الله! من ملتفت نیستم؟ با شما شرط می‌بندم اگر

جمع‌اللقاب را بدون کسر و نقص شمردم، دیدید و شنیدید، آن

یک خیک روغن مال من. اگر ناتمام گفتم، آن وقت هر چه از

شاه صله گرفتم، نصف آن را به شما می‌دهم.

کریم قبول دارم. دستت را به من بده اگر سر حرفت ایستاده‌ای.

میرزا یوشان خان خیر! خاطر جمع باش؛ من مجدالملک نیستم از حرف

خود برگردم و ساعتی هزار جور حرف بزنم. بسم‌الله! قلم

بردار بنویس!

كريم (قلم برداشته می گوید) بسم الله! بفرما یبید تا من بنویسم!  
 میرزا یوشان خان بنویس، ظل السلطان، حسام السلطنه، نایب السلطنه،  
 اعتضاد السلطنه، شجاع السلطنه، امین السلطنه، شعاع السلطنه،  
 مؤتمن السلطنه، امین السلطان، کاتب السلطان،  
 احتشام السلطنه، سیف السلطنه، اعتماد السلطنه، مشیر السلطنه،  
 مستشار السلطنه، نظم السلطنه، ناظم السلطنه، بنان السلطنه،  
 شحنه السلطنه، صارم السلطنه، معین السلطنه، معتمد السلطنه،  
 ظفر السلطنه، نصر السلطنه، مظفر السلطنه، سراج السلطنه،  
 ناصر السلطنه، عماد السلطنه، صنیع السلطنه، مدیر السلطنه،  
 دبیر السلطنه، سهام السلطنه، حشمت السلطنه، صديق السلطنه،  
 نصرت السلطنه، مؤید السلطنه، میشر السلطنه، بشیر السلطنه،  
 بصیر السلطنه، سالار السلطنه، صمصام السلطنه،  
 مصباح السلطنه، شهاب السلطنه، نظام السلطنه، سیف الدوله،  
 عماد الدوله، اعتماد الدوله، جلال الدوله، رکن الدوله،  
 احتشام الدوله، بهاء الدوله، صارم الدوله، عضد الدوله،  
 مظفر الدوله، امین الدوله، شجاع الدوله، معز الدوله،  
 حشمت الدوله، یمین الدوله، نصرت الدوله، معین الدوله،  
 ضیاء الدوله، صدر الدوله، صديق الدوله، مخبر الدوله،  
 نصر الدوله، نصیر الدوله، ظهیر الدوله، حسام الدوله،  
 سهام الدوله، مشیر الدوله، عمید الدوله، اعتضاد الدوله،  
 آصف الدوله، مجد الدوله، نظام الدوله، معتمد الدوله،  
 علاء الدوله، قوام الدوله، سعید الدوله، ساعد الدوله،  
 حاجب الدوله، خازن الدوله، بشیر الدوله، شهاب الدوله،

مستشارالدوله، صنیع الدوله، صمصام الدوله، اقبال الدوله،  
 مشیرالدوله، مصباح الدوله، موثق الدوله، عزالدوله،  
 مکرم الدوله، ناصرالدوله، ناظم الدوله، وقارالدوله،  
 مؤدب الدوله، صفرالدوله، جمال الدوله، اعتصام الدوله،  
 عین الدوله، مبشرالدوله، ظفرالدوله، شعاع الدوله،  
 شجاع الدوله.

کریم      دهه! این قدر هم لقب می شود؟ من که خسته شدم.  
 میرزا یوشان خان      یواش! یواش! حالا کجاست؟ هنوز نصف نشده. گوش  
 بده! بنویس: شجاع الملک، حشمت الملک، معین الملک،  
 ضیاء الملک، نصیر الملک، ناصر الملک، بهاء الملک،  
 حسام الملک، سهام الملک، سیف الملک، مشیر الملک،  
 عمید الملک، عضد الملک، معتمد الملک، احتشام الملک،  
 اعتضاد الملک، ناظم الملک، شهاب الملک، علاء الملک،  
 سراج الملک، نکو الملک، عین الملک، دبیر الملک،  
 ادیب الملک، لسان الملک، بیان الملک، قوام الملک،  
 سعید الملک، ساعد الملک، احتساب الملک، نجم الملک،  
 صنیع الملک، اقبال الملک، عز الملک، موثق الملک،  
 مصباح الملک، بهجت الملک.

کریم      بابا! من خفه شدم. از برای خدا، دیگر نمی خواهم. شرط را  
 بردی. آن روغن و این تو؛ بردار برو شرت را از سر من کم کن.  
 بازی در آوردی؟

میرزا یوشان خان      به جان ننهات! من تازه می خواهم گرم بشوم. ده تا  
 خیک هم بدهی، دست بر نمی دارم. من زحمت کشیده کار

کرده‌ام. به خیالت چه رسیده؟ تو بمیری نمی‌شود. بنویس!  
زود باش! شکوه‌السلطنه، فروغ‌السلطنه، ضیاء‌السلطنه،  
انیس‌الدوله، ندیم‌السلطنه، افتخار‌السلطنه، قمر‌السلطنه،  
منیر‌السلطنه، بدر‌الدوله، اختر‌السلطنه، سرور‌السلطنه،  
افسر‌السلطنه، احترام‌السلطنه، عصمت‌الدوله، فخر‌الدوله،  
تاج‌الدوله، فخر‌الملوک، شمس‌الدوله، عفت‌الدوله،  
عزیز‌الدوله، عزت‌الدوله، مونس‌الدوله، زینت‌الدوله، نواب  
متعالیه، عندلیب‌الدوله.

کریم آباد شوی ولایت! این قدر که صاحب لقب است، پس بی‌نام و  
نشان چقدر است؟ بابا ولم کن! این طور هم شوخی می‌شود؟  
میرزا یوشان خان شوخی کدام است؟ پدر نامرد! از جدی هم آن طرف‌تر  
است. لقب‌های بامزه هنوز در عقب است. گوش کن!  
صدرالعلماء، نظام‌العلماء، سلطان‌الذاکرین، لسان‌الذاکرین،  
رئیس‌الذاکرین، فخر‌الذاکرین، مجد‌الذاکرین، اشرف‌الذاکرین،  
ملک‌التجار، مبشر‌التجار، امین‌التجار، معتمد‌التجار،  
ناظم‌التجار، معین‌التجار، صدر‌التجار، رئیس‌التجار.

کریم قربان ننه‌ات بروی دولت! پدر نامرد! این همه ملک و معتمد و  
رئیس‌التجار، با کدام تاجر است و کدام تجارت؟ برو شاهزاده  
عبدالعظیم را ببین. خدام از دست تاجرهای ورشکسته به  
تنگ آمده‌اند؛ دیگر در بست شاهزاده عبدالعظیم جا نیست.  
میرزا یوشان خان نگاه کن! حرف توی حرف نیار! اگر به آسمان بالا  
روی و فخر زمین فرو روی، دست بر نمی‌دارم تا القاب را تمام  
نکنم. بنویس!

کریم حالا که زور است، بگو! گهی خوردم. خدایا این چه بازیست؟  
بگو بابا! این گردن من و آن شمشیر تو.

میرزا یوشان خان محقق‌الملک، امین شورا، امین حضور، امین خلوت،  
امین لشکر، امین نظام، امین دیوان، نایب‌الوزراء،  
معین‌الوزراء، بدایع نگار، معین‌البکاء.

کریم عجب، ثم‌العجب! ای بابا! امان و مروت! آقا جان! دیگر  
معین‌البکاء کیست؟

میرزا یوشان خان والله، من خودم هم خجالت می‌کشم. عرض می‌شود  
این معین‌البکاء، میرزا محمد تقی تعزیه گردان است.

کریم دو دستی به سرش می‌زند: ای وای! ای وای! ای وای! کار لقب به  
اینجا کشیده است؟ تف به ریش آن کس که آرزوی لقب کند!  
میرزا یوشان خان اگر بگویم نشان و حمایل سرهنگی دارد، چه خواهی  
گفت؟

کریم می‌گویم خاک بر سر سرهنگ‌ها و سرتیپ‌ها که در این  
دولت به لقب و نشان افتخار دارند.

میرزا یوشان خان این دو لقب را هم گوش بگیر، دیگر آزارت نمی‌کنم.

کریم عجب گیر افتاده‌ایم! خفه شو بگو، خلاصم کن.  
میرزا یوشان خان قن‌داق‌الملک.

کریم حالا دیگر از دین در رفتم. مردکه، ولم کن! به حق خدا خودم  
را می‌کشم. قن‌داق‌الملک کدام است؟

میرزا یوشان خان این قن‌داق‌الملک پسر عزت‌الدوله است. دو سه روز  
است متولد شده است. هنوز اسم نگذاشته، چون لقب تعجیل  
داشت، چا‌پاری آمده است.

کریم خوب! آن یکی دیگر کدام است که گفتی دو تاست؟  
میرزا یوشان خان از خجالت دست‌ها را به روی چشم‌ها گذاشته می‌گوید:

آن یکی، آن یکی، آن یکی مبرزالملک است، مبرزالملک.  
کریم چطور؟ چطور دولت با این همه گه کاری‌ها یک مبرزالملک دارد؟  
مردکه! بگو: غایط السلطنه،... الدوله، مقعدالملک،... السلطنه، ریخ‌الملک،... الدوله.

در اینجا، شاه بنا می‌کند به خندیدن: هاه‌ها! هاه‌ها! اشاره می‌کند یک دانه جل تازی را می‌گذارند در میان بقچه‌ی ترمه، می‌آورند در پیش روی کریم می‌گذارند. کریم خیال می‌کند که واقعاً خلعت است برایش آورده‌اند. در کمال شادمانی بقچه را باز می‌کند. چشمش به جل تازی می‌افتد. جل را برمی‌دارد بلند می‌کند، می‌گوید:

کریم به به! تن پوش مبارک است! حق تیغ شاه را بَرّاکند.

آن وقت جل را به دوش انداخته، پیش می‌آید، عرض می‌کند:  
کریم قربانت شوم! تصدقت کردم خلعت رسید استدعای لقب دارم.

شاه چه لقب؟ چه لقب؟ خودت پیدا کن! می‌دهیم؛ می‌دهیم.

کریم تصدقت کردم! اسم من کریم شیره‌ای است، «دوشاب‌الملک»  
مناسبت دارد.

شاه هاه‌ها! هاه‌ها خیلی خوب! اگر تقلید و شرح حالات عملجات خلوت را درست تشریح کردی، همین لقب مرحمت خواهد شد.

کریم سر فرود آورده برمی‌گردد.

## مجلس چهارم

آقا کریم دوشاب الملک می آید دست میرزا یوشان خان را گرفته  
می نشاند و می گوید:

کریم رفیق! هرزگی بس است، بیا قدری صحبت کنیم، مثل آدم. همیشه  
که نباید کارهای نامعقول کرد. بیا از پلیتیک صحبت بداریم.

میرزا یوشان خان خوب! بگو ببینم چه می گویی!

دوشاب الملک رفیق! تو از کارهای پلیتیک استحضار داری. سبب این  
چه چیز است که امین شورا و امین حضور و خان محقق و  
منشی حضور و مشکوة الملک و قوام الدوله این قسم ترقی  
کرده اند و دیگران، از قبیل محمدتقی خان و جبار خان، با  
وجود اینکه از ولیعهدی خدمت می کنند، تا به حال که سی  
سال است، چندان مشهور و صاحب لقب و اعتبار نشده اند.

میرزا یوشان خان اگر چه در این زمان راستی و درستی و درست گویی  
ضرر دارد و دشمن زیاد می کند، ولی، پناه بر خدا آنچه می دانم  
می گویم؛ هر چه بادا باد! اما، از امین شورا یا امین الملک  
پرسیدی که پاشا خان باشد. این شخص در اوایل دولت دید  
که مزه و مزاج در مزاج مبارک همایونی بیشتر و بهتر از همه ی  
اقسام جلوه گر و کارگر است؛ لهذا، به جهت تقرب سلطان،  
مضمون گویی و مزاج جوایی پیش گرفت. در هر جا سخنان  
مضحک و حرف های خنده آور دید و شنید، همه را ضبط کرد،  
فردای آن روز بر سبیل حکایت در حضور مبارک عرض کرده  
شاه را به خنده ی قهقهه آورد. هر قهقهه پنج تومان انعام خنده  
گرفت و ملقب به امین شورا شد؛ و همان بود که دیدی. اما، آقا

علی که اوضاع را چنین مشاهده کرد، خواست بالادست امین شورا برخیزد. چه کرد؟ آن قدر مراتب شوخی را شرح و بسط داد و مایه‌ی لودگی را بالاتر نهاد که کار از حرف زدن و سخن گفتن در گذشته، به هرزگی و... کشید؛ و در این فن، از بابت اینکه «مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد»، چنان جسور و ماهر گشت که بی‌مهابا نذر می‌بست و چراغ را در میان مردنگی گذاشته، از بالای مردنگی... و خاموش می‌کرد و بهتر از آن: بارها با هر دو جفت از این طرف نهر آب برمی‌جست و در وسط نهر پشت سر هم... می‌داد و آن طرف نهر می‌افتاد و گاهی برای ترقی و تقرب در حضرت سلطانی، آقا علی را لخت می‌نمودند و در میان دریاچه می‌افکندند. ریسمان بر... ایشان بسته، یکی دیگر از کنار دریاچه سر ریسمان را به دست گرفته دور تا دور دریاچه را به آهنگ تصنیف تکان می‌داد، و به عدد هر تکان یک جست و خیز کرده و... می‌داد و به عدد هر تکان مهره به طاس می‌انداخت؛ تا آنکه از دولت آن...های پر زور، امین حضور شد. شاعر می‌گوید:

این شاه زبس مایل لهو و لعب است

کاندر ملکش هزار صاحب لقب است

در هر دولت لقب به خدمت بخشند

در دولت ما لقب برای عقب است

دوشاب‌الملک فضیلت، صاحب معلوم شد و سر رشته‌ای از مراتب ترقی

در خدمت مفهوم گردید. ترا به خدا، از منشی حضور و

مشکوٰۃ الملک بگو که خوب می‌گویی.



میرزا یوشان خان آمدیم بر سر معلومات منشی حضور. اما، حالت این جوان اگر چه ظاهراً با آن لباس‌های قرط و جلف و پیراهن و گردن‌بند و زلف‌های پاشنه نخواب فرنگی مآب است، ولی باطناً صداقت و دیانت محض است و بس؛ و با این همه که به خزانه‌ی عامره داخل می‌شود و به جواهرات سلطنتی دست می‌زند، هرگز دیده نشده است که دانه‌ای از جواهرات حیف و میل و افراط و تفریط شود. چنانکه شاعر در مدح او گفته:

منشی حضور شاه ایران است این

عاری ز بدی و عیف و نقصان است این

آدم نشده بدین صفت پاک و درست

یک دانه‌ی الماس برلیان است این

دوشاب‌الملک ای پدر نامرد! نگو نفهمید. یعنی: کشک. باری،

مشکوة‌الملک چه بوده است؟

میرزا یوشان خان اما، آقای مشکوة‌الملک. ایشان هم دیدند که خلوتیان

جمع طرق لوطی‌گری را سد کرده‌اند و راه دیگر در رسوخ

کردن به قلب همایونی نمانده است، تقدس ریایی بر خود

بست. آن مؤمن مزور سجاده را دام و سبحة را دانه قرار داده،

در کمین صید مرغ دل‌های ساده‌لوحان نشست. هزاران فقیر و

یتیم و بیچاره را بی‌کلاه کرده، هر وجه تصدق به اسم فقرا از

شاه گرفت، به هیچ مستحق نداده سرمایه ساخت. با وجود

این، نماز را با عمامه می‌گذارد و روزی هزار دفعه ورد مبارک

«المال مال الله» می‌خواند. در هر جایی که صرفه‌ی خود

است، استخاره را خوب می‌آورد و در هر موقعی که صرفه ندارد، جمیع استخاره‌ها را بد می‌آورد.  
خدا زان خرقه بیزار است بالله

که صد بت باشدش در آستینی  
دوشاب‌الملک بابا، این را دیگر مگو! مردکه مشکوة‌الملک است.

میرزا یوشان‌خان ای عوام! «مشکوة» یعنی چراغ؛ و چراغ در نظرها عظمتی ندارد. چراغ را که امین حضور در میان مردنگی با...  
خاموش می‌کند، چه مشکواتی و چه چراغی؟

دوشاب‌الملک خدا به فریاد اهل ایران برسد با این پادشاه بوالهوس و عملجات لوطی و رقاص، این‌گونه گرفتار ذلت نگردند. باری،  
این خان محقق به چه بازی روی کار آمده است؟

میرزا یوشان‌خان درست گوش کن! بشنو و بدان که در هر دولتی و ملتی از برای حل مشکلات امور دولتی و تدبیر در کارهای پلیتیک، در هر جایی که مردمان مستعد و با قابلیت و با جوهر است انتخاب کرده، تربیت داده، انواع و اقسام علوم و آداب می‌آموزند که در حین ضرورت به کار دولت بخورد و مشکلات را حل نماید و کار را از پیش ببرد، تا اینکه ملت ترقی کنند و دولت قوت و قدرت پیدا نماید. افسوس که این مطلب در ایران بر خلاف واقع شده است و عادت برعکس جاری است. در هر جا که یک نفر آدم کامل و عاقل و دانا و با بصیرت و آگاه از امور دولتی می‌بینی، حکماً به نان شب محتاج و در گوشه‌ای افتاده است. هرگز اولیای دولت ملتفت او نیستند؛ بلکه تا از دست برآیند، در خرابی آن بیچاره

می‌کوشند؛ «تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس.» چنانکه به کرات به تجربه رسیده است که هر کس هر قدر کمال و معرفت در هنر و صنعت دارد، بالمضاعف مفلوک و گرفتار و پریشان روزگار است. به حق خدا که امروز صداقت مایه‌ی ننگ و عار است، کذب و خیانت و خلاف موجب عزت و اعتبار. حالا، بیا معلومات «محقق» و تدقیقات مدقق دولت را ببین تا دق از دلت بیرون برود. این جوان را محقق می‌گویند. زیرا که حرف‌های بی‌معنی و لاطایل هر یک از عملجات خلوت را به یک طوری تاویل نامربوط و بی‌معنی می‌دهد. مثلاً، می‌پرسند: مناره را چرا گرد و بلند می‌سازند؟ می‌گوید: برای این است که اگر بخواهند آن را پنهان نمایند، بتوانند در یک چاهی جا بدهند. می‌پرسند: چرا مرغ گاهی سر یک پا می‌ایستد؟ می‌گوید: اگر هر دو پا را از زمین بردارد، خواهد افتاد. می‌پرسند: چرا مؤذن در وقت اذان گفتن دست بر گوشش می‌نهد؟ می‌گوید: اگر دست بر دهن گذارد، صدایش در نمی‌آید. خصوصاً، این مضمون‌ها را این اوقات تازه از خود اختراع کرده، بازار لودگی و تمسخر را رواج داده است. مثلاً، به یکی می‌گوید: اگر گفתי قلیان. می‌گویند: قلیان. می‌گوید: ترازو به...؛ زیرا که هر دو را می‌کشند. می‌گوید: اگر گفتید چراغ. می‌گویند: چراغ. می‌گوید: هیزم به...؛ به مناسبت اینکه هر دو را می‌سوزانند. می‌گوید: اگر گفتید عنقا. می‌گوید: مواجب به...؛ زیرا که این هر دو وجود دارند، اما دیده نمی‌شوند. می‌گوید: اگر گفتید جیره و علیق سال هشتاد و نه.

می‌گویند: جیره و علیق سال هشتاد و نه. می‌گوید:...  
 مسلمان‌ها به...؛ به مناسبت اینکه به هر دو دست صدراعظم  
 خورده مقطوع شده است. وقتی از او پرسیدند که اظهار بدیهی  
 یعنی چه؟ می‌گوید: فقرات روزنامه‌ی شاه که می‌نویسد:  
 «لخت شدیم و رفتیم حمام.» معلوم است که آدم با رخت  
 نمی‌رود میان حمام. دیگر اینکه، به خط خودش نوشته است:  
 «صبح از خواب برخاستیم و رخت پوشیدیم.» معلوم است از  
 رخت‌خواب که برمی‌خیزند لباس می‌پوشند، لخت که نمی‌شود  
 ماند. خلاصه، از صبح تا شام به همین لاطایلات که بر خود فن  
 قرار داده است، جفنگ می‌گوید و همیشه حاضر حضور انعام  
 می‌گیرد و خلعت بها می‌برد و هر نامربوطی که می‌گوید مطبوع  
 است و مقبول. در این صورت، دولت چنین آدم‌های کاردان را  
 می‌گذارد و به جبارخان بیچاره تقرب می‌دهد که هیچ یک از  
 این نامعقولات را بلد نیست و نمی‌تواند لودگی کند و مردم را  
 بخنداند؟

دوشاب‌الملک صد هزار حیرت و حسرت که بیست کرور خلق ایران در  
 دست این‌گونه الواط و اوباش گرفتارند و بدترین دردها به  
 ریاست و بزرگی این دونان تمکین کردن است. وای بر ایران و  
 بیچاره ایرانی! خوب، از هنرهای قوام‌الدوله بشمارید بدانم که  
 ایشان چه خدمت کرده تا به این پایه رسیده‌اند.

میرزا یوشان‌خان اما، قوام‌الدوله، زید‌شأنه. باید مجاری حالات و سبک  
 خدمات او را مشروحاً بگویم که وزرای عظام و سرداران کرام  
 و سربازان حاضر و نوکران جان‌نثار و چاکران خدمتگزار به

رذالت و بی‌اعتباری و غلط‌کاری این دولت بیشتر و بهتر امیدوار باشند؛ از صداقت و دیانت کناره‌گیرند و نیک بدانند که در این عهد خدمت به صداقت چه قدر دارد و خیانت و رذالت چه ثمر. باری، این فقره به خارج و داخل و غریب و بومی، اعلی و ادنی، از مشرق تا مغرب، بر احدی مخفی و مستور نیست که این شخص بزرگوار و این زن ریشدار به قدر سی هزار قشون و لشکر و نوکر دولت ایران را، از خبثات و لجاجت شخصی، در سفر مرو با توپ و توپخانه و قورخانه و جمیع مهمات عسکریه را با دو کروور مال و دولت چنان دست بسته به طایفه‌ی ترکمانیه داد و ننگی بر ایران نهاد که تا صفحه‌ی محشر شرح این داستان و تفصیل این بیان، در قلم تاریخ‌نویسان و اسرای ایران که در میان ترکمان ماندند خواهد ماند. و حالا، در عوض این خدمت که در راه دین و دولت کرده است، نصف شهر تهران را به زور پول خرید و عمارات عالیه و باغات باصفا و حمام‌های متعدده و دکابین و کاروانسراهای کثیره ساخته؛ متصدی وجوه گمرک‌خانه‌های جمیع ممالک محروسه بوده، آن قدر بر دولت و مکتب خود افزوده است که زبان از تقریر عاجز و قلم از تحریر قاصر است و قصر خورتق تجریش بر این مطلب شاهد است. این عجب‌تر از سه سال وجوه جمیع گمرک‌خانه‌ها را فروکشیده، مع‌هذا، شصت هزار تومان از دیوان تخفیف گرفته. نمی‌دانم پس خیرخواهان دولت و حسابداران مملکت در اینجاها چرا صرفه‌ی دولت را نمی‌جویند و خیرخواهان ملت سخن نمی‌گویند که قوام‌الدوله‌ی

شداد ثانی بعد از چنان خیانت عظیمی به دولت و ملت، نصف  
مکنت ایران را تصاحب نموده باز در صدد ترقی و جمع کردن  
اسباب تجمل است؟ آخر کجایند سلاطین با عدالت و وزرای با  
کفایت و سرداران با غیرت و شجاعت و بزرگان با حمیت ملت؟  
سر از قبر درآورند و به حال ما نگریسته ببینند ایران چگونه  
ویران و ایرانیان چه قسم پریشان و بی سامان اند، نگاه بکنند و  
این صدراعظم بازی‌ها را یاد بگیرند.  
گر ملک این است در این روزگار  
من به تو ویرانه دهم صد هزار

اللهم احول الامورنا خيراً به حق محمد (ص) و آله الطاهرين.  
سنه ۱۳۱۰.

### نمایش در عصر انقلاب مشروطه

«تا پایان دوره حکومت ناصری و اوائل سلطنت مظفرالدین شاه  
نمایش‌هایی که در ایران اجرا می‌گردید نمایش‌های تقلید و تعزیه بود و  
فقط برای مدت بسیار کوتاهی چند نمایش فرنگی «بیشتر از مولی‌یر» در  
تالار نمایشی مدرسه دارالفنون به همت «میرزا علی اکبرخان نقاش‌باشی  
و با حمایت ناصرالدین شاه به نمایش درآمد که آن هم به زودی به سبب  
مخالفت رجال درباری قشری به تعطیل دائمی کشیده شد.»

«با آغاز نخستین زمزمه‌های مشروطه‌خواهی و نیاز ضرورت  
جانشینی حکومت پارلمانی، جای حکومت استبدادی مطلقه و بویژه بعد  
از پایان گرفتن دوره استبداد صغیر و حاکمیت حکومت مشروطه در

مملکت، هنر (تئاتر) آن چنان مورد توجه روشنفکران و تجددخواهان قرار گرفت که بعد از روزنامه‌نویسی می‌توان آن را مشغله‌ی دوم قشر روشنفکر و متجدد مشروطه‌خواه دانست. اهمیت این مسئله تا آنجا است که روزنامه‌ای مستقل به نام تئاتر انتشار می‌یابد و بلدیة در پیش‌نویس نخستین نظام‌نامه خود تأسیس تئاتر را از جمله وظایف خود دانسته که البته به سبب مخالفت‌هایی، آن قانون به تصویب نمی‌رسد. اما طرح چنین قانونی از طرف بلدیة و آن هم در نخستین دورهی اول دارالشورای ملی به خودی خود اهمیت پایگاه نمایش در انقلاب مشروطه را بیان می‌کند...»<sup>۱۰</sup>

«نخستین گروه‌های نمایشی که در دورهی مشروطیت پا گرفتند عمدتاً خصلت‌های دموکراتیک و انتقادی داشتند. همین خصلت سیاسی دموکراتیک و انتقادی بود که یکباره نمایش تفننی دورهی ناصری را تبدیل به نمایش سیاسی - انتقادی کرد و باعث گردید که معرکه از دست تقلیدچی‌ها خارج و به دست روشنفکران و تجددخواهان افتد. با توجه به این خصلت‌ها، گروه‌های نمایشی غالباً یا وابسته به احزاب سیاسی وقت بودند و یا اینکه در روند مسائل فرهنگی از سیاستی خاص پیروی می‌کردند. حتی آنهایی که ادعا می‌کردند که وابسته و یا هوادار هیچ دسته و گروهی نیستند و تنها به سبب شرکت در کارهای عام‌المنفعه اجتماعی و فرهنگی دست به این کار زده‌اند علی‌رغم ادعاشان باز جهت‌گیری خاص فرهنگی در جریان حرکت خود داشتند که بیرون از حرکت کلی جامعه نبود. این وابستگی کل در ارتباط با حرکت سیاسی جامعه ویژگی خاصی در خط‌مشی هنری این گروه‌ها به وجود آورده و همراه با رنگ دموکراتیک و

۱۰- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، جلد دوم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۷.

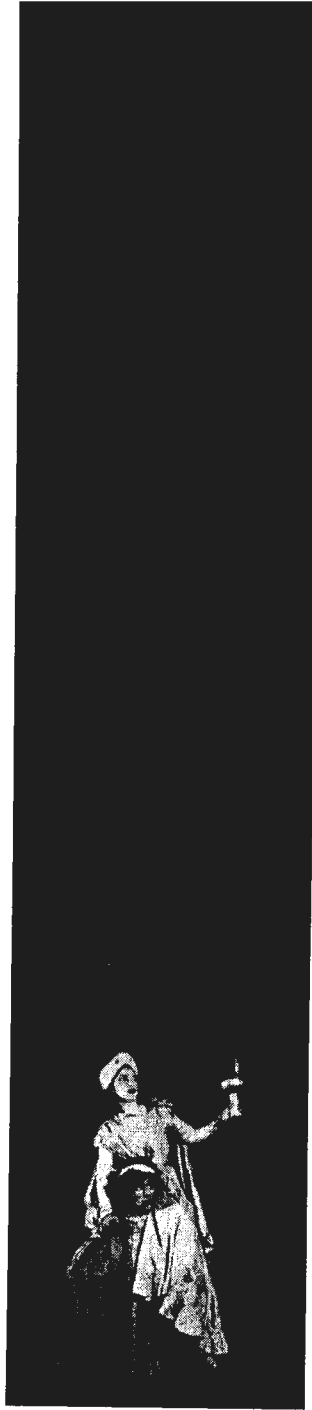
ناسیونالیستی نهضت مشروطه خواهی، مشی هنری گروه‌ها را هم بعد از مدتی تحت تأثیر قرار داد و به همین جهت است که می‌بینیم بر خلاف کثرت علاقه‌مندان به نمایش و کثرت نمایش‌ها در این دوره، ترجمه و اقتباس آثار فرنگی در حداقل کمیت قرار گرفته و توجه به آثار وطنی با رنگ و روی انتقادی بیشتر از هر دوره‌ی دیگری در تاریخ نمایش ایران به چشم می‌خورد.

خصیصه دیگر نخستین گروه‌های نمایشی در دوره‌ی مشروطیت آن بود که محیط آموزش را برای تعداد زیادی از علاقه‌مندان با استعداد در این هنر فراهم ساخت به طوری که در دوره‌ی بعدی به یمن همین آموزش‌های دوره مشروطیت، نمایش ایران صاحب چندین استعداد نمایشی در زمینه‌ی کارگردانی و بازیگری و نمایشنامه‌نویسی گردید، استعدادهایی که تا این تاریخ هم نظیرشان را کمتر سراغ داریم. بهترین نمایشنامه‌نویسان، بازیگران و کارگردان‌های دوره‌ی نمایشی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی را باید از میان استعدادهایی که در دوره‌ی مشروطیت آموزش‌های نخستین را با خصلت‌های دموکراتیک و ناسیونالیستی دیدند جستجو کرد.<sup>۱۱</sup>»

۱۱- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، جلد دوم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۸ و ۲۹.







## ۲ پیشگامان تئاتر



### پیشگامان تئاتر در جلفای اصفهان

خطه‌ی اصفهان، خاستگاه هنر است. اصفهان بنا به موقعیت جغرافیایی و طبیعی مرکز فرهنگی ایران تلقی شده است.

صنایع دستی این شهر چون خاتم، قلم‌کار، قلم‌زنی، مینا، معرق چوب و کاشی، سوخت، مینیاتور، چشم جهان‌بین را به ضیافتی رنگین و چشم‌نواز می‌خواند.

آنچه پیش از همه به صاحب‌دلان حلاوت می‌بخشد نام و آثار هنرمندانی است که در زمینه‌های گوناگون هنر از شعر و داستان و نقاشی تا معماری و موسیقی و نمایش، چون خورشیدی می‌درخشند.

«تأسیس گروه‌های نمایشی در ایران یکباره و تنها تحت تأثیر مبارزات مشروطه‌خواهی صورت نگرفت. بلکه اسباب و مقدمات آن از سال‌ها پیش از مشروطیت آماده شده بود و نهضت

مشروطیت تنها زمینه اجتماعی لازم را برای تأسیس و اشاعه آنها فراهم ساخت. گسترش موج «انجمن‌گرایی» را باید یکی از عوامل مهم در تأسیس گروه‌های نمایشی در دوران مشروطیت دانست. همین‌طور ورود گروه‌های نمایشی قفقازی به ایران و نمایش‌هایی که توسط هنرمندان ارمنی قفقازی در ایران اجرا می‌شد، همه از جمله عوامل مؤثر در آشنایی و جذب روشنفکران به «نمایش» در این دوره محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

تئاتر به مفهوم امروزی آن از سال ۱۲۶۷ شمسی به زبان ارمنی در جلفای اصفهان شروع شد.

با توجه به اسناد و مدارک موجود می‌توان به آسانی فهمید که بنیانگذاران تئاتر اصفهان چند جوان با ذوق بوده‌اند که در بهار سال ۱۲۶۷ شمسی (۱۸۸۸ میلادی) دور هم جمع شده و «باشگاه تئاتر» را تأسیس می‌کنند.

آنها در سالن مدرسه مرکزی آرامنه جلفا صحنه‌ای می‌سازند و مبادرت به اجرای نمایش می‌نمایند و چندین نمایشنامه به سبک اروپایی اجرا می‌کنند که با استقبال مردم مواجه می‌شوند.

هنگامی که در اصفهان تئاتر مورد توجه مردم قرار گرفت، چند نفر از جوانان با ذوق و علاقه‌مند به هنر نمایش به سوی جلفا می‌روند و کار خود را با گروه باشگاه تئاتر از مدرسه مرکزی آرامنه جلفا شروع می‌کنند.

۱- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، جلد دوم، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۱.

تنها انگیزه و عشقی که پای این جوانان را به تئاتر باز کرد، درک ضرورت نمایش به عنوان وسیله‌ای جهت روشن کردن افکار مردم است.

در سال ۱۲۷۹ شمسی (۱۸۹۹ میلادی) انجمن دوستداران تئاتر تشکیل شده اساسنامه‌ای تنظیم می‌کند.<sup>۲</sup> از این تاریخ به بعد است که زنان می‌توانند در صحنه حضور داشته باشند. زیرا پیش از آن مردان با پوشش زنانه نقش زن‌ها را ایفا می‌نمودند.

ورود زنان به صحنه تئاتر واقعه جالبی بود و به دنبال آن، مقامات مذهبی نیز آن‌را با شرط رعایت مسائل اخلاقی و مذهبی مجاز شمردند. سه نفر از دختران جلفا به اسامی اوسانا سیمونیان، زاغیک میناسیان و لوسابر درهاکوبیان، با شهادت وارد میدان تئاتر می‌شوند. اولین نمایشنامه‌ای که با شرکت زنان به اجرا درآمد، نمایش پیو اثر کابرل سوندوکیان بود. انجمن دوستداران تئاتر، از موفقیت این نمایشنامه به شوق آمده در صدد برمی‌آید تا نمایشنامه‌ای فارسی به صحنه بیاورد که با کوشش فراوان در اواخر سال ۱۲۷۸ شمسی (اوایل سال ۱۹۰۰ میلادی) نمایشنامه‌ای به نام «حاجی عبدالنبی» اثر هاروتون هوردانانیان به اجرا در می‌آورد و با موفقیت کامل نیز به پایان می‌رساند.

«انجمن تئاتر بار دیگر در تابستان ۱۲۷۹ شمسی (۱۲ آگوست ۱۹۰۰ میلادی) با حمایت هیئت مدارس مختلط ملی ارمنه جلفا و با

۲- لئون میناسیان، «تاریخچه‌ی تئاتر ارمنه‌ی جلفای اصفهان»، نشریه روزانه سومین جشنواره سراسری تئاتر آشکار، ش ۱۱- (۱۳۷۵)، ص ۱۹.

اساسنامه‌ای نوین شروع به کار کرده قسمتی از درآمدهای خود را به مدارس و انجمن‌های خیریه جلفا اختصاص می‌دهد. در این دوره نمایش‌ها به سرپرستی زن و شوهر هنرمندی به نام پایان اجرا می‌شدند و تا زمانی که این دو نفر در جلفا بودند کار تئاتر نیز به خوبی پیشرفت می‌کرد.

در این سال‌ها غیر از نمایشنامه‌های ارمنی و فارسی چهار نمایش هم به زبان انگلیسی روی سن آورده شده بود، که عبارت بودند از رئیس مسافرخانه، تاجر ونیزی، پزشک قلبی و ...

در سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۹۱۳ میلادی) که ۲۵ سال از برگزاری اولین نمایش می‌گذشت، جمعی از دوستداران هنر تئاتر بیست و پنجمین سال تأسیس تئاتر جلفا را جشن می‌گیرند که با موفقیت روبه‌رو می‌شود. در مدت بیست و پنج سال حیات تئاتر جلفا مجموعاً ۹۴ نمایش به تماشا گذارده شد.<sup>۳</sup>

فهرست بعضی از نمایشنامه‌های اجرا شده عبارت است از آرشین مالالان، این نباشد آن باشد، زمین‌های سیاه، فرزند پوچ، خیانت، هاملت، زن مخفی، مدیا، قیامت دنیا، برای پرچم، اختتام، کورادو، شرلوک هولمز، شاهزاده خانم قلعه تسخیر شده، قیصر، عاشق غریب، او تلولو، سامسون و دلیل، خداوند کهن، سیاوش و سودابه، غیث خشت مال، برای تاج، برای شرف، خانواده جنایتکار، دنیای نابینایان، فرزند کش، ولگرد پاریس، مردگان زنده، برای پرچم، خرس و خروس طلایی و غیره... تا اینکه در سال ۱۳۲۳ شمسی تئاتری به اسم «سپاهان» در اصفهان شروع به کار می‌کند که نمایش‌هایی به زبان فارسی مثل عروسی

۳- همان مقاله، ص ۲۱-۲۰.

کدخدا احمد، آرشین مالالان، خونبهای ایران و غیره را آرمن  
مگردومیان بازی و کارگردانی می‌کند.

پرویز ممنون در سیری در تئاتر مردمی اصفهان می‌نویسد:

«دقیقاً در سال ۱۹۰۰ میلادی، اولین نمایشنامه فارسی زبان تئاتر  
معاصر اصفهان نوشته هاراتون هوردانانیان، در سالن مدرسه مرکزی  
جلفا بر صحنه می‌رود. اما نه این قدمت که عنوان نمایشنامه مهم است که  
داستان «حاج عبدالنبی» است. و این عنوان مهم است زیرا نشان می‌دهد  
که اولین نمایشنامه‌ای که به سبک غربی و «به زبان فارسی» در اصفهان  
بر صحنه آمده است. یک ملودرام فرانسوی رایج در آن زمان نیست،  
بلکه داستانی است بومی و با نقش «حاجی» که نقش معروف  
نمایش‌های روحوضی، نمایش‌های «حاج آقا سورمه‌ای» است و بعدها  
جد بزرگ تمام حاجی‌های مختلف صحنه‌های تئاتر معاصر اصفهان، از  
جمله معروف‌ترین آنها «حاج عبدالغفار» ناصر فرهمند می‌شود... تئاتر  
اصفهان از این اقبال بلند برخوردار است که در خطه‌ی تاریخی وارد  
شدن به دوره‌ی جدید، در نخستین لحظه‌ای که تئاتر غرب می‌آید که در  
آن ریشه بدواند، این ریشه با ریشه تئاتر سنتی و موجود اصفهان پیوند  
می‌خورد و امروز وقتی به این لحظه‌ی مهم تاریخی می‌نگریم چنین  
می‌نماید که همین اتفاق سرنوشت تئاتر اصفهان را معین ساخته است.

البته از اجرای «حاج عبدالنبی» تا زمانی که پیوند دو تئاتر تشکیل  
ریشه‌ای واحد دهد و از آن نهالی برون آید و رشد کند و شکوفان گردد  
حدود چهل سال طول می‌کشد که از این مدت بیست سال نخستینش  
مطلقاً تئاتر به سبک غربی و به صورت ترجمه و اقتباس حکومت می‌راند  
و آن هم نه در مرکز اصفهان بلکه در آن سوی رودخانه، در جلفا، چراکه



در اینجا سالن تئاتر وجود دارد و مهمتر از آن اهمیت و ارزش تئاتر بیشتر شناخته شده است تا این سوی رودخانه.

اما در بیست سال دوم که نخستین بازیگران فارسی زبان اصفهانی مانند محمد میرزا رفیعی برای اجرای نمایش به جلفا راه پیدا می‌کنند و بعد، از حدود ۱۳۰۰ شمسی و پس از تغییر سلطنت و فرونشاندن و فرونشستن برخی از تعصبات بی‌جا، همت می‌کنند هنر نمایش را به این طرف رودخانه بیاورند که در کار این حمل باز بیشترین بار بر دوش محمد میرزا رفیعی است، کار ترکیب ریشه تئاتر مردمی معاصر اصفهان از پیوند دو شاخه‌ی غربی و سنتی، بیگانه و خودی به سرعت انجام می‌شود و به زودی از این ریشه نهالی سر برون می‌آورد که در اواسط دهه‌ی سوم شمسی و با آغاز کار تئاتر حرفه‌ای در اصفهان، شکوفان می‌گردد. البته ما هنوز در این زمان هم به ملودرام‌هایی متأثر از ملودرام‌های وارداتی مانند «دختر یتیم»، «در راه وطن» (هر دو حدود ۱۳۰۲)، «فواید نظام وظیفه» (حدود ۱۳۰۶)، بر می‌خوریم، اما به زودی معلوم می‌شود که با همه فرنگ و فرنگ پرستی جامعه‌ی این زمان، با همه احترام به ملودرام‌های جدی و اخلاقی و مخصوصاً سنگین و با همه تحقیر روحی و دیگر نمایش‌های سنتی، مردم در نهایت از نمایشی استقبال می‌کنند که فضایش و آدم‌هایش برایشان آشنا باشد و زبانش جوابگوی سلیقه‌ی جماعتی که به شوخ‌طبعی معروف گشته است و عادت دارد که به جدی‌ترین مسائل، رندانه و غیر مستقیم روبه‌رو شود. و حکم خواست طبیعی این جماعت است که به زودی هنرمندان تئاتر اصفهان - علی‌رغم تمایلی که به اجرای نمایش‌های سنگین غربی دارند - در برگردان نمایش‌های غربی به فارسی دخل و تصرف می‌کنند و مثلاً وقتی

محمد میرزا رفیعی برای نخستین بار «خسیس» مولی‌یرا در ۱۳۱۸ و به ترجمه‌ی حسین عریضی در سالن تئاتر دبیرستان سعدی اصفهان بر صحنه می‌آورد، بر تن نقش‌های آن لباس ایرانی می‌پوشاند و قهرمان آن، هارپاگون، «میرزا عبدالغنی» نامیده می‌شود. و از این مهمتر به حکم همین خواست طبیعی مردم است که برنامه‌سازان تئاتر در نمایشی که اسلوب غربی دارد، نقش‌های حاجی، نوکر، زن حاجی، دختر حاجی، طبیب قلابی و دیگر نقش‌های روحوضی را که - البته در آن زمان نقش‌های زنده و فعال جامعه‌اند - وارد می‌کنند همان‌طور که به بدیهه‌سازی که اساس کار نمایش به متن روحوضی بود به صورت حاشیه رفتن از متن نوشته شده امکان عرضه اندام می‌دهند. البته در اینجا به غیر از قراردادهای تئاتر غربی بویژه متن و میزانشن حساب شده که نمی‌گذارد نمایش به دامان روحوضی افتد، صورت نقش‌ها هم به علل مختلف، از جمله حکم زمان تغییر می‌یابد... و بالاخره آنچه سوای دگرگونی نقش‌ها نباید فراموش کرد تئاتر جدید، کم‌دی جدید، در مقایسه با روحوضی به خود اجازه نمی‌دهد که از حرکات و کلمات مستهجن برای خندانند تماشاگر سود جوید و به سوی کم‌دی ظریف‌تری قدم بردارد.»<sup>۴</sup>

### تخت حوضی

تخت حوضی نمایشی سنتی با شیوه‌ی اجرایی متکی به عمل و حرکت است که از اصالت برخوردار است. شکل بیان تخت حوضی مفرح و

۴- پرویز ممنون، سیری در تئاتر مردمی اصفهان، انتشارات مرکز مردم‌شناسی ایران - وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۱۷-۱۵.

عامه‌پسند و پر از تنوع، طنز، رقص، آواز و موسیقی و هدف آن صرفاً خنداندن و سرگرم کردن تماشاگر است.

تخت حوضی، نمایش عامیانه‌ی سنتی، فانتزی و خیال‌پرور است که در عروسی‌ها بر روی تخت حوض زیر نور چراغ زنبوری اجرا می‌شد، و هنوز خاطرات دل‌انگیز آن نمایش‌ها در دل‌هاست. نمایش‌های تخت حوضی را دسته‌های بنگاه‌های شادمانی اجرا می‌کردند. طبعاً نمایش تخت حوضی، بر اساس نیاز مردم به شادی و سرگرمی به وجود آمده بود که از تمام امکانات و حرکات تن و بدن و صدای بازیگران استفاده کرده، حتی نمایش جدی را به صورت کمدی اجرا و بازی می‌کردند و همه چیز را دست می‌انداختند.

نمایش‌های تخت حوضی شباهت‌هایی به نمایش‌های کمدی یا دل‌آرته ایتالیایی دارد. شخصیت‌های آن نمایش‌ها نظیر تخت حوضی، کلیشه‌ای و از پیش آماده هستند و هر کدام قالب خاص خود را دارند. البته، تخت حوضی را باری به هر جهت نمی‌توان اجرا کرد. این نمایش‌ها، برخلاف تصور، کارهای بی‌حساب و کتابی نبوده است. گروه تخت حوضی تمرین دارد، ورود و خروج حساب‌شده دارد، و سر دسته، به‌عنوان کارگردانی، راهنمایی‌ها و نظرهایی می‌دهد که مثلاً قصه چیست و بازیگران کی بیایند و کی بروند. البته، بدیهه‌گویی و نکته‌پرانی و شیرین‌زبانی حدود و چهارچوب داشته است و این‌طور نبوده که همه چیز روی تخت حوض خلق شده باشد. «سیاه» نقش اصلی بوده و می‌توانسته مزه‌پرانی کند. اما همه نمی‌توانستند هر چه می‌خواهند بگویند. افرادی که در تخت حوضی بازی می‌کردند اگر چه سواد نداشتند ولی در کارشان استاد بودند.

پرویز ممنون در فصلنامه‌ی تئاتر، انتشارات نمایش، شماره ۱۶، سال

۱۳۷۰، صفحه ۴۱، مقاله‌ی مهم و درخشانی نوشته که ملاک و معیار ما نیز قرار گرفته است. با استناد به آن مقاله می‌توان باور داشت که اولین و قدیمی‌ترین نمایش روح‌حوضی مکتوب به سبک غربی نمایشنامه «حاج عبدالنبی» است که هاروتون هوردانانیا نویسنده‌ی ارمنی آن را به زبان فارسی نوشته و در جلفای اصفهان در سال ۱۲۷۹ شمسی اجرا شده است.

#### قدیمی‌ترین نمایش روح‌حوضی مکتوب<sup>۵</sup>

«همه می‌دانیم که روح‌حوضی نمایشی است بدیهه‌سازانه و اصلاً و ذاتاً مکتوب نیست. پس اگر به یک نمایش روح‌حوضی مکتوب برخوردیم اتفاقی است، استثنایی که علت یا عواملی بیرونی سبب به نوشته در آمدن آن شده است. به‌عنوان مثل نمایش‌هایی که در تئاترهای لاله‌زار دوره اتراکسیون (۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷) روی صحنه می‌آمد، اکثر از نوع روح‌حوضی بود اما در عین حال «پیس» داشت، یعنی گفت‌وگوهای آن را قبلاً روی کاغذ آورده بودند. و علتش یکی آن بود که در آن زمان بایستی متن هر نمایش قبلاً به اداره‌ی سانسور جهت ممیزی فرستاده می‌شد، و دیگری آنکه خود لاله‌زاری‌ها هم نمی‌خواستند کسی به آن‌ها بگوید «سوژه‌ای» بازی می‌کنند، چون «سوژه‌ای» یعنی «روح‌حوضی» و از آن‌جا که این نوع نمایش از زمان شیوع تئاتر غربی در ایران مورد تحقیر جامعه جدید قرار گرفته بود لاله‌زاریان می‌خواستند با به نوشته در آوردن آن، مثل نمایش‌های فرنگی، برای کار خود کسب وجهه کنند - حالا بگذریم از

۵- پرویز ممنون، فصلنامه تئاتر، ناشر، انتشارات نمایش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۱۶، ۱۳۷۰، ص ۴۵ - ۳۹.

اینکه نهایتاً محور کار براساس نمایش‌های روحوضی می‌چرخید و برای مثال در تئاتر جامعه‌ی باربد، سیدحسین یوسفی عین غلام سیاه روحوضی روی صحنه می‌آمد و همه هم می‌دانستند که بامزگی‌ها و بانمکی‌های او، ابداع خودش است.

حدود بیست و اندی سال پیش از قضیه‌ی بالا، باز هم دوره‌ای داریم که روحوضی‌ها نوشته دارند و این دوره‌ای است که به حکم قانون سانسور رضاشاهی روحوضی کاران مجبور شدند برای کسب مجوز نمایش، گفت‌وگوهای آن را روی کاغذ بیاورند و به شهربانی بفرستند. این موضوع را من اولین بار حدود بیست - بیست و پنج سال پیش از بهرام بیضایی شنیدم و او در آن زمان می‌گفت که هنوز هم تعدادی از این نوع متون روحوضی در بایگانی شهربانی تهران موجود است. علی‌ایحال تا قبل از پیدا شدن متن «حاج عبدالنبی» این دسته از متون روحوضی مربوط به دوره سانسور حکومت رضاشاه، قدیمی‌ترین روحوضی‌های مکتوب به شمار می‌آمدند.

قدمت متن روحوضی «حاج عبدالنبی» نسبت به متون روحوضی اخیرالذکر حدوداً سی سال بیشتر است و نگارش و اجرای آن - که در اصفهان روی داده - نه به حکم سانسور بوده و نه حتی به لحاظ هماهنگی با سلیقه‌ی روز، بلکه اتفاقی بوده است کاملاً استثنایی و غریب، تا آن حد استثنایی و غریب که گمان می‌برم اگر در این جا شرح و چند و چون پیدا شدن آن را نیاورم کسی واقعیت این اتفاق را باور نمی‌کند، چرا که این نمایشنامه‌ی «روحوضی» را آرامنه نوشته‌اند و آرامنه اجرا کرده‌اند!

اولین دفعه که از وجود نمایش «حاج عبدالنبی» مطلع شدم حین مطالعه‌ی کتاب کوچکی به زبان ارمنی به اسم «تاریخچه‌ی تئاتر جلفای

نو» بود. این کتاب ۲۷ صفحه دارد و در سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۹۱۳ میلادی) در جلفای اصفهان منتشر شده است. توضیحاً باید بگویم که آرامنه‌ی اصفهان از سال ۱۲۶۷ (۱۸۸۸ میلادی) شروع به کار نمایش کرده و در سال ۱۲۹۲ به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد فعالیت‌های تئاتری خود جشنی برپا کرده بودند که به مناسبت آن، یکی از کارگزاران تئاتر جلفا به نام «تیکران ابکاریان» دفتر یادشده را منتشر کرده است. به هر حال کتاب، ضمن شرح سرگذشت آن بیست و پنج سال فعالیت هنرپیشگان جلفا، دارای فهرستی از ۶۱ نمایشنامه است که هنرمندان ارمنی در طی این مدت بر صحنه آورده‌اند. ضمن مطالعه‌ی این فهرست بود که متوجه شدم یکی از آن‌ها، استثنائاً فارسی و ایرانی است، «حاج عبدالنبی» عنوان دارد و نویسنده‌ی ارمنی به اسم «هاراتیون هوردانایان» آن را نوشته است!

برخورد با یک نمایشنامه‌ی فارسی و ایرانی در فهرست برنامه‌های تئاتر آرامنه‌ی جلفا، آن هم در قرن گذشته، موضوعی است که طبعاً هر پژوهنده‌ی تئاتری را کنجکاو و بی‌تاب می‌کند، مخصوصاً اگر بداند که اولین باری که در اصفهان مسلمان‌نشین، صحنه‌ی تئاتری زده شد و نمایشی فارسی به سبک غربی (منظورم نه روحی و تعزیه و امثالهم است) روی صحنه آمد، اسفندماه ۱۲۹۹ بود، که این کار را میرزاده عشقی با اجرای «رستاخیز» کرد. مقصود این‌که معنی برخورد با این نمایشنامه حداقل این است که تاریخ اجرای اولین نمایشنامه‌ی ایرانی به سبک غربی، به بیست سال عقب‌تر از اجرای «رستاخیز» عشقی یعنی سال ۱۲۷۹ شمسی برمی‌گردد؛ بگذریم از این‌که تازه این سؤال مطرح می‌شود که چرا آرامنه به چنین اقدامی دست زده‌اند؟ البته اگر ترجمه‌ی

یک نمایش خارجی بود، مثلاً «اتللو» که در تبریز و تهران آن زمان هم سابقه دارد، حرفی است، اما از عنوان این نمایش پیدا بود که به احتمال زیاد یک اثر خالص ایرانی است. خلاصه اینکه این نوع سؤالات سبب شد که پی یافتن متن نمایش بروم (این قضیه مربوط به حدود سیزده سال قبل است) و از جمله کسانی که در جلفا به آنها مراجعه کردم و از آنها یاری خواستم یکی هم محقق نازنینی به اسم «لئون میناسیان» بود که آن زمان در کلیسای وانک آرشیو ارامنه را سرپرستی می‌کرد. اقبال یاری کرد و چندی بعد میناسیان در دفتر خود، در آرشیو کلیسای وانک، فتوکپی متن «حاج عبدالنبی» را که یافته بود در اختیارم گذاشت. متوجه شدم که این نمایش نه فقط کاملاً ایرانی است، بلکه متن یک «روحوضی با تمام مشخصات چنین نمایشی است. یعنی - همچنانکه خواهید خواند و دید - داستان یک حاجی طماع است که می‌خواهد ارث رسیده به خواهرش را تصاحب کند. و این حاجی نوکری دارد با تمام خصایص غلام سیاه روحوضی و حتی به همان نام «فیروز». و این نوکر زبان غلام سیاه‌ها را حرف می‌زند، آقا را «اکا» می‌گوید، افعال را از بی‌سوادی غلط صرف می‌کند و «شیرین کاری‌های» غلام سیاه را دارد و مثلاً به جای اینکه برای حاجی هندوانه بیاورد، آن را می‌خورد و خبر شیرین بودنش را می‌آورد و امثالهم.

در همین جا باید به ذکر یک مورد هم پردازم که ممکن است برای خواننده با دیدن نمونه‌ی متن اصلی<sup>۶</sup> - که امیدوارم همراه این گزارش گراور شود - ایجاد سؤال کند و آن مربوط به خط خوشی است که با آن

۶- نمونه‌ی متن اصلی - نمایشنامه حاج عبدالنبی - دست‌نوشته هراتیون هوردانانیان در پیوست‌های آخر کتاب آمده است.

این متن نوشته شده است و در نگاه اول، بعید به نظر آید که کار یک ایرانی غیرفارسی زبان باشد. حقیقتاً هم باید اعتراف کنم که اگر این متن و پس از آن مقدمه‌ای که عرض کردم، در آرشیو کلیسای وانک و از دست لئون میناسیان در دستم گذارده نمی‌شد، در اصالت آن شک می‌کردم. با این حال برای اینکه چند و چون قضیه را بفهمم، موضوع را دنبال کردم و بر من معلوم شد که نویسنده‌ی آن، هاروتون هوردانیان به زبان و ادب فارسی تسلطی استادانه داشت و در عهد خود، زبان و ترجمان فارسی ارمنه‌ی جلفا بوده، و نامه‌ها و درخواست‌هایی که از جلفا به دربار یا دارالحکومه می‌رفته، به خط و انشای او بوده و از جمله به خطابه‌ای برخورداریم که وی در سال ۱۳۱۲ در جلفا به زبان فارسی ایراد کرده بود.

اما برگردیم به خود نمایش «حاج عبدالنبی»: من تا امروز سندی که علت نگارش و اجرای «حاج عبدالنبی» را در نود سال پیش از طرف ارمنه‌ی اصفهان نشان دهد، پیدا نکرده‌ام اما از قرائن و شواهد چنین برمی‌آید که ارمنه‌ی جلفا این نمایش را محض خاطر حاکم مقتدر آن زمان، ظل‌السلطان معروف و اطرافیان او تدارک دیده بوده‌اند و یکی از پایه‌های این گمانم، شنیدن خاطرات یکی از قدیمی‌ترین ستارگان تئاتر جلفا به نام کاتریناست که حدود ۱۴ سال پیش - و او در آن زمان ۸۹ سال داشت و اکنون می‌گویند هفت - هشت سالی است مرحوم شده - به یاد می‌آورد که حاکم شهر در جوانی او گاه به دیدن نمایش می‌آمد و یک بار دست‌بند طلائی برای او روی صحنه انداخته بود. البته از طرف دیگر هم می‌دانیم که در آن زمان، یعنی ۹۰ سال پیش، که «حاج عبدالنبی» اجرا شده است به علت وجود برخی نظرات و عدم مجالست مسلمانان با



ارامنه و یا رفت و آمد آنان به جلفای ارمنی‌نشین، محال می‌نماید که آرامنه این نمایش را برای تماشاگر عام مردم اصفهان (که مضافاً خود در عروسی‌ها و غیره می‌توانستند روحوضی را از روحوضی بازان حرفه‌ای ببینند) اجرا کرده باشند و وضع مسلمانان و آرامنه در جلفا جز امروز بود که دیوار به دیوار در این محله سکونت دارند. با این حال شاید روزی برسد که در این باره سند معتبری به دست آوریم و علت نگارش و اجرای این اثر استثنایی و شگفت‌انگیز معلوم شود.»

‡ شایان ذکر است عبارت «حاجی» در نمایش‌های روحوضی اصطلاحی نمایشی است و ارتباطی با عبارت «حاجی» به مفهوم کسی که به زیارت حج نائل شده است ندارد.

## نمایشنامه‌ی «حاج عبدالنبی»

- اشخاص (حاجی، فیروز، بیگم جان، امان‌الله خان، حاجی بی‌بی، نایب)
- نمایشنامه «عبدالنبی» در دو پرده نوشته «هاراتیون هوردانانیان» است که به سال ۱۳۷۰ در فصلنامه‌ی تئاتر، شماره‌ی ۱۶، انتشارات نمایش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است. ما همین چاپ را که پرویز ممنون - تحقیق و تصحیح نموده است مآخذ قرار داده‌ایم.
- حاجی (وقتی که پرده بالا رفت در اتاق خودش به روی زمین نشسته کاغذ می‌نویسد و قلیان می‌کشد. خواهر حاجی هم در گوشه‌ی اتاق نشسته است. بعد حاجی...؟ می‌کند): بالله آدم فکری است چه بکند از دست دخالت این ضعیفه‌ی بیشرم. لعنت خدا بر شیطان حرامزاده! بچه‌ها، فیروز.
- فیروز (داخل اتاق شده): بله آقا! (پایش به فرش گیر کرده می‌افتد).
- حاجی ای سم بریده مگر شب‌کوری تو؟
- فیروز آقا ببخشید، شب‌کور نیست، اما چشمها خوب نمی‌بیند.
- حاجی اگر دفعه‌ی دیگر افتادی، با این چماق کله‌ات را داغون می‌کنم.
- فیروز خیر آقا دیگر نمی‌افتد.
- حاجی هندوانه گرفتی؟
- فیروز بله آقا.
- حاجی پس چرا نیوردی، بخورم.
- فیروز آقا جای شما خالی، من که خورده است خیلی شیرین بود.
- حاجی می‌خواستی زهر مار بخوری تو سوخته سیاه، چیزی که از

- برای من گرفتی، چرا خودت را قنابود(?) کردی.
- فیروز  
حاجی آخر آقا خیلی شیرین بود، خیال کرده است شما نمی خوری.
- حاجی الله اکبر یکی نیست به من احمق بگویند مردیکه‌ی دماغ ناخوش، چرا این همه پول را بالای این حیوان زبان نفهم دادی و هر روز اسباب دل‌تنگی و اوقات تلخی از برای خودت فراهم آوردی.
- فیروز ... آقا.
- حاجی خفه شو، این قلیان را ببر تازه اش کن زود.
- فیروز چشم آقا الان.
- حاجی اما نمی خواهم که دو دفعه گاه دود بیاوری.
- فیروز خیر آقا، این دفعه خوب دودی می کند.
- بیگم جان (در گوشه‌ی اتاق نشسته بود، برخاسته می گوید): فیروز بگذار تا من این قلیان را بیاورم دست برادرم بدهم، شاید دلش به رحم بیفتد مرا به خدمتکاری اقلّاً قبول کند (بیرون می رود).
- حاجی غریب سمجی است. والله که به هیچ وجه دست بردار نیست. از هر در او را بیرون می کنم، از در دیگر داخل می شود. اما این احمق بی شعور نمی فهمد که موسم گل گذشته، یعنی گذشت آن خوش‌زمانی که والدینش ناز و غمزه‌اش را می کشیدند. علاوه بر این خبر ندارد که من در حیات پدرم - یعنی وقتی که او بستری بود و بدحال بود و هیچ امید بهبودی نبود، هزار فرقه زدم تا دلش را به دست آوردم و تمام مایملک و هستی و نیستی اش را به من صلح کرد. با این تفصیل من آسودگی از دست این ضعیفه‌ی

بیشتر ندارم. خدا یک اسباب فراهم بیاورد که این بلا از سر من  
رفع بشود، والا با این وضع حالیه زندگانی نمی توان کرد.  
(قلیان را آورده به دست برادرش می دهد).

بیگم جان

(چشمش به خواهرش می افتد متغیر می شود و قلیان را گرفته  
بر زمین زده می شکند و می گوید): من نمی خواهم که این  
زهرمار را از دست تو بکشم. هر چه شب و روز از دست تو  
می کشم، بس است. (بعد سرپا ایستاده و دور اتاق چرخ  
خورده می گوید) آخر کدام پدرنامرد بی غیرت این ضعیفه ی  
بیشترم را... (?) در خانه ی من راه داد... آخر ای ضعیفه ی  
اجنبی، آخر ای بی انصاف بی تعصب، تو به چه دلیل و به چه  
مستمسک می گویی من خواهر تو هستم. من غلط کردم که  
خواهر داشتم، من سرم را به دیوار زدم که خواهر داشتم، من  
گور پدرم... لا اله الا الله.

حاجی

آخر بی انصاف بی مروت، تمام مال و اموال پدرم را ضبط  
کردی، به هیچ وجه قسمت مرا نمی دهی، و من راضی شده به  
اینکه در خانه ی تو باشم و یک لقمه ی نان خشکی بخورم و  
خدمت تو را و بچه های را بکنم، این را هم روا نداری و این  
عوض آن خوبه است که من در حق تو کرده ام، مرحوم ابوی  
در حیات خودش چندین مرتبه خواست که سهم مرا بدهد،  
قبول نکردم، گفتم باباجان من دلم خوش است به اینکه  
گاهگاهی یک آب سردی در خانه ی تو بخورم و دلم را تسلی  
بکنم و حالا دل شما به حال من بیچاره و بدبخت فلک زده  
نمی سوزد....

بیگم جان

- حاجی (حرفش را بریده می‌گوید): ماشاءالله خیلی خرم‌درند  
تشریف دارند، اول خواهریش را می‌خواهد ثابت کند، بعد  
ادعای مال پدر را بکند، شتر در خواب ببند پنبه‌دانه.
- حاجی (خطاب به فیروز نموده): اوهای فیروز.  
بله آقا. فیروز
- حاجی اسباب حمام مرا زود ببر سر حمام، یک قدری هم رنگ و حنا  
بگیر ببر، فهمیدی؟
- فیروز بله آقا، پس نفهمید آقا، گوشها خوب است، اما فهم کم است.
- حاجی پر مهمل مگو، گمشو، این نیم‌سوز لندهور هم از یک طرف مرا  
به عذاب آورده است.
- فیروز (می‌رود).
- حاجی (خطاب به گل چهره‌ی کنیز نموده می‌گوید): ای گل چهره‌ی  
دم بریده، ای مودی گیس بریده، ای شپش لحاف کهنه، اگر تا  
وقتی که من از حمام برگشتم، این ضعیفه‌ی اجنبی اینجا بود،  
حق تو را به او و حق او را به تو خواهم داد، فهمیدی؟ (یکی از  
پشت پرده می‌گوید: بلی آقا / حاجی / بیرون می‌رود).
- بیگم‌جان آخر شما را به خدا ببینید نه انصاف است و نه مروت که این  
برادر بی‌انصاف چه به روز من می‌آورد. آخر اگر خدا جای  
حق نشسته که سزای او را خواهد داد. گل چهره من رفتم. به  
حاجی بگو حالا دیگر شبها راحت بخواب (می‌رود).
- پرده می‌افتد
- پرده بالا می‌رود. عمه و شوهر عمه‌ی حاجی در اتاق نشسته  
صحبت می‌دارند.

امان‌الله‌خان دختر عمو، آخر نمی‌فهمم تو چرا این روزها این‌قدر  
غمگین و دلگیری.

حاجی بی‌بی والله پسر عمو اگر من هیچ دردی نداشته باشم، غصه‌ی  
این دختر مرا تمام می‌کند.

امان‌الله‌خان مقصود از بیگم‌جان است.

حاجی بی‌بی بله، آخر شما را به خدا هیچ دیده و شنیده‌اید که یک برادر

این‌قدر هم سخت‌دل و بی‌رحم باشد. آخر این طفلک - الهی

عمه‌اش بمیرد - چه خوشی از دنیا برده است؟ آن شوهر

بدبخت که جوان مرگ شد. امیدش را به آن طفل شیریه بسته

بود، آن هم که از دستش رفت. یک دست رختخواب و چهار

تیکه لباسی که داشت، دزد برد و به کلی محروم شد. می‌گفت

عمه‌جان، من که چشم از دنیا پوشیده‌ام و هیچ راه‌امیدی از

برای من باقی نمانده، دلم را خوش کرده بودم به این یک

برادر، آن بی‌انصاف هم که او را از هر بابت محروم کرده، یک

لقمه نان خشکی به دست او نمی‌دهد سهل است یک زبان

خوشی هم ندارد که دل او را خوش بکند. والله آتش به دلم

افتاده است و دود از کله‌ام برمی‌خیزد. هزار مرتبه گفتم به

مرحوم اخوی که سهم دخترش را در حیات خودت تقسیم

کن، گوش نداد و گفت پسر من خیلی مهربان است، با

خواهرش محال است که او را محروم کند و اگر بخواهم این

کار را بکنم دل پسر من را می‌شکنم. ای برادر حالا چشمت را

باز کن و ببین این اولاد خوش‌غیرت چه روزگار به سر

خواهرش می‌آورد.

بیگم جان (وارد اتاق شده): سلام علیکم عمه جان، برای خدا فکری به حال من بکن، عمه جان، این برادر بیمرت من قسمت مرا از ارث پدرم نمی‌دهد. من حتی راضی شده‌ام که خدمت خودش و پرستاری بچه‌هایش را بکنم و یک لقمه نان خشکی در خانه‌ی پدر من بخورم، باز این بی‌انصاف قبول نمی‌کند و البته این درد مرا می‌کشد که می‌گوید تو خواهر من نیستی. مانده‌ام متفکر و حیران که چه بکنم. بالله به اندازه‌ای عرصه بر من تنگ شده است که می‌خواهم خود را بکشم (گریه‌کنان می‌گوید) آخ نه نه جان کاشکی مرا نزنیده بودی.

حاجی بی‌بی الهی دردت به جانم بخورد بیگم جان. من که از غصه‌ی تو مردم. کاش این عمه را هم نمی‌داشتی.

امان‌الله خان عجب، عجب، فی‌الحقیقه چنین می‌گوید.  
بله بله بیگم جان

امان‌الله خان عجب، واقعاً حاجی می‌گوید تو خواهر من نیستی و از برادری منکر است.  
بله بله بیگم جان

امان‌الله خان بسیار خوب، امروز یک پلوئی از برای او بپزم که از خوردن آن سیر نشود. بچه‌ها (نوکرها داخل اتاق شده: بله آقا). یک نیم تخت و قتیفه الان بیاورید (نوکرها: بله چشم آقا. بیرون رفته نیم تخت و قتیفه را می‌آورند. بیگم جان را به روی نیم تخت خوابانیده و قتیفه را به روی او کشیده می‌گوید): تو خودت را به مردن بزنی. حاجی از برای یک مطلبی وعده کرده است اینجا بیاید. وقتی آمد و

برادری خودش را اقرار داد، آن وقت تو برخیز و ملامتش کن.  
 حاجی بی‌بی و ای خدا مرگم بدهد، پسر عمو، این شگون ندارد.  
 امان‌الله خان بگذار ببینم ضعیفه، من یک گربه برقصانم از برای پسر  
 برادرت تا خودش حظ بکند..  
 بیگم‌جان (در زیر قطیفه تکان می‌خورد).  
 امان‌الله خان تو که هنوز نمرده‌ای، ده بتمبرگ، حاجی الان می‌آید (پس  
 می‌رود).  
 بیگم‌جان (نشسته عطسه می‌نماید).  
 امان‌الله خان خیر است ان‌شاءالله. ده زود بخواب یکدفعه حاجی تو  
 می‌آید.  
 بیگم‌جان (خوابیده زیر قطیفه سرفه می‌کند).  
 امان‌الله خان ده کوفت، زهرمار، می‌خواهی مشت ما را باز کنی؟  
 بیگم‌جان بابا من مردم دیگر، خودت می‌دانی (صدای پای حاجی  
 می‌آید).  
 امان‌الله خان (می‌گوید: سوس) [؟] (و بنای گریه را می‌گذارد).  
 حاجی: (داخل اتاق شده می‌بیند که شوهر عمه گریبان پاره گریه  
 می‌کند، مشوش شده می‌پرسد): خدایا چه خبر است، چه  
 خاک به سرم آمده است؟  
 امان‌الله خان حاجی امروز (گریه مجالش نمی‌دهد).  
 حاجی: بله بله.  
 امان‌الله خان حاجی امروز صبح (باز گریه می‌کند)  
 حاجی: بله بله.  
 امان‌الله خان (متصل گریه می‌کند).



- حاجی: آخر بگو ببینم چه شده است. من نصف جانم آب شد. ده حالا بگو خوش انصاف.
- امان‌الله خان (گریه مجالش نمی‌دهد).
- حاجی: خدایا چه خاک به سرم بکنم تو را به خدا حرف بزن. من که مردم از هول و تکان.
- امان‌الله خان امروز صبح خواهر شما (گریه می‌کند).
- حاجی: بله بله، بگو ببینم چطور شده است.
- امان‌الله خان امروز صبح خواهر شما که از منزل شما بیرون آمده که به خانه‌ی عمه‌اش بیاید (حاجی می‌گوید: بله بله) در بین راه مرده است (گریه می‌کند).
- حاجی: آخر جانم را فارغ کن، البته اجلش رسیده عمرش تمام شده است و مرده است.
- امان‌الله خان اما زیر کالسکه رفته و مرده است.
- حاجی: زیر کالسکه رفته مرده است؟
- امان‌الله خان بله درد توی این است که بی‌اجل مرده است.
- حاجی: (بر سر زده و گریبان چاک کرده می‌گوید): اگر چه قضای الهی است، اما من از سر خون خواهرم نمی‌گذرم. بگو ببینم کالسکه چند اسب داشته و مال که بوده است؟
- امان‌الله خان چهار اسب داشته و مال حاجی میرزا عبدالکریم امین‌الضرب بوده است.
- حاجی: کالسکه‌اش خوب است؟
- امان‌الله خان بله.
- حاجی: اسب‌های خوبی دارد؟

امان‌الله خان بله.  
 حاجی: مال حرام همین‌طور است.  
 امان‌الله خان (گریه کنان): آخ آخ آخ!  
 حاجی: وقت گریه حالا نیست بگو ببینم کالسکه و اسبها کجا می‌باشد.  
 امان‌الله خان در منزل حکومت برده... /؟! / حاکم فرموده است هر کس وارث این زن باشد کالسکه و اسبها به او می‌رسد.  
 حاجی: واقعاً حاکم همچنین حکمی کرده است؟  
 امان‌الله خان بله.  
 حاجی: عجب حاکم دانا و عادل است جان شما. خداوند طول عمر به او بدهد. آیا حاکم می‌داند که من برادر و وارث او هستم.  
 امان‌الله خان شاید از خارج شنیده باشد.  
 حاجی: پس بگو ببینم خواهرم کجاست؟  
 امان‌الله خان آن است نعش او، به روی نیم تخت افتاده است (گریه کنان).  
 حاجی: (چشمش که به خواهرش می‌افتد، خودش را به روی مرده می‌اندازد و بنای گریه را گذارده می‌گوید): ای خواهر جان، الهی مرگت نبینم. چه خواهر نازنین مهربانی بودی. خواهرجان چه محبت‌ها در حق من و اطفال من داشتی. آخ خواهرجان، الهی بمیرم. آنچه گفتم از خانه‌ی من بیرون مرو، خانه‌ی خودت، من برادر تو هستم، نوکر تو هستم، آخر چرا بیرون آمدی در زیر کالسکه بروی. آخ خواهرجان، تو که شب و روز مونس من بودی، چرا باید وقت مردن بالای سر تو نباشم؟ خواهرجان، همیشه می‌گفتم که بعد از من تو

باید پرستاری اطفالم را بکنی پس چرا بی وفایی کردی  
خواهرجان. تو چه خوشی از این دنیا بردی خواهر جان؟  
بالله که این درد مرا می کشد خواهر جان. روزگارم سیاه شد  
خواهر جان. من در حق /تو/ برادری را تمام کردم  
خواهرجان، و اگر هزار جان می داشتم فدای تو می کردم  
خواهر جان. پس چرا فلک تو را از من جدا کرد خواهر جان.  
(به طرف شوهر عمه اش نگاه کرده می گوید): حالا دیگر باید  
بروم منزل حکومت اسبها و کالسکه را بگیرم، اما به این  
زودیها از سر خون خواهر نازنینم دست بردار نیستم.

امان الله خان

حاجی، چون شما از بسکه گریه و زاری کردید و حال راه  
رفتن ندارید. خوب است من بروم یک نایب از طرف  
حکومت بیاورم اینجا ببیند حالت شما را و بشناسد شما را  
که فی الحقیقه برادر این زن هستید، بعد برود به حکومت  
بگوید شما هم دو کلمه به حکومت می نویسید. نایب  
نوشته را می برد و کالسکه و اسبها را می آورد.

حاجی

بسیار خوب. (شوهر عمه بیرون می رود که نایب حکومت  
را بیاورد. حاجی خود به خود می گوید): خداوند پدر  
صاحب کالسکه را بیامرزد هر شب جمعه. من که هلاک  
شدم از دست این ضعیفه سقط رفته. خوب است من  
بنشینم کاغذ را زود بنویسم تا آنها می آیند کاغذ هم حاضر  
باشد. وقت را غنیمت باید شمرد (می نشیند کاغذ را  
می نویسد. گاهی هم اظهار شغف می نماید تا تمام می کند.  
شوهر عمه و نایب داخل اتاق شده حاجی شروع به گریه

و خواهرجان خواهرجان گفتن می نماید). (داخل اتاق شده می گوید): حاجی حیات عمر شما باشد!

خطاب به نایب نموده می گوید): ای سرکار نایب نمی دانی چه خواهر نازنین و دلسوزی بود. خوشی من در این دنیا این یک خواهر بود و بس. الهی بمیرم. آنچه باش (!/ می گفتم: خواهر جان من نمی خواهم دین تو به گردن من باشد، بیا تا مخلفات پدرمان را حلال وار تقسیم نمایم. می گفت: وای خدا مرگم بدهد اگر من چشمم به مال پدرم باشد. من تمام مال دنیا را با یک موی سر تو عوض نمی کنم. تو عیال باری برادر جان. مگر بچه های تو فرزندان من نیستند؟ یک زبان خوشی که با من حرف می زنی، انگار که تمام دنیا را به من داده اند. آخ امان! آخ بیداد! قربان آن زبان شیرینت، قربان آن دل پر مرحمتت خواهرجان، قربان آن فهم و کمالت خواهر جان، قربان آن حسن و جمالت خواهر جان، قربان آن قد سروت خواهرجان، قربان آن چشمهای بلورت (!/ خواهرجان، قربان آن زلف مشکینت خواهر جان. ای فلک چرا این خواهر نازنین را از من جدا کردی و روزگارم را سیاه کردی؟ آخ خواهرجان عزیزجان رویت رویت.

امان الله خان بس است حاجی، تو که بسکه گفتی دل ما را کباب کردی. نایب ای حاجی خدا صبر به شما بدهد و سر شما را به سلامت بدارد، ما همه مردنی هستیم. شما کاری بکنید که کالسکه و اسبها را زود به دست بیاورید و یک چیزی هم به دست ما بیاید. خداوند طول عمر به شما بدهد.

امان‌الله خان حاجی صبح تا به حال که من و شما این همه گریه و زاری کردیم، هیچ فایده بردیم؟ هر قدر بی‌تابی بکنید محال است که خواهر شما زنده بشود. پس حالا کاری بکنید که اقلاً خون او پایمال نشود، بردارید زود یک کاغذ بنویسید به حکومت تا نایب زحمت کشیده ببرند و کالسکه و اسبها را بیاورند.

حاجی آن است، کاغذ روی جعبه گذارده است. من که دیگر قوه‌ی حرکت و حالت حرف زدن ندارم.

امان‌الله خان (کاغذ را بلند خوانده می‌دهد به دست حاجی و می‌گوید): صحیح است، مهر کنید.

حاجی (مهر را در آورده کاغذ را مهر می‌کند. گریه کنان: آخ رویت رویت. و به دست نایب داده می‌گوید) اما من به این دو کلمه‌ها از سر خون خواهرم نمی‌گذرم.

بیگم‌جان (از جای خود برمی‌خیزد و روی به حاجی نموده می‌گوید): تف بر رویت، تف بر رویت. چه شد که صبح خواهر تو نبودم، حالا هستم. به خط و مهر خودت که اقرار کردی، دندت نرم شود. برخیز ارث پدرم را الان قسمت کن، والا پوستت را می‌کنم.

آن وقت پرده پایین می‌افتد.

## گروه تئاتر مغزی

گروه تئاتر مغزی حدود سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۴ حوالی دروازه‌ی دولت دایر بوده است. در این سال‌ها میرزاده عشقی از تهران به اصفهان می‌آید و نمایش‌های «رستاخیز سلاطین» و «سه تابلوی مریم» را که از نوشته‌های خودش بوده در سالن مغزی اجرا می‌کند. بعد بر اثر تشویق مردم هنردوست اصفهان نمایش‌های «رستم و سهراب» و «بیژن و منیژه» و «رستم و اشکبوس» را به صورت آهنگین در محوطه‌ی باغی در کنار سینما آفریقا (ساحل سابق) اجرا می‌نماید.

این نمایش‌ها به همت و تلاش جلال‌خان سروری، سیدعلی‌خان نوربخش (آزاد)، غلام‌حسین زیرک‌زاده، ضیاءالدین جناب که از فرهنگیان اصفهان بود، مهدی فروغ (رئیس دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک)، فیض‌الله وزیرزاده (در نقش ته‌مینه) و شهناص (در نقش گردآفرید) و حاج مرشد عباس و تاج اصفهانی به روی صحنه برده می‌شود.

در سال ۱۳۰۴ هم احمد مشیرصدری که از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه وزارت پست و تلگراف وقت بوده و قبلاً فعالیت‌هایی در زمینه تئاتر انجام می‌داده، در باشگاه افسران باکمک نایب سعدالله‌خان سیاح سپانلو، گروهی را جمع‌آوری می‌کند و در زمینه تئاتر به فعالیت می‌پردازد و نمایش پیرمرد بوالهوس را با شرکت محمدمیرزا رفیعی اجرا می‌نماید.

در این باره مهدی فروغ در مقاله «نمایش» جلد اول ایرانشهر

می‌نویسد:

«در حدود سال‌های ۱۳۳۴ یا ۳۵ قمری مطابق ۱۲۹۶ خورشیدی که سوئدی‌ها تشکیلات ژاندارمری را در ایران تأسیس کردند، عده‌ای از نجیب‌زادگان کشور و علاقه‌مندان به پیشرفت و ترقی مملکت تحت

سرپرستی یک افسر سوئدی به نام «ماژور فولکه» مأمور منطقه اصفهان شدند. این عده ارتباط نزدیکی با آزادیخواهان و روشنفکران آن زمان داشتند، آنها جویای استقلال واقعی و آرزومند اعتلای تمدن و فرهنگ ایران بودند. از بذل جان و مال در این راه دریغ نمی‌کردند. از جمله اقدامات سودمندی که برای ترقی مردم کردند یکی تشکیل شرکتی بود به نام شرکت «علمیه» که ریاستش با شخصی بود معروف به مزین السلطان، این شرکت کمیسیون‌های متعددی را مأمور ساخت که به کار تعلیم و تربیت رسیدگی کند. از جمله کمیسیون‌هایی که تشکیل شد یکی کمیسیون تئاتر بود که وظیفه‌اش همان‌طور که معلوم است ترویج تئاتر و هنر نمایش بود. اعضای این کمیسیون عبارت بودند از آقایان «نایب علی‌خان بیکار» و «نورالدین استوان» و «ضیاءالدین جناب» و «مصطفی فاتح».

نتیجه کوشش‌های این کمیسیون بر پا کردن نمایش بود که موضوع آن نشان دادن تفاوت بین تعلیم و تربیت کهنه و تعلیم و تربیت نو بود که تازه داشت تأسیس می‌شد. محل نمایش تالار بزرگ نخستین مهمانخانه‌ی جهان بود که روبه‌روی «مدرسه چهارباغ» بنا شده بود.

این نمایش بنا به معمول به شیوه‌ی «کمدی» بود و قسمت اول آنکه ظاهراً به صورت و به اسم بی‌مسمای «پانتومیم»<sup>۷</sup> بازی می‌شد، مکتبخانه‌یی را نشان می‌داد که در آن معلم باریش انبوه و ژولیده چوب بدست با حرکات سر و دست و اشاره‌ی چشم و ابرو شاگردان را تهدید و توبیخ می‌کرد و شاگردان مکتب را جمعی اطفال کوچک و

۷- پانتومیم از دو کلمه یونانی ترکیب شده به معنی «تمام» و «تقلید». (تمام تقلید) که عبارت است از تصویر افکار و احساسات و عواطف گوناگون روی صورت، به نحوی که بیان‌کننده احساسات درونی هنرپیشه باشد.

بزرگ و کور و کچل و مردان ریش‌دار تشکیل می‌دادند که فقر و بینوایی از سر و روی ایشان می‌بارید. قسمت دوم نمایش عیناً کلاس درس یکی از پیشروترین مدارس آن زمان اصفهان یعنی «مدرسه‌ی گلپهار» بود و استاد آن مدرسه یعنی ضیاء‌الدین جناب در نمایش، نقش دبیر کلاس را به‌عهده گرفت و این نمایش با استقبال بی‌نظیر مردم اصفهان مواجه شد.

دومین برنامه این کمیسیون از طرف «مدرسه آلیانس بنی اسرائیل» برگزار شد که ریاستش با مردی فرانسوی به نام کمیسیون «آدولف براسور» بود. نمایش مدرسه آلیانس دو قسمت بود. یکی «طیبب اجباری» اثر مولی‌یر و یکی هم اثری بود تحت عنوان «فریب‌دهنده خود دو برابر فریب می‌خورد» یا «پیر پاتلن و کیل» که همان داستان چوپان و کیل و صدای بی‌مع کردن است که معروف می‌باشد.

اما سومین برنامه‌ی که از لحاظ تاریخی و هنری مورد کمال توجه شد، نمایش معروف رستم و سهراب بود که به‌صورتی بدیع و بی‌سابقه بازی شد و بعد از آن هم در هیچ یک از نقاط کشور تا کنون به این صورت و به آن عظمت بازی نشده است. نمایشنامه‌ی رستم و سهراب را در سال ۱۳۰۱ شمسی توسط مرحوم «حسین کاظم‌زاده ایرانشهر» از شاهنامه فردوسی در پنج پرده اقتباس شده و در برلن به صورت یکی از رسالات منضم به «مجله‌ی ایرانشهر» منتشر گردیده است و بیش از ۶ سال از تاریخ تنظیم و چاپ آن نگذشته بود که در شهر اصفهان به کیفیتی که توضیح داده خواهد شد به‌روى صحنه آمد. از آنجا که نمایش در آغاز نظر طولانی آمد تصمیم گرفته شد که آن را به صورت نثر درآورند. نکته‌ای که ذکرش در اینجا لازم است و از لحاظ تاریخ تئاتر شایسته‌ی



اهمیت و توجه می‌باشد اینکه برای نخستین بار در تاریخ تئاتر ایران یک نمایشنامه‌ی مفصل حماسی و ملی سرتاسر برای آواز تنظیم و انجام نقش‌ها به کسانی محول شد که همه از لحاظ صوت خوش و علم موسیقی شایستگی داشتند. این نمایش چهار شب متوالی در تالار عمارت «ستاره صبح» به معرض نمایش گذاشته شد و چون هنوز زنان در چادر سیاه بودند و در مجالس عمومی از مردها جدا می‌نشستند سه شب اول اختصاص به مردان و شب چهارم اختصاص به زنان داشت که در آن شب حتی ماموران و کارگردانان و راهنماها هم از خانم‌ها بودند و بانوان در چادر چاقچور به تماشای نمایش آمده بودند. مرحوم نظام‌الدین حکمت «مشارالدوله» حاکم اصفهان در برگزار کردن نمایش مزبور از تشویق و ترغیب فروگذار نکرد و ضیاء‌الدین جناب و حشمت‌الله دهش که هر دو از پیش‌قدمان فرهنگ شهر اصفهان هستند بانی و نیروی محرک این نمایش بودند.»<sup>۸</sup>

### گروه تئاتر آرین

گروه تئاتر آرین توسط جوانان پرشور، درس خوانده و کمونیست تأسیس می‌شود که سندی از نوع فعالیت نمایشی آنها در دست نیست.

### گروه تئاتر دبیرستان سعدی

دبیرستان سعدی<sup>۹</sup> در سال ۱۳۱۵ شمسی افتتاح می‌گردد. برنامه‌ی

۸- جمشید ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۲-۷۰.

۹- دبیرستان سعدی در سال ۱۳۷۵ شمسی به مؤسسه آموزش عالی سوره (غیرانتفاعی) تبدیل شد. اکنون دانشجویان رشته سینما و تئاتر در آن به تحصیل مشغول هستند.

افتتاحیه‌ی مدرسه نمایش «خیر و شر» اثر نظامی بوده که به صورت اپرا (آهنگین) در حضور علی‌اصغر حکمت (وزیر فرهنگ وقت) به اجرا در می‌آید. در این نمایش دکتر دخانی، عبدالحسین ریسمانی، سیدعلی‌خان نوربخش (آزاد) و عده‌ای دیگر بازی کرده‌اند.

دیرستان سعدی مرکز فعالیت‌های پرورش افکار می‌شود و سرپرستی برنامه‌ها به عهده‌ی محمد میرزا رفیعی (از کارمندان فرهنگ وقت) است. در سالن تئاتر سعدی نمایش‌های «خیر و شر»، «زال و رودابه» و «شمع و پروانه» به صورت اپرا اجرا می‌شود. موسیقی این برنامه‌ها به وسیله‌ی عبدالحسین برازنده تنظیم و اجرا شده است.

در سفری که رضاشاه به اصفهان آمده برای او در این سالن فرهنگی نمایشی اجرا شده که مرحوم تاج اصفهانی نقش حافظ را بازی کرده، و مرحوم حسین قلی جلالی هم ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی را خوانده است. رضا ارحام‌صدر هم در نقش یک پیرمرد کر بازی کرده، ارحام در این نمایش همه چیز را اشتباه می‌شنیده و علی مرتضوی هم با او هم بازی بوده است.

در سال ۱۳۱۸ نمایشنامه‌ی «خسیس» اثر مولی‌یر به وسیله‌ی مرحوم حسین عریضی، یکی از فرهنگیان ارجمند اصفهان، ترجمه و اجرا می‌گردد و در سال ۱۳۲۴ نمایشنامه «بینوایان» اثر ویکتور هوگو در صحنه‌ی کوچک سعدی به روی صحنه می‌رود.

### گروه تئاتر پیروزی

تئاتر پیروزی در ابتدای کوچه‌ی رسا، کنار مادی نیاصرم (طاووسخانه) از طرف اداره‌ی امور فرهنگی ایران و انگلیس، کنسولگری انگلیس در

ایام جنگ بین‌الملل دوم در سال ۱۳۲۵ تأسیس می‌گردد. در این تئاتر حسین‌علی جلالی، محمدمیرزا رفیعی، دکتر دخانی، مهدی رشتی‌زاده عیوقی، سرکوب، ایرانتاژ برنامه‌هایی صرفاً کم‌دی اجرا می‌کرده‌اند. اما با پایان یافتن جنگ کار گروه هم پایان می‌گیرد و تئاتر پیروزی تعطیل می‌شود.

### گروه تئاتر پست و تلگراف

در سال‌های ۱۳۲۴ و ۲۵ چادری در محوطه‌ی زمین پست و تلگراف واقع در دروازه دولت، که اکنون مهمانخانه پیروزی شده است، بر پا می‌کنند و محمدمیرزا رفیعی در نقش ارباب و رشتی‌زاده در نقش نوکر با لهجه‌ی اصفهانی بر روی صحنه می‌رفته‌اند.

ارحام‌صدر در گفت‌وگوی با نگارنده تعریف می‌کند که با دیدن بازی رشتی‌زاده در نقش نوکر، این نقش در من شکل گرفت و رفته رفته وجود من پرورش یافت و شکلی پیدا کرد که امروز به شیوه‌ی ارحام‌صدر معروف شده است.

### گروه تئاتر المپ (ستاره‌ی صبح)

مهدی روشن‌ضمیر معروف به کارگری، در باغ پشت هتل جهان در چهارباغ، باشگاه المپ را تأسیس می‌کند که به ورزش والیبال و تنیس و بیلیارد اختصاص داشت و در سال ۱۳۲۱ شمسی به همت و تلاش ناصر فرهمند و کریم غفاریان (که دوره‌ی مدرسه تئاتر تهران را دیده بود) در یک قسمت از زمین باغ یک تماشاخانه بر پا می‌کنند و نام آن را «تماشاخانه‌ی المپ» می‌گذارند و نمایش «خلیفه‌ی یک روزه» اثر مهدی میزبان را در سه پرده با

شرکت رضا ارحام صدر، نصرت‌الله وحدت، علی مرتضوی، مرتضی دখانی، ناصر یکدانه و عده‌ای دیگر به‌روی صحنه می‌برند. کم‌دین این نمایش ناصر فرهمند است، ارحام صدر نقش هارون الرشید را بازی می‌کند و غفاریان آن را کارگردانی می‌کند.

بعد از آن نمایش «رفیق ناچنس» به‌روی صحنه می‌رود و با استقبال پرشور مردم هنردوست اصفهان روبه‌رو می‌شود. ولی بعد از اجرای چند برنامه بر اثر اختلافات بین اعضای گروه و کارگری تماشاخانه‌ی المپ (ستاره‌ی صبح) تعطیل می‌گردد و ناصر فرهمند و سایر هنرمندان تماشاخانه المپ را رها می‌کنند.

بعد از جدا شدن آن هنرمندان تئاتر از تماشاخانه‌ی المپ، روشن ضمیر (کارگری) به تهران می‌رود و عده‌ای از هنرپیشگان تئاتر تهران را که شهرتی دارند مثل امیرحسین فضلی و عباس همت آزاد و همسرش و جهانگیر فروهر و همسرش را به اصفهان می‌آورد، و به جای تابلوی ورزشی و هنری «المپ» بخش ورزش را از تئاتر جدا کرده و نام آن را ستاره‌ی صبح می‌گذارد. نمایش نادرشاه افشار و چند نمایش کم‌دی تا مدتی در تماشاخانه ستاره صبح اجرا می‌شده است. اما طولی نمی‌کشد که باز اختلافات شروع می‌شود و «ستاره‌ی صبح» هم تعطیل می‌گردد و هنرپیشگان آن به تماشاخانه‌ی سپاهان و بعد هم به تماشاخانه اصفهان می‌روند.

### تماشاخانه‌ی سپاهان

محمد کازرونی کارخانه‌دار سرشناس اصفهان که از علاقه‌مندان به تئاتر بود، در کوچه‌ی کازرونی مسافرخانه‌ی گلزار را در اختیار پیشگامان

تئاتر می‌گذارد. آنگاه به علت استقبال مردم از تئاتر، علی صدری هم کامیون خود را می‌فروشد و با سیزده هزار تومان سرمایه، یک سالن تماشاخانه در مقابل منطقه‌ی نظام وظیفه که امروز به کوچه سپاهان شهرت دارد می‌سازد. پیشگامان تئاتر در ساخت تماشاخانه سپاهان، آستین‌ها را بالا می‌زنند و پا در گل می‌کنند و کنار دست استاد بنا به کار مشغول می‌شوند و با عشق و به امید اجرای نمایش، عصرها به تمرین نمایش می‌پردازند. بدین ترتیب تماشاخانه‌ی سپاهان در سال ۱۳۲۳ شمسی فعالیت خود را آغاز می‌کند. ابتدا سالن تابستانه ساخته می‌شود، سپس زمستانه. در تماشاخانه‌ی سپاهان هفته‌ای یک نمایش اجرا می‌شده و به دعوت مدیر تماشاخانه گروه‌های حرفه‌ای تئاتر تهران هر از گاهی در سالن تماشاخانه‌ی سپاهان برنامه اجرا می‌کرده‌اند مثل گروه نوشین، جعفری، همایون و...

بعد از بیست سال فعالیت، سرانجام تماشاخانه‌ی سپاهان تعطیل می‌شود و محل آن به سینما مولن‌روژ و سینما سپاهان تبدیل می‌گردد. سینما مولن‌روژ هم در زمان انقلاب آتش زده شد و هنوز خرابه‌های آن باقی است.

پیشگامان تماشاخانه سپاهان عبارت‌اند از ناصر فرهمند (مدیر هنری)، علی صدری (مدیر و مالک)، دکتر دخانی، فخرالدین عیوقی، فضل‌الله شیروانی، علی مرتضوی، محمدمیرزا رفیعی، نصرت‌الله وحدت، مهدی ممیزان، ایرانتاژ، رضا ارحام‌صدر، کنعانی، امیر بیدار، غلام‌حسین سرکوب، علی اتراک، اسدالله سلیمانی‌فر، عزت‌الله نوید، عباس همت‌آزاد، مهدی‌قلی صفاپور، جهانگیر فروهر، سیدرضا بنی‌احمد، فروغ، سرور و ژاله رجایی، ملوس همت‌آزاد، دوشیزه کشتی‌رانی، بیدار،

مینا تحصنی، گیتی فروهر، علی محمد رجایی، اسمعیل ارحام صدر.  
نام تعدادی از نمایشنامه‌هایی که در تماشاخانه‌ی سپاهان اجرا شده  
عبارت است از:

شاه عباس کبیر، خانه‌ی بی صاحب، خاک خدا، آنابل، در راه وکالت،  
سیل، سرباز فداکار، لیلی و مجنون، جاده‌ی زرین سمرقند، امپراطور  
زنان، اسرار قلعه‌ی الموت، یوسف و زلیخا، غیاث خشت مال، فدائیان  
عشق، تهمت و صدها نمایش دیگر....

### تماشاخانه‌ی اصفهان

چون بین محمدعلی صدری مدیر تماشاخانه سپاهان و ناصر فرهمند  
مدیر هنری بر سر مسائل مالی تئاتر اختلاف به وجود می‌آید گروه دو  
دسته می‌شوند. عده‌ای که معروف‌ترینشان دکتر دخانی، مهدی ممیزان،  
دکتر حیدران، عزت‌الله نوید است به مدیریت ناصر فرهمند گروه  
تماشاخانه‌ی اصفهان را در سال ۱۳۲۶ تأسیس می‌نمایند.

مهندس محمودیه، کارخانه‌دار هم که از علاقه‌مندان به تئاتر بوده  
گاراژ متروکه‌ای را که در محل دروازه دولت پشت شهرداری قرار داشت،  
به تماشاخانه‌ی اصفهان تبدیل می‌کند و آن را در اختیار ناصر فرهمند  
می‌گذارد.

پیشگامان تماشاخانه‌ی اصفهان عبارت بودند از: ناصر فرهمند، دکتر  
دخانی، مهدی ممیزان، مهدی ایرانتاژ، فضل‌الله شیروانی، سراج، امیر  
فضلی و همسرش، کهنمویی و همسرش کلارا، ناهید پیران، وحیدی،  
امان‌الله طریقی (عکاس و نقاش) صانعی و بحرینی (دکورساز)،  
ماشاءالله وحیدی و...

نام تعدادی از نمایشنامه‌هایی که در تماشاخانه‌ی اصفهان اجرا شده عبارت است از: اتللو، بینوایان، تخت جمشید در آتش، هر جایی، طلاق ممنوع، حاج عبدالغفار در اصفهان، تهران، بغداد، پاریس، آفریقا و مریخ، مادر واقعی، نفت، در راه وکالت، ولپن، دخمه‌ی مرگ، خشم، کاهوی آهنگر، پینه‌دوزی موقوف، خرس، بازرس، تاجر ونیزی، فاوست، حاجی‌گدا اثر ناصر فرهمند، علی بونه‌گیر اثر ناصر فرهمند، پسران ناجنس، دزد سوم، استبداد شهرزاد، متشکر مرسی، دختر اتم، بمب پلاستیک اثر ناصر فرهمند، حيله و دام پلیس، بدنام، عطش در تلاش معاش، چهره‌ی وحشتناک، قمر مصنوعی در کمره‌ی مریخ اثر ناصر فرهمند، شاه و دهقان اثر ناصر فرهمند، شاه سلطان حسین اثر ناصر فرهمند، بیژن و منیژه اثر ناصر فرهمند، زرخرید طنناز سمرقند، خیمه‌شب‌بازان قرن موشک دزد بغداد اثر ناصر فرهمند، فریاد فراری خشمگین (کاسه زیر نیم کاسه) عروس بخارا (در راه بهشت)، نادر شاه افشار و کور کردن رضاقلی میرزا نوشته حسن شمشاد، آرشین مالالان تنظیم متن بنی‌احمد، ولنگاری موقوف اثر ناصر فرهمند، ازدواج اتمی عمه خانم در پیری، مهر و شرف، طوفان در حرم خلیفه، ملوانان می‌رقصند در کشتی، یوسف و زلیخا نوشته‌ی حسن شمشاد، خون و شرف نوشته سامی تحصنی، سوغات فرنگ (جام جم) اثر ناصر فرهمند، آئینه‌ی شکسته اثر ماشاءالله وحیدی، پاره آجر (پابره‌نه) اثر ناصر فرهمند، میرداماد نوشته غلام‌حسین سرکوب، جلاد بغداد اثر ناصر فرهمند، هیزم‌شکن نوشته ماشاءالله وحیدی، مقصر کیست نوشته محمد عطایی، ضربه دوم نوشته وحیدی، عمه خانم نوشته وحیدی، رسوا و بی‌پروا نوشته وحیدی، دارالمجانین (دیوانه‌ی شهر ما) اثر ناصر فرهمند،

تصویر سیاه نوشته زرین قلم، راننده بیابانی اثر ناصر فرهمند، دو راهی عشق و خون اثر ناصر فرهمند، نور در ظلمت اثر ناصر فرهمند، حافظ و گوته اثر ناصر فرهمند، عشقبازی‌های یزید نوشته حسن شمشاد، یک ستون از چهلستون اثر ناصر فرهمند، رانده شده نوشته غلام‌حسین سرکوب، انقلاب اداری اثر ناصر فرهمند، بزم ابوالحسن اثر ناصر فرهمند، مار در آستین نوشته‌ی ماشاء‌الله وحیدی، خال سیاه نوشته وحیدی، پنجمین روز نوشته‌ی وحیدی، عاشق گیج، گرگ در لباس میش نوشته‌ی ناصر فرهمند، هفت رنگ‌ها نوشته‌ی وحیدی و شیاد نوشته‌ی وحیدی و...

پرویز ممنون در سیری در تئاتر مردمی اصفهان می‌نویسد:

«با این همه در نخستین دوره‌ی رقابت میان «تئاتر اصفهان» و «تئاتر سپاهان»، تئاتر اصفهان از دو نقطه‌نظر قوی‌تر می‌نماید. اول از نظر کارگردانی که تنها کارگردان آگاه و مقتدر این زمان اصفهان، فرهمند در «تئاتر اصفهان» است و دوم از نظر بانوان بازیگر که تعدادشان در «تئاتر اصفهان» بیشتر است تا در «تئاتر سپاهان». و حال آدمی از راه می‌رسد که ناجی تئاتر سپاهان می‌شود، از این تئاتر قدرتی در برابر با تئاتر اصفهان می‌سازد. موقعیت این تئاتر را تثبیت می‌کند و از این طریق تئاتر حرفه‌ای اصفهان را رونق می‌بخشد، مردی به نام علی محمد رجایی که خبر می‌دهند در سینما تئاتر کرمان کار می‌کند. صدی چمدانش را به قصد کرمان می‌بندد تا رجایی و خانواده‌اش را به اصفهان آورد.

این علی محمد رجایی کیست؟ با همه احترام به (...) نوپردازی، فداکاری ناصر فرهمند، احترام به رضا ارحام‌صدر که علی‌رغم تمام لُغزخوانی‌های عده قلیلی تجددخواه و ناآگاه به تاریخ اجتماعی تئاتر



اصفهان معتقدم که یکی از عوامل موثری بود که به شکرانه‌ی وجود او «تئاتر اصفهان» در اواسط دهه سی به دامان اتراکسیون نیفتاد و امروز هم که تئاتر حرفه‌ای اصفهان نقطه‌ی اوجش را پشت سر گذاشته، هر چه هست و هر چه جذابیت دارد بیش از همه مدیون محبوبیت هنری اوست، با همه احترام به محمدمیرزا رفیعی که تنها کسی است که تئاتر اصفهان را از شروعش در جلفا به تئاتر امروز پیوند می‌زند، صدها بازیگر را به راه انداخته است، زندگی‌اش را در راه تئاتر داده است.

[...] با تمام احترام به کوشش‌ها و جانفشانی‌های ده‌ها هنرمند برجسته‌ی تئاتر حرفه‌ای این شهر که هر کدام سهم درخور ستایشی در اعتلای نام تئاتر اصفهان داشته‌اند با تمام احترام به تمامی این افراد علی محمد رجایی کسی است که ما، تئاتر اصفهان، بیش از همه مدیون او هستیم، زیرا که او فداکارترین و مظلوم‌ترین بود و نه تنها زندگی خود بلکه زندگی تمام خانواده‌اش، تمامی دخترانش را (فروغ، ژاله و سرور) در زمانی که اگر زنی روی صحنه می‌آمد بدکاره خوانده می‌شد، وقف این تئاتر کرد.»

علی محمد رجایی در این شهر تا آخرین لحظه شرافتمندانه از کار تئاتر نان می‌خورد و چند جوان علاقه‌مند به تئاتر را آموزش می‌دهد و صدها نقش بازی می‌کند. در نمایش مست اثر مهدی میمیزان در صحنه «نسق گرفتن» ارحام صدر یکی از بدیع‌ترین صحنه‌های بدیهه‌پردازی را خلق می‌کند و این یکی از نمونه‌های تئاتر اصفهانی است.»

صحنه‌ی بازی استاد علی محمد رجایی یکی از درخشان‌ترین و ماندگارترین رویداد نمایشی است که در صحنه تئاتر اصفهان اتفاق می‌افتد و نام استاد رجایی را در تئاتر اصفهان جاودان می‌سازد.

در سال‌های رقابت بین تماشاخانه سپاهان و اصفهان است که تئاتر اصفهان اوج می‌گیرد و به قله پیروزی می‌رسد.

پرویز ممنون می‌نویسد: «در طی این دوره صدها نمایش در اصفهان بر صحنه می‌رود، صدها نمایشنامه نوشته می‌شود، بهترین تروپ‌های تئاتری تهران به اصفهان می‌آیند و بالاخره در این دوره است که تئاتر اصفهان خود را در برنامه‌ی زندگانی اصفهانیان می‌گنجاند.»<sup>۱۰</sup>

### تماشاخانه‌ی فردوسی (اتحادیه)

تماشاخانه‌ی فردوسی به همت نمایندگان کارگران کارخانجات اصفهان نظیر شمس صدری، صیرفی، کیوان و کفعمی تأسیس می‌گردد و این بنا در خیابان طالقانی، اول کوچه سرلت ساخته می‌شود. مالک آن مثقالی، یکی از ثروتمندان شهر بوده است.

تماشاخانه‌ی فردوسی به لحاظ سطح پایین فرهنگی تماشاگران، اغلب برنامه‌های سطحی، عامه‌پسند و مبتذل می‌گذاشت و غالباً برای جذب تماشاگر برنامه‌هایش را با اتراکسیون پر می‌کرد. این تماشاخانه بیشتر از چند سال دوام نیاورد و سرانجام مثقالی آن را تعطیل کرد.

### سقوط تماشاخانه‌های اصفهان و سپاهان

این دو تماشاخانه حدود ده تا پانزده سال کارشان رونق داشته است. اما از سال ۱۳۳۰ شمسی تماشاخانه‌ی اصفهان بر اثر برخی از اشتباهات ناصر فرهمند و اختلافات داخل گروه، با برنامه‌های رقص و آواز و پیش

۱۰- پرویز ممنون، سیری در تئاتر مردمی اصفهان، انتشارات، مرکز مردم‌شناسی ایران - وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۲۷-۳۱.

پرده و آتراکسیون، سقوط می‌کند. تکروی ناصر فرهمند و اختلاف با عده‌ای از بازیگران هم بر سر مسائل مادی سبب شد که افراد گروه صمیمیت و اتحاد گذشته را از دست داده، به‌مرور پراکنده و دل‌سرد گردند. مجموع این عوامل و اختلافات موجب ورشکستگی تئاتر می‌شود.

به‌طور کلی از سال ۱۳۳۲ شمسی یک دوره‌ی فترت در تاریخ تئاتر ایران به‌وجود می‌آید. در این دوره تئاترها به سوی عملکرد سطحی پیش می‌روند. در تهران این ابتذال با وارد شدن رقاصه‌ها به تماشاخانه‌های لاله‌زاری صورت می‌گیرد. ضمن آنکه با پیدا شدن و رونق صنعت فیلم اکثر بازیگران تئاتر که زمینه را مساعد دیدند، تئاتر را ترک و به سینما راه می‌یابند.

ناصر فرهمند خود را از تئاتر دور نگه می‌دارد و هر روز بیش از روز پیش آشفته حال و مایوس و سرخورده می‌شود تا آنجا که کم‌کم خانه‌نشین می‌گردد و در سن ۵۲ سالگی سگته می‌کند و در نوزدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۹ شمسی می‌میرد.

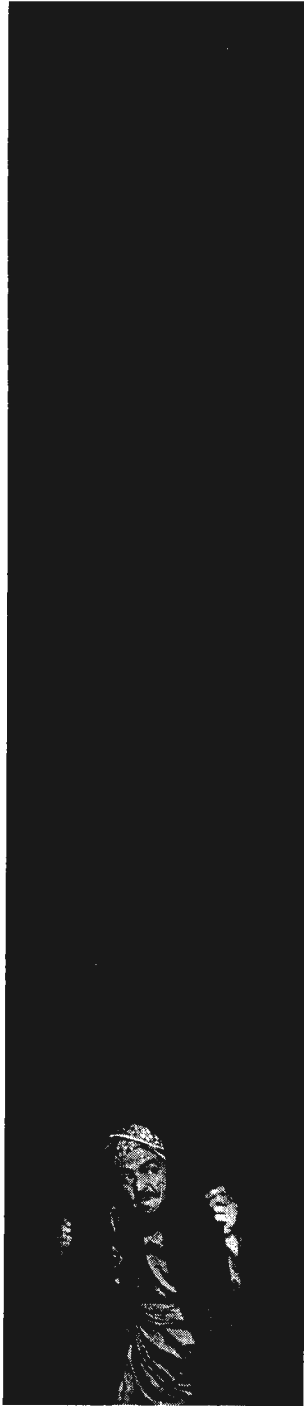
چند سال بعد از مرگ ناصر فرهمند، تماشاخانه‌ی اصفهان تعطیل می‌شود. تا اینکه بولدوزر شهرداری اصفهان بنای آن را خراب و به پارکینگ تبدیل می‌کند.

در حال حاضر، در این مکان هر هفته جمعه بازار کتاب برگزار می‌شود.

هفت هشت سال بعد از فرو ریختن دیواره‌ی تماشاخانه اصفهان، تماشاخانه‌ی سپاهان نیز به علت مدیریت غلط علی صدری و تأمین نبودن بازیگران به تدریج از هم پاشیده می‌شود. عده‌ای به تهران می‌روند

و عده‌ای نیز تئاتر را برای همیشه ترک می‌کنند.  
به‌دنبال این اختلافات، ارحام‌صدر هم از علی‌صدری جدا می‌شود و  
به‌دنبال او مهدی ممیزان و امین خندان و علی‌محمد رجایی از گروه  
سپاهان جدا می‌شوند و با رفتن پیشگامان تئاتر، تماشاخانه‌ی سپاهان  
افت می‌کند و بیست سال بعد تعطیل می‌گردد.





۳

گروه‌های تئاتر



## گروه هنری تئاتر

### گروه هنری ارحام

سه سال بعد از جدایی ارحام صدر از گروه سپاهان به پیشنهاد چند تن از هنرمندان پیر و جوان گروه هنری ارحام در سال ۱۳۴۳ شمسی تأسیس می‌گردد.

بعد از تشکیل گروه ارحام صدر که مدیر گروه شده بود، سینما پارس را از کار و مگردیچیان اجاره می‌کند و برای سالن‌های تابستانه و زمستانه‌ی آن اتاق گریم و تعویض لباس و صحنه‌ی تئاتر می‌سازد و سینما را به سینما تئاتر پارس تبدیل می‌کند.

افراد گروه هنری ارحام عبارت بودند از: رضا ارحام صدر، علی محمد رجایی، علی اصغر جهان‌شاه، مهدی ممیزان، امین خندان، منصور جهان‌شاه، فضل‌الله ممیزان، هوشنگ حریرچیان، هوشنگ بصیری، احمد بنی‌هاشمی، سعید محقق، ایرج صالحی، خدادوست، زارع، پرویز مظهر،



سرور رجایی، کلارا، پری کربلایی، پروانه دوک‌چی، سوسن حاجیان، محمود بکتاشیان، اسدالله بحرینی، اصغر صانعی و فریدون درگاهی (عکاس و گریمر) و...

در این دوره بار دیگر تئاتر اصفهان رونق می‌گیرد، زیرا که هنرمندان مستعد و مسلط به فرهنگ نمایشی به ضرورت ایجاد تئاتر حرفه‌ای پی برده‌اند. از این رو همدل و همسو، شانه به شانه‌ی هم، تئاتر و بویژه نمایش کمدی انتقادی را متعالی می‌سازد.

این بار گروه هنری ارحام، مرکزی برای عاشقان تئاتر می‌شود و می‌کوشد از طریق بذله‌گویی و طنز و انتقادهای اجتماعی فرهنگ نمایشی را غنی سازد.

بدین ترتیب نمایش‌های ارحام‌صدر، شکل و رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد و شیوه‌ی اجرا و بدیهه‌پردازی ارحام‌صدر یگانه می‌شود. هر شب در صحنه‌ی تئاتر ارحام واقعه‌ای رخ می‌نماید. حضور تماشاگران دور و نزدیک و مسئولان و شخصیت‌ها، سوژه‌ای می‌شود بدیع و تازه برای قطعات طنزآمیز و نیش و نوش‌هایی که ارحام‌صدر فی‌البداهه در صحنه خلق می‌کند. او هر کجای صحنه که ایجاب کند، فی‌البداهه چیزی می‌گوید، بدون آنکه به روند نمایشنامه لطمه و آسیبی بزند. لهجه‌ی شیرین و لحن گرم و گیرای ارحام‌صدر با حاضر جوابی و نکته‌های هوشمندانه‌ی او واقعاً نمونه‌ای است که هم‌تا ندارد.

### کمدی انتقادی

نمایش کمدی انتقادی اصفهان ماهیتی خنده‌دار، و نکته‌سنج با بداهه‌گویی و آفرینش حضوری دارد.

ارحام صدر کم‌دین این نمایش‌ها با ذوق و ابتکار خود چیزی می‌ساخت و می‌گفت و می‌افزود و داستان را پیش می‌برد و نمایشی گیرا و هیجان‌انگیز فراهم می‌آورد که در حدود سه ساعت تماشاگر مشتاق را می‌خنداند.

در نمایش کم‌دی انتقادی اصفهان، رضا ارحام‌صدر، پویا و استوار، بیش از نیم قرن بازی کرد. ارحام‌صدر به همت و تلاش یاران هنرمندش، چراغ صحنه‌ی تئاتر کم‌دی انتقادی را در شهر افسانه‌ای اصفهان روشن نگه داشت.

مهمانانی که از راه‌های دور و نزدیک به اصفهان می‌آمدند برنامه‌ی خود را طوری تنظیم می‌کردند تا بتوانند تئاتر کم‌دی انتقادی اصفهان را هم ببینند، بنابراین به سراغ تئاتر ارحام‌صدر می‌رفتند زیرا که آوازه و شهرت بازی ارحام‌صدر در ایران و جهان پخش شده بود.

این شهرت و محبوبیت بی‌علت نبود، تماشاگران با دیدن تئاتر کم‌دی انتقادی ارحام‌صدر شاد و سبک می‌شدند. داستان نمایش به دلشان می‌نشست. ارحام‌صدر با مهارت حرف می‌زد. با نکته‌سنجی، حاضر جوابی، در حدود دو ساعت با لهجه‌ی اصیل و شیرینی که داشت، رندانه مردم را می‌خنداند.

ارحام‌صدر، این جلوه‌ی هزار نقش افسانه‌های اصفهان، این طنین کاشی‌های آبی، عاشقانه در صحنه زندگی می‌کرد. ارحام‌صدر مردم را شگفت‌زده می‌کرد. نمایش‌ها متانت داشت. از هر حیث، و حتی اهداف اخلاقی به مراتب از «مسخره‌بازی» و «بقال بازی» و حتی «روحوضی» قوی‌تر بود.

خصلت شوخ‌طبعی در نمایش کم‌دی اصفهان، هرگز، بدون چاشنی

طنز انتقادی نبود. برآستی ارحام صدر در حقیقت گویی‌اش بی‌پروا بود، و در کوشش برای واداشتن مردم به دیدن حقیقت و وضع دلخراش واقعیات روزمره، با لحن «کمیک» به اصلاح جامعه می‌پرداخت. با تناوبی از خنده و اشک.

امروز، خاطره و طعم آن نمایش‌های شادی‌آور در سنت نمایش اصفهان جاویدان مانده است و نمی‌توان نقش ارحام صدر را در مسیر تاریخ نمایش اصفهان نادیده گرفت. زیرا نقش منحصر به فرد ارحام صدر، طنز ساز و هزل‌گو، بر بلندای هنر نمایش، هیچ حریف و مانندی ندارد.

#### گروه‌های تجربی و آماتور

نخستین گروهی که در اصفهان گرد هم آمد و طرح دایر کردن تئاتری را ریخت و به مرور ذوق تئاتر را در مردم بیدار کرد، گروهی بود از ارامنه‌ی جلفای اصفهان که سال ۱۲۶۷ شمسی تئاتر را شروع کرد. از آن زمان تا امروز پیشینه‌ی تئاتر در اصفهان اوج و حضیض زیادی داشته که به آن اشاره شد.

در این سال‌های طولانی پیشگامان تئاتر، محمد میرزا رفیعی، ناصر فرهنگمند، رضا ارحام صدر، مهدی ممیزان، علی محمد رجایی، نبض نمایش در اصفهان را در دست داشتند.

ره‌آورد سال‌هایی که گذشت آن بود که راه برای جوانان پر شور و علاقه‌مند به تئاتر هموار شد. در این سال‌های پر تجربه، استعدادهایی که ذوق تئاتر داشتند و با کارهایی که در شهر اجرا می‌شد آشنا بودند، در صدد برآمدند گروه‌هایی تشکیل دهند. شاید بتوان از دهه‌ی چهل تا

پنجاه، گروه‌های تئاتر را به دو دسته تقسیم کرد: حرفه‌ای‌ها و آماتورها. حرفه‌ای‌ها غالباً سالن تماشاخانه داشتند. برای نمونه گروه سپاهان، گروه اصفهان و گروه ارحام.

این گروه‌ها هر کدام ارزش‌های منحصر به خود را داشت. یک دسته هم آماتورها بودند که غالباً وابسته به دولت بودند. این گروه‌ها در سازمان رهبری جوانان، خانه‌ی جوانان شیر و خورشید، کاخ جوانان، دانشگاه، اداره کل فرهنگ و هنر مرکز فرهنگی رادیو و تلویزیون ملی ایران، وابسته به مرکز اصفهان فعالیت می‌کردند. این گروه‌های آماتور در این مراکز تشکیل یافت و فرهنگ تئاتر بر اثر رقابت میان این گروه‌ها بود که به مرور رشد کرد.

#### گروه تئاتر فرهنگ و هنر

در سال ۱۳۴۶ تا ۴۹ کلاس‌هایی برای آموزش تئاتر و به‌منظور تربیت بازیگران از طرف وزارت فرهنگ و هنر به مدت سه تا شش ماه در اصفهان تشکیل گردید. علی نصیریان و بهرام بیضایی از تهران برای تدریس در این کلاس‌ها اعزام شدند.

پس از پایان این دوره گروهی با نام گروه هاتف شروع به فعالیت نمود. بعد از آن در سال ۱۳۴۹ مرکز تئاتر وابسته به اداره‌ی برنامه‌های تئاتر وزارت فرهنگ و هنر در محل تالار اشرف شروع به فعالیت کرد و بازیگران جوان و آموزش دیده را استخدام کرد.

حاصل گروه هاتف در سال ۴۸ نمایش افعی طلایی، اثر علی نصیریان و سال ۴۹ داش آکل بود.

بعد گروه تئاتر فرهنگ و هنر در سال ۴۹ تشکیل شد و نمایش دیکته

و زاویه اثر غلام حسین ساعدی را ناصر کوشان کارگردانی کرد. سپس نمایش دو سر پل، به کارگردانی علی عرفان روی صحنه رفت و همچنین نمایش چوب به دست‌های ورزیل، اثر غلام حسین ساعدی در زمستان ۴۹ در سالن سینما تئاتر پارس (ارحام) به مدت ۴۵ شب اجرا گردید.

کلاس‌هایی برای آموزش تئاتر مجدداً تشکیل شد و پرویز ممنون استاد و محقق تئاتر از تهران جهت تدریس اعزام شد و گروه با تاریخ نمایش جهان و سبک‌های کمدی آشنایی پیدا کرد. حاصل این دوره نمایش بوقلمون‌ها بود که به سبک کمدی در سالن سینما تئاتر پارس (ارحام) حدود ۵۰ شب اجرا شد.

در سال ۱۳۵۵ محمدعلی کشاورز، استاد و هنرمند تئاتر کشور به دعوت واحد تئاتر به مدت یک سال (دو تا سه روز در ماه) به اصفهان می‌آید و در تالار اشرف و باغ چهلستون برای اعضای گروه تئاتر فرهنگ و هنر اصفهان درباره‌ی تئاتر سخن می‌گوید و مهارت‌های بازیگری را تدریس می‌کند.

### مرکز فرهنگی اصفهان

این مرکز وابسته به رادیو تلویزیون ملی ایران بود و در سال ۱۳۵۱ شمسی نخستین کارگاه نمایشی بود که بنیانش در اصفهان گذاشته شد. سرپرست آن شمسی فضل‌اللهی بانوی هنرمند و بازیگر توانای تئاتر و نمایشنامه‌های رادیویی بود که به اصفهان اعزام شده بود.

در این مرکز تئاتر به شکل کارگاهی کار می‌شد و عده‌ای جوان در این مرکز گرد هم جمع شده بودند تا تئاتر را به مفهوم تجربی‌اش کار کنند. در این کارگاه تخیل هنرمندان بود که نقش عمده داشت. بازیگران در هنر

بازیگری همفکر بودند. با اندیشه و خردورزی روش‌های مختلف تئاتر را در خود پرورش می‌دادند. آنها می‌کوشیدند نخست فکر نویسنده را کشف کنند، بعد آن فکر را به شکلی تئاتری به نمایش درمی‌آوردند. آنها معتقد بودند که تئاتر نباید کاری کند تا تماشاگران فراموش کنند که دارند یک اجرای تئاتری را می‌بینند.

یکی از کارهای مخصوص مرکز فرهنگی این بود که نمایش را در سالن ساده‌ی یک خانه که گنجایش هفتاد نفر تماشاگر را داشت، نزدیک به تماشاگران اجرا می‌کرد. این تلاش‌های آگاهانه برای به وجود آوردن یک تئاتر نو و مشخصاً یک تئاتر تجربی بود.

بازیگران کارگاه نمایش معتقد بودند که تئاتر خود یک هنر است و هدفش تربیت کردن گروهی از بازیگران ماهر است که بتوانند روی اندیشه‌ای کار کنند و آن اندیشه را جلوی تماشاگران بشکافند و متحول کنند.

هر یک از اجراهای مرکز فرهنگی یک تئاتر تازه بود. هر کدام آنها یک کارگردانی کاملاً تازه داشت.

«در این مرکز نیاز به دگرگونی و تجربه کردن، دائماً تأکید می‌شد. تمام هنرها از دل چون و چرا کردن برمی‌آید. تجربه کردن، یورش بردن بر ناشناخته است. تئاتر، چه با کمک مالی و چه بدون آن، پیوسته خود را نو و تازه خواهد کرد، مشروط بر آنکه همچنان به کشف و سیر و سلوک و یورشهای خود ادامه بدهد. بگذارید عبارتی را از پیتر بروک برایتان بنویسم. تئاتر باید برای رسیدن به ادراکی عمیق‌تر در قلب جهان ما بکوشد. تئاتر فقط در آن لحظه دقیقی وجود دارد که دو جهان بازیگر و تماشاگر با یکدیگر دیدار می‌کنند.

مینیاتوری از جامعه، عالم صغیری که هر شب در داخل یک فضا فراهم می‌آید.

نقش تئاتر این است که به این عالم صغیر مزه تند و سوزانی از جهان دیگر بدهد. جهانی دیگر که جهان ما در آن دگرگون و مستحیل می‌گردد.<sup>۱</sup>»

### گروه نمایشی دانشگاه اصفهان

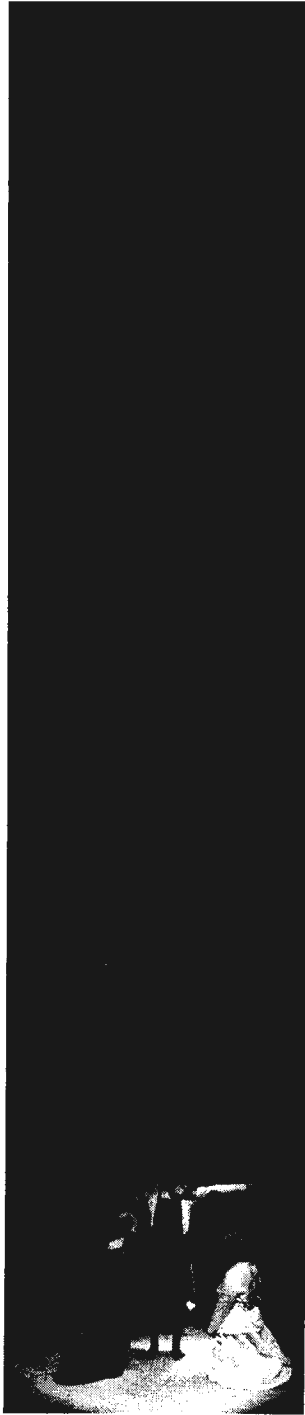
دانشکده ادبیات، علوم، انستیتو زبان و دانشسرای عالی به سرپرستی دکتر عباس فاروقی سال ۱۳۴۰ در محل کوچه شاهزاده ابراهیم افتتاح شد. از سال ۴۷ - ۱۳۴۰ به کوشش محمد صمدانی (متولد ۱۳۰۸) سرپرست فوق برنامه دانشکده‌های فوق‌الذکر نمایشنامه‌های زیر به روی صحنه رفت. بازی روزگار (نوشته قوام‌زاده)، علی بونه‌گیر، جام‌جم، نوکر گیج، دزد جوانمرد، فرمان شاه، از فرنگ برگشته و...

نمایشنامه‌های فوق با همکاری و بازی هنرمندان پیشگام تئاتر اصفهان و دانشجویان مشتاق و با ذوق در صحنه‌ی تالار دانشکده ادبیات اجرا می‌شد.

بازیگران آن عبارت بودند از خوبی، برادران، قاضی‌زاده، افشار، مهابادی، ناصر فرهنگ، رضا ارحام‌صدر، محمد صمدانی، حسین مؤذن، غلامرضا بیات، عباس نوایی، غلام‌حسین صنعت، هوشمند عقیلی، منوچهر حقانی، منوچهر نجمایی، ماهوتیان و...

دانشکده‌های فوق به تدریج از سال ۱۳۴۸ به دانشگاه اصفهان (هزار جریب) انتقال یافت.

۱- جیمز روزاوتز، تئاتر تجربی، ترجمه‌ی مصطفی اسلامی، ناشر سروش، محل نشر تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۶۳.



۴

از تئاتر و خاطرات





## از تنگنا و مخاطرات

مهدی همیزان

تابستان سال ۱۲۹۸ در جنوب شهر اصفهان در محله مارنان متولد شدم. کوچی خانگی ما به نام بن بست عروس نازی شهرت داشت. محله‌ی جلفای ارامنه از کوچی عروس نازی آغاز می‌شد و به آن محله ایروان می‌گفتند. در کوچی ما جمعاً ده دوازده خانواده زندگی می‌کردند. چهار، پنج خانواده ارمنی بودند و بقیه مسلمان.

در یکی از خانواده‌های ارمنی عکاسی زندگی می‌کرد به نام بغس جانیان که نقاش هم بود. بغس جانیان زن و یک پسر و یک دختر داشت. هر دو تقریباً هم سن و سال من بودند. پدر هر سال از محصول باغ و صحرا به عنوان تعارفی به خانگی همسایه‌ها میوه، و سبزی می‌داد. با خانواده‌های ارمنی رفتارمان دوستانه بود. آنها هم در حد توان خود آنچه

داشتند برای ما تعارفی می آوردند. من با بچه‌های کوچ‌همبازی بودم. ولی با بچه‌های بغس جانیان عکاس بیشتر دوست بودم. آن هم بی‌علت نبود. آقای عکاس از من و پدرم عکس می‌گرفت و برایمان نقاشی می‌کرد و به من هم نقاشی یاد می‌داد. در مدرسه‌ی آرامنه جلفا هم هر وقت نمایشی برقرار می‌شد ما را با خودشان به دیدن نمایش می‌بردند. با آنکه من زبان ارمنی را نمی‌دانستم ولی به دیدن نمایش خیلی علاقه داشتم و تا حدی هم از موضوع نمایش چیزهایی درک می‌کردم. به طوری که دوستان ارمنی من می‌گفتند تو مثل خود ما نمایش‌ها را خوب می‌فهمی.

خانه‌ی ما صحن بزرگی داشت، در میان خانه باغچه بود و درخت و گل. از همسایه‌ها و فامیل هر کس عروسی داشت و می‌خواست مطرب بیاورد از خانه‌ی ما استفاده می‌کرد. شب‌های عروسی مهمانهای مرد اطراف خرنند / حیاط خانه / روی فرش‌ها می‌نشستند که چراغ لاله با شمع و یا چراغ بافتیله و نفت جلو آنها می‌گذاشتند. زن‌ها هم از اتاق‌ها و ایوان‌های شمال و جنوب منزل استفاده می‌کردند. تماشاچی‌ها بدون دعوت روی پشت‌بام منزل می‌نشستند. دسته‌ی نوازندگان مطرب‌ها گوشه‌ای از خرنند نزدیک باغچه می‌نشستند. گروه بازیگرها در اتاقی جا می‌گرفتند و اسم آن اتاق را به زبان خودشان «صورتخانه» می‌گفتند. در صورتخانه لباس‌های نمایش را می‌پوشیدند. به اصطلاح تئاتری‌ها گریم می‌کردند. یعنی صورت خود را برای اجرای نقشی که داشتند می‌ساختند. اگر وسط خانه حوضی بود روی حوض را با تخته چوب می‌پوشاندند و روی تخته‌ها را فرش می‌کردند و بازیگرها نمایش را روی تخته‌های حوض اجرا می‌کردند و بدین سبب این نمایش‌ها را «تخت حوضی» یا

«روحوضی» می‌نامیدند. در چهار گوشه‌ی باغچه چهار عدد تیر چوبی به عنوان ستون نصب می‌کردند و در سر ستون‌ها چراغ‌گازی قرار می‌دادند. چون که آن موقع برق نبود. گروه نوازندگان هم برای آغاز کار شروع به نواختن آهنگ‌های نشاط‌آور می‌کردند و خواننده‌ی گروه اشعاری به مناسبت مبارک باد عروسی می‌خواند.

بعد از خاتمه‌ی نوازندگی و خوانندگی نوبت به نمایش می‌رسید. برای من دیدن نمایش جالب بود. زیرا من عاشق آن بودم و از اول شب بیدار می‌ماندم تا نمایش را تماشا کنم. نمایش‌هایی که در عروسی‌ها بازی می‌شد تا جایی که من به یاد دارم از لحاظ موضوع انگشت‌شمار بود.

یکی «حاج آقا سورمه‌ای» بود. در این نمایش مردی ثروتمند و خسیس با پسر نوجوان لوس و نتر، ترسو، تنبل و پرخورش بازی می‌کرد. این خانواده نوکری داشتند «سیاه چهره»، زرنگ و حاضر جواب و لغزگو. پسر عازم مسافرت است. «حاجی» پسر بی‌تجربه‌ی خود را به دست «نوکر» می‌سپارد. توشه‌ی راه و پول زیاد در اختیار غلام سیاه، نوکر می‌گذارد و به او سفارش می‌کند که در راه مواظب پسرش باشد. مسافرت انجام می‌گیرد. در راه پسر حاجی می‌خواهد ولخرجی کند اما غلام سیاه حساسیت به خرج می‌دهد و جلو ولخرجی و پرخوری پسر حاجی را می‌گیرد. پسر حاجی هر بار قهر می‌کند و می‌خواهد مراجعت کند. عاقبت بین راه به محلی می‌رسند که محل دزدان است. غلام سیاه پسر حاجی را از دزدان می‌ترساند و توشه‌ها را نزد پسر حاجی می‌گذارد و کیسه‌ی پول را در محلی دور از توقفگاه دزدان در زیر خاک می‌کند و انگشت‌گران قیمتی را هم که حاجی به عنوان دم‌راهی به پسرش داده بود آن را هم از پسر می‌گیرد و در محلی دیگر پنهان می‌کند تا اینکه دزدها نزدیک می‌شوند.

غلام سیاه، پسر ارباب را تنها گذاشته، به بالای درختی می‌رود و خودش را مخفی می‌کند.

پسر حاجی: چرا مرا تنها می‌گذاری؟ من می‌ترسم.

غلام سیاه: اگر بفهمند تو پسر ارباب من هستی و من غلام تو، با من کاری ندارند ولی تو را هم می‌زنند و هم هر چه داری می‌گیرند. بعد هم ممکن است خدای نکرده تو را بکشند، مرا هم بکشند. اما اگر من آنجا نباشم تو را یک مسافر فقیر می‌دانند. ضمناً من اسلحه دارم. اگر خواستند تو را اذیت کنند من از آن بالا آنها را می‌کشم.

بالاخره دزدان سر می‌رسند و پسر حاجی را کتک می‌زنند و تهدید به مرگ می‌کنند و به او می‌گویند تو تنها نیامده‌ای با کی آمده‌ای. رفیقت کجاست؟ پول‌هایت را بده و الاً تو را می‌کشیم. عاقبت پسر حاجی از ترس می‌گوید.

من پسر یک تاجرم. غلام سیاه مرا به اینجا آورده و پول‌ها را هم پنهان کرده. پسر حاجی غلام سیاه را صدا می‌زند که بیا مرا نجات بده. غلام هم می‌گوید او دروغ می‌گوید من اصلاً او را نمی‌شناسم من کاره‌ای نیستم.

دزدها هم به غلام سیاه می‌گویند از درخت پایین بیا و الاً پسر اربابت را می‌کشیم.

پسر حاجی گریه می‌کند و می‌گوید پس چرا کاری نمی‌کنی؟ چرا مرا نجات نمی‌دهی؟ یا دزدها را بکش یا بیا پایین مقداری از پولها را به آنها بده و مرا نجات بده.

غلام می‌گوید کدام پول؟ من پولی ندارم. من تو را نمی‌شناسم. عاقبت یکی از دزدها می‌گوید یا از درخت پایین بیا یا من می‌آیم و

همان بالا تو را می‌کشم. پسر اربابت را هم می‌کشم.

غلام سیاه عاقبت مجبور می‌شود از درخت پایین بیاید. غلام از ترس یک کیسه را که فقط مقداری از پول‌ها را در آن گذاشته بود پایین می‌اندازد و می‌گوید: این تمام ثروت من است بردارید و دست از سر من و پسر حاجی بکشید.

دزدها پسر حاجی را به درخت می‌بندند و دور می‌شوند. غلام پایین می‌آید و دستهای پسر حاجی را باز می‌کند. پسر حاجی می‌گوید تو که اسلحه داشتی چرا آنها را نکشتی؟ چرا از من دفاع نکردی؟ چرا این همه پول به آنها دادی؟ غلام تازه یادش می‌آید که اسلحه پیش اوست و می‌گوید: عجب اسلحه پیش من بود؟ پس چرا نگفتی که از همان بالا آنها را درب و داغون بکنم؟ حالا که می‌بیند دزدها رفته‌اند داد و هوار می‌کند و دزدان را تهدید می‌کند.

پسر حاجی می‌گوید: حالا که غارت‌م کردند. پول‌ها را به آنها دادی. تازه یادت آمد اسلحه پیش تو است و آنها را تهدید می‌کنی؟ ما با این بی‌پولی دیگر نمی‌توانیم به مسافرت ادامه بدهیم. باید برگردیم به شهرمان و برویم به خانه.

غلام می‌گوید من به آنها کلک زدم. مقداری از پول‌ها را قایم کردم. می‌توانیم به مسافرت ادامه بدهیم.

پسر حاجی می‌گوید: نه من دیگر حاضر نیستم با تو مسافرت کنم. تو مرا به کشتن می‌دهی. بالاخره به خانه برمی‌گردند. پسر حاجی جریان را برای پدر تعریف می‌کند. غلام برعکس از رشادت‌های خود تعریف می‌کند و می‌گوید اگر من نبودم هم پسر حاجی را می‌کشتند و هم تمام پول‌ها را برده بودند، اما من مقداری از پول‌ها را زیر خاک پنهان کرده

بودم و بقیه‌ی پول‌ها را به حاجی می‌دهد و می‌گوید: این بقیه‌ی پول‌ها هر دو هم به حمدالله زنده‌ایم و نمایش تمام می‌شود. این را هم بگویم که لباس‌های بازیگران شبیه لباس‌های دوره‌ی قاجار بود.

نمایش دیگری که من بارها دیده‌ام «بقال بازی» است: بقالی در گذری با یک ترازو و چند ظرف ماست، کشک، شیر و کپه‌های محتوی نخود، لوبیا، عدس، برنج، ماش و... با چند نفر شاگرد به نام شیرهای، ماستی، خارشتی مشغول بقالی می‌شود. این بقال‌باشی با این شاگردها یک خبرگزاری تشکیل داده بود. به این معنی که از هر شاگردی خبری کسب می‌کرد. شاگردها را برای بردن جنس به در خانه‌ی مشتری‌ها می‌فرستاد و آنها هم وظیفه داشتند کسب خبر کنند و به استاد بقال اطلاع دهند.

استاد هم خبرها را با خال و میخچه برای مشتری‌ها تعریف می‌کرد. و ظرف عصر تمام خبرهای محله در شهر منتشر می‌شد. بقال همیشه مردی زرنگ و باهوش نشان داده می‌شد. زبان‌باز بود. ماست ترشیده را به مشتری می‌فروخت. وقتی مشتری اعتراض می‌کرد، می‌گفت: پس ما ظرف شیر را برای چه گذاشته‌ایم، که شما بخرید و بریزید تو ماست‌ها. آن وقت بچشید و حظ کنید که چه خوشمزه شده...

اهل محل همه توسط بقال‌باشی می‌فهمیدند که زن فلان تاجر امروز زاییده، فلان‌کس زنش را طلاق داده، فلان مأمور دولتی حق و حساب می‌گیرد و هر کاری داشته باشی انجام می‌دهد. کی واسطه‌ی این کاره؟ استاد بقال. بقال‌باشی محله.

این «بقال بازی» توسط «کریم شیرهای» هنرمند اصفهانی در دربار

ناصرالدین شاه بازی می‌شد و تمام انتقادهای سیاسی علیه مأموران دولتی و وزرا در حضور شاه در لباس طنز گفته می‌شده.

نمایش‌های دیگری اجرا می‌شد که تاریخی بود. مثل نمایش زندگی فرعون و حضرت موسی (ع). یا فرعون و یوسف و زلیخا. نمایش‌ها در صحن خانه و یا روی تخت حوض اجرا می‌شد و دکوری در کار نبود. ولی نمایش‌هایی که در مدرسه آرامنه‌ی جلفا می‌دیدم. روی صحنه‌ی تئاتر با دکور کامل اجرا می‌شد. از نمایش‌هایی که در مدرسه‌ی آرامنه دیدم یکی «آرشین مالالان» بود که به صورت «اُپرت»<sup>۱</sup> یعنی با شعر و موزیک اجرا می‌شد. پیس‌های «مولی‌یر» را هم اجرا می‌کردند.

پدرم وقتی عشق و علاقه‌ی مرا به دیدن نمایش‌ها می‌دید به من می‌گفت مهدی می‌ترسم تو عاقبت بازیگر شوی. اما چون به من که تنها پسر خانواده بودم با چهار خواهر، علاقه‌ی زیاد داشت و به اصطلاح عزیز دردانه بودم زیاد ایرادی نمی‌گرفت.

شغل پدرم مساحی املاک بود. در اصفهان دو نفر مساح معروف بودند که برای مساحی املاک بزرگ و دهات از طرف مالکان بزرگ و دهداران از این دو نفر دعوت می‌کردند. یکی پدر من و دیگری کدخدای نازوان. یکی از ملاکین مشهور که هر سال پدرم به دهات او می‌رفت و مساحی می‌کرد صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان بود.

وقتی من به سن شش‌سالگی رسیدم یک سال به «مکتب‌خانه» رفتم

۱- اپرت، operette، اپراکمیک سبک که در فرانسه‌ی قرن نوزدهم تولد یافت. اپرت رو در روی اپرای بزرگ قرار داده شده است و کمیدی است که به هر بهانه در آن آواز خوانده می‌شود.



و بعد به مدرسه. مدرسه از طرف وزارت اوقاف و معارف باز شده بود. من در مدرسه با همکلاسی‌ها همان نمایش‌های روحی را برای رفقای مدرسه اجرا می‌کردیم.

پدرم هر سال چندین ماه وقت خود را در دهات و پیمودن املاک و برآورد مقدار محصول املاک می‌گذراند و وقتی به شهر مراجعت می‌کرد صورت مساحت‌ها و صورت مقدار محصول هر دهی را جداگانه می‌نوشت و برای صاحبان املاک می‌برد.

پدرم از بقال‌بازی و انتقاد بیشتر خوشش می‌آمد و می‌گفت «بقال‌بازی» مردم را نسبت به معایب روشن می‌کند، وقتی کلاس ششم ابتدایی را خواندم چون در محله‌ی خودمان دبیرستان وجود نداشت برای رفتن به دبیرستان پدرم با یکی از افراد فامیلان به نام عمو جعفر دانش مشورت کرد. جعفر دانش پسرعموی مادرم بود و با خانواده‌ی ما خیلی رفت و آمد داشت، شغلش هم اداره کردن امور خوابگاه و تهیه غذای شبانه‌روزی دبیرستان کالج بود، وابسته به بیمارستان مسیحی‌ها که از طرف انجمن فرهنگی ایران و انگلیس اداره می‌شد و در آن زمان یکی از کالج‌های معروف ایران بود و مدیر و ناظم آن انگلیسی بودند و علاوه بر برنامه‌ی دروس ایرانی زبان انگلیسی هم تدریس می‌شد. در اصفهان آن زمان تعداد دبیرستان‌ها خیلی کم بود بنا به توصیه‌ی عمو جعفر، من را به کالج فرستادند، البته خود عمو جعفر مرا برد و اسم‌نویسی کرد.

در کالج علاوه بر درس و یادگرفتن زبان انگلیسی مقداری هم به درس فنی از قبیل برق، مکانیک، نجاری علمی و ماشینی و امور ساختمان می‌پرداختند. به ورزش هم بیشتر از مدارس دیگر اهمیت می‌دادند.

در کالج گروه موزیک و تئاتر هم تشکیل شده بود که من روز اول که وارد شدم در گروه تئاتر هم اسم نوشتم و اقلاد در هر سه ماهی یک نمایش اجرا می شد.

در شهر رفت و آمد داشتیم و با محیط شهر و مدارس و دبیرستان ها آشنا شدم، دیدم که در بعضی از مدارس توسط معلمان تحصیل کرده و روشنفکر برنامه های تئاتر اجرا می شد. چند نفر که در آن موقع شهرت داشتند یکی آقای علی اصغر جهانشاه از دبیران با سابقه بود که هم کارگردانی می کرد و هم خودش بازیگر بود.

وقتی رفتن زن بر روی صحنه قدغن بود. آقای جهانشاه چون قیافه زیبایی هم داشت نقش زن را بازی کرد. البته نه به صورت مطرب ها. دیگر از بازیگران آن زمان یکی هم محمد میرزا رفیعی معروف به آقا جان رفیعی بود و آقای مهدی رشتی زاده.

آقای جهانشاه در دبیرستانی فعالیت هنری داشت که خودش معلم آنجا بود و بعد شد ناظم حتی یک بار نمایشنامه ای را که از شاهنامه فردوسی اقتباس شده بود ایشان در میدان نقش جهان با کمک موزیک ارتش و اسب های لشکر اصفهان با لباس رزمی بسیار مجلل اجرا کرد.

آقای محمد میرزا رفیعی هم در مدرسه ای فعالیت هنری داشت که خودش معلم آن بود، او اغلب نمایشنامه های ترجمه شده از آثار مولی یر مثل «خسیس» یا «مریض خیالی» را اجرا می کرد. یک مرتبه هم نمایشنامه ی خسیس در باشگاه آرامنه ی جلفا به زبان فارسی بر روی صحنه رفت.

علاوه بر افراد این گروه ها و دسته های «روحوضی» که سر دسته های معروف آنها یکی غلامرضا خان سارنج بود که استاد کمانچه هم بود و

همین‌طور جلال‌خان و دسته‌ی کچویی که توی عروسی‌ها نمایش می‌دادند. در کافه‌ی مصطفی و قهوه‌خانه‌ی علی انجیلی و کافه‌ی گلستان هم نمایش می‌دادند.

در خیابان چهارباغ هم در سالن مغزی که بعد تبدیل به سالن سینما شد، گاه به‌گاهی برنامه‌هایی به صورت درام و یا تراژدی اجرا می‌شد. یکی از برنامه‌هایی که من دیدم «سه تابلوی مریم» و «رستاخیز» نوشته‌ی میرزاده عشقی بود. خود عشقی این نمایش‌ها را بازی و کارگردانی می‌کرد. در آن سال‌ها میرزاده عشقی در اصفهان کارمند اداره مالیه (دارایی) بود و چون در اصفهان زمینه‌ی فعالیت برای نشان دادن نوشته‌های عشقی آماده بود عده‌ای از معلمان روشنفکر و کارمندان دولت که همفکر او بودند حاضر شدند با او همکاری کنند روی این اصل سالن مغزی را اجاره کردند. و اول «سه تابلوی مریم» را بر روی صحنه آوردند.

برنامه مورد استقبال مردم قرار گرفت. بعد نمایش «رستاخیز» را بر روی صحنه آوردند.

من در آن سال‌ها کلاس سوم دبیرستان کالج اصفهان بودم. از محصلین کالج کسانی که مایل بودند برای ادامه تحصیل و کارآموزی در هنرستان شرکت نفت آبادان استخدام می‌شدند. من هم استخدام شدم و به آبادان رفتم. در هنرستان شرکت نفت از صبح تا ظهر در کارگاه مشغول کارآموزی بودیم و از ظهر تا غروب هم به کلاس درس می‌رفتیم. و شب‌ها هم برای گرفتن دیپلم به دبیرستان شبانه می‌رفتیم. من در مدت شش سال دیپلم علمی‌ام را گرفتم و دوره‌ی هنرستان را هم تمام کردم و بعد به دانشکده‌ی نفت رفتم. دو سال اول دانشکده را در رشته‌ی موتور و

مکانیک خواندم. بعد از طرف شرکت به آنهایی که به سن قانونی خدمت نظام وظیفه رسیده بودند ابلاغ شد که بایستی به خدمت اعزام شوند و بعد از خاتمه خدمت نظام وظیفه دو مرتبه به شرکت نفت مراجعت نمایند.

من اول سال ۱۳۲۰ به خدمت نظام رفتم و چهار ماه بعد جنگ جهانی دوم دامنه‌اش به ایران رسید. وقتی که من در آبادان مشغول تحصیل بودم در شبانه‌روزی باشگاه‌هایی تشکیل شده بود که هنرجویان می‌توانستند در آنها شرکت کنند. باشگاه موسیقی، باشگاه تئاتر، باشگاه نقاشی، باشگاه جمع‌آوری گل و پروانه و تمبر پست، باشگاه باغبانی و گل و سبزه‌کاری.

من با عشق و علاقه عضو باشگاه موسیقی و تئاتر شدم. در رشته‌ی تئاتر دو معلم داشتیم یکی ایرانی بود به نام بقایی و یکی انگلیسی بود به نام جانسون.

جانسون و بقایی هر دو تئاتر را با اصول علمی به سبک کلاس‌های هنرستان تئاتر در انگلستان درس می‌دادند. ما هم تئاتر به زبان فارسی و هم به زبان انگلیسی اجرا می‌کردیم.

من برای اولین مرتبه به تشویق بقایی هم بازی می‌کردم و هم شروع به نوشتن نمایشنامه کردم. در بازی‌ها اگر دالّ بر خودستایی نباشد جزو هنرپیشه‌های خوب باشگاه شناخته شدم. اولین نمایشنامه‌ای که نوشتم از روی یکی از کتابهای داستانی فارسی اقتباس کردم. بقایی نمایشنامه را خواند و گفت اگر به کار خود ادامه دهی و از کار خسته نشوی آینده‌ی خوبی خواهی داشت. فراموش نمی‌کنم که پنج مرتبه نمایشنامه را اصلاح کردم و باز بقایی ایرادهایی گرفت و باز من از اول شروع به نوشتن کردم به طوری که در دفعه‌ی چهارم و پنجم به طور کلی داستان نمایش با کتاب

عوض شده بود و جملات کوتاه و پرمحتوا همراه با حرکت بازیگران قید شده بود. نوشتن این نمایشنامه و اصلاح کامل آن روی هم رفته دو ماه طول کشید و آخرهای ماه دوم کم‌کم خسته شدم و نزدیک بود منصرف شوم. ولی با تشویق و سماجت او به کار ادامه دادم. دفعه پنجم وقتی نمایشنامه را به دست استاد خود دادم گفتم من تو را خسته کردم مخصوصاً زیاد ایراد گرفتم چون می‌خواستم ظرفیت و استقامت تو را بسنجم. تو را خسته کردم. ولی نتیجه خوبی گرفتم. به تو مؤده می‌دهم اگر به کار خود ادامه دهی آینده خوبی خواهی داشت. این نمایشنامه قابل اجرا شده و من آن را بر روی صحنه می‌برم و به تو توصیه می‌کنم کتاب، زیاد مطالعه کن. نمایشنامه‌های ترجمه شده را به دست بیاور و بخوان. زیاد مطالعه کن و زیاد بنویس. از خواندن و نوشتن خسته مشو.

در دوره‌ی هنرستان و دو سال دانشکده که عضو باشگاه تئاتر بودم چند نمایشنامه نوشتم و چند نقش در نمایش‌ها بازی کردم و در سال ۱۳۲۰ به نظام وظیفه اعزام شدم.

بعد از خاتمه نظام وظیفه به آبادان رفتم و خودم را معرفی کردم. دانشکده‌ی نفت به علت شرکت ایران در جنگ به‌طور موقت تعطیل شده بود، به من پیشنهاد کردند که در اصفهان در شرکت نفت کاری داریم که به درد تخصص تو می‌خورد. موقتاً به اصفهان آمدم که بعداً هم برای ادامه تحصیل دانشگاهی یا به آبادان بروم و یا به انگلستان. در شرکت نفت اصفهان مشغول کار شدم و پس از مدتی چون دو سال دانشکده را طی کرده بودم مرا به آبادان فرستادند و از آنجا مرا به دانشگاه کینزبلک تن لندن معرفی نمودند و من بقیه رشته مهندسی مکانیک و موتور را در این دانشگاه تمام کردم. و اضافه بر آن در درس‌های هنر تئاتر و

نمایشنامه نویسی در همان دانشگاه شرکت کردم و یک دوره تخصص را به اتمام رساندم و مدرکش را هم به دست آوردم. برای دفعه دوم قبل از آنکه به اصفهان منتقل شوم در آبادان برای تأسیس باشگاه اسب سواری و بازی چوگان من مأموریت پیدا کردم در یک اتاق تمام فلزی، یک اسب آهنی با کمک چند نفر کارگر مکانیک و آهنگر بسازیم و سوار کنیم تا زنان انگلیسی عضو باشگاه که می‌خواهند اسب سواری و چوگان بازی را یاد بگیرند از این اتاق فلزی و اسب آهنی برای تمرین‌های اولیه زیر نظر استاد سوارکار استفاده کنند.

در حین انجام این مأموریت وقتی رؤسای باشگاه فهمیدند که من کار تئاتر هم انجام می‌دهم از وجود من برای اجرای یک نمایش به زبان فارسی برای انگلیسی‌هایی که فارسی را تا کلاس ششم خوانده بودند و گواهی‌نامه گرفته بودند استفاده کردند. من در آن روزها کتابی از حمله‌ی اسکندر به ایران و آتش زدن تخت جمشید در دست مطالعه داشتم.

فوراً یک پرده نمایش به نام «شب بدمستی» با اقتباس از آن کتاب نوشتم و با کمک ده نفر انگلیسی البته به کارگردانی دو استاد قدیمی بقایی و جانسون که حالا هر دو در دانشکده و باشگاه اسب سواری جزو رؤسا شده بودند، این نمایش یک پرده‌ای روی صحنه آمد. می‌خواستند مرا در آبادان نگه دارند ولی با نوشتن همین یک پرده نمایش موافقت شد که به اصفهان منتقل شوم.

در جنگ جهانی دوم آلمان‌ها موقعیت تبلیغات محکمی در ایران برای خود پایه‌گذاری کرده بودند. در جنگ، آلمان‌ها شکست خوردند و رضاشاه به اجبار استعفا داد و از ایران به خارج تبعید شد. با تبعید رضاشاه زبان‌ها باز شد و روزنامه‌ها گویا، همه مردم بعد از خفقان شدید

آزادی نسبی را حس کردند. گروه‌های تئاتر هم زبان انتقادشان باز شد. در اصفهان آن موقع تئاتر رسمی وجود نداشت ولی کنسولگری انگلیس برای تبلیغات جنگ و نشان دادن شکست آلمان نزدیک کنسولگری در عباس‌آباد و نزدیک بیمارستان مسیحی‌ها در قطعه زمین بایری که سه طرف آن ساختمان و طرف جنوب آن نهر آب بود.

انجمن فرهنگی ایران و انگلیس پوسترهای<sup>۲</sup> جنگ را بر دیوار نصب می‌کرد و برای آنکه مردم بروند و پوسترها را بخوانند انجمن فرهنگی ایران و انگلیس دست به دامن گروهی از جوانان شد که تصمیم داشتند گروه نمایشی راه بیندازند.

سپنتا که آن موقع عضو انجمن بود و خودش هم هنرمند فیلم‌ساز بود فوراً به گروه نمایش، تأسیس یک گروه هنری را پیشنهاد کرد و قول داد از طرف انجمن فرهنگی هم به گروه کمک‌هایی بشود.

در قسمت شمالی این قطعه زمین اعضای گروه با چوب و تخته و خشت و گل یک صحنه‌ی روباز درست کردند و اولین برنامه با یک هفته تمرین آماده شد. نمایش یکی از داستان‌های رزمی و پهلوانی شاهنامه بود. من در آن موقع با اعضای گروه آشنایی نداشتم، روزی فقط بلیتی خریدم و ایستاده نمایش را دیدم چون در آن قطعه زمین به غیر از یک صحنه که حدود یک متر و نیم از سطح زمین بلند بود هیچ چیز دیگری وجود نداشت. مردم ایستاده نمایش را تماشا می‌کردند ولی نمایش به قدری خوب و جالب توجه اجرا می‌شد که جای بهانه برای کسی نگذاشته بود. من از همان موقع تصمیم گرفتم با این گروه آشنا شوم. چون علاوه بر تئاتر به موسیقی هم علاقه داشتم. در دروازه‌ی دولت اصفهان به

کلاس تعلیم ویلن شهر می رفتیم. یکی از شاگردان کلاس، برادرِ دخانی، دامپزشک اداره‌ی کشاورزی اصفهان و یکی از هنرپیشگان گروه نمایش بود. وقتی جریان دیدن نمایش را برایش تعریف کردم گفت برادر من هم عضو گروه است. توسط این همشاگردی به دخانی معرفی شدم. او هم مرا به اعضای گروه معرفی کرد و از آن تاریخ رسماً عضو گروه تئاتر شدم.

جنگ جهانی خاتمه یافت و تبلیغات و چسباندن پوستر جنگ متوقف شد. گروه دیگر نمی‌توانست در آن قطعه زمین به کار خود ادامه دهد. به همین علت اعضای گروه دنبال محلی برای اجرای نمایش می‌گشتند. در چهارباغ، سمت غربی خیابان، قطعه زمینی بود که صاحب آن روشن ضمیر بود. در این زمین که سالن تابستانه‌ی سینما هما یون بود گروه تمرین‌های خود را آغاز کرد. تابلو تماشاخانه به نام المپ به سر در سالن تابستانه نصب شد اما بعد از دو سه برنامه به علت گرانی کرایه‌ی سالن و نداشتن سالن زمستانه اعضای گروه تصمیم گرفتند محل تئاتر را عوض کنند و دنبال مکان مناسب دیگری می‌گشتند.

محمدعلی کازرونی یکی از کارخانه‌دارهای اصفهان از مشتری‌های جدی تئاتر بود. تمام برنامه‌ها را با خانمش می‌دید. مرد روشنفکری بود و به هر صنفی کمک می‌کرد مخصوصاً به کارهای عام‌المنفعه. برای مؤمنان مسجد می‌ساخت برای ورزشکاران باشگاه ورزشی. استخر شنا می‌ساخت. مدرسه می‌ساخت. وقتی فهمید تماشاخانه‌ی المپ تعطیل شده فوراً در همان جلسه‌ی اول حاضر شد و زمینی را به گروه هدیه کرد ولی ساختن آن را به عهده‌ی گروه گذاشت. بیشتر افراد گروه کارمند دولت بودند و پولی که بتوانند با آن تئاتر تماشاخانه‌ای بسازند نداشتند.



رضا ارحام صدر که برای اولین بار بود با او آشنا می‌شدم گفت که پسر عمویش علی ارحام صدر پول دارد و حاضر است تئاتر را بسازد. همه موافقت خود را اعلام کردند و از فردا هر روز عصر از ساعت چهار بعدازظهر همه‌ی افراد گروه حاضر می‌شدند.

یک نفر بنای خبره استادکار شد و بقیه به صورت کارگر و عمله کمک می‌کردند تا اینکه پس از یک ماه فعالیت با خشت و گل و چوب یک صحنه‌ی بزرگ با سه اتاق برای لباس و گریم مردانه و زنانه و اتاق تمرین ساخته شد و سالن به وسیله‌ی دیوارهای کوتاه درجه‌بندی شد. لژ درجه یک، وسط، درجه دو. آخر سالن درجه سه. صندلی‌ها چیده شد. اولین نمایشنامه را از میان چند نوشته‌ی امروزی و تاریخی انتخاب کردند و نمایشنامه‌ی شاه‌عباس برای اولین اجرا انتخاب شد. این نمایش هر روز دو ساعت تمرین می‌شد و پا به پای تمرین، لباس و دکور آن هم تهیه شد و گروه موزیک هم زیر نظر معلم موسیقی آموزش و پرورش محمد میرزا رفیعی تشکیل شد.

نمایشنامه از نوشته‌های من بود و کارگردان آن ناصر فرهمند بود. اعضای گروه عبارت بودند از ارحام صدر، دخانی، عیوقی، سرکوب، نوید، مرتضوی، وحدت.

هفته‌ای یک برنامه روی صحنه گذاشته می‌شد. نمایش‌های تاریخی چون به دکور مجلل و لباس تاریخی احتیاج داشت به اجبار طول برنامه بیش از یک هفته ادامه داشت.

اسم تئاتر هم نوشته شد: تماشاخانه‌ی سپاهان. تئاتر با موفقیت بیش از دو سال کار کرد. درآمد گیشه خیلی خوب بود. مردم اصفهان از تئاتر استقبال شایانی می‌کردند.

اما در طول این مدت محمدعلی صدری در رفتار خود ثابت کرد که قصد او از گشودن تئاتر ذوق هنری و خدمت به فرهنگ تئاتر نیست بلکه فقط سودجویی است. هنرپیشه‌ها از وضع حقوقی خود از اول ناراضی بودند و همیشه بین ناصر فرهمند و محمدعلی صدری اختلاف بود. صدری ادعای مالکیت تئاتر را داشت. فرهمند هم مسئولیت و کارگردانی گروه و حقوق بازی و حقوق انتخاب نمایشنامه. هنرپیشه‌ها بی‌کس و تنها بودند و کسی نبود که از آنها دفاع کند. فرهمند از خود دفاع می‌کرد. صدری هم از مدیریت و مالکیت خود. ارحام‌صدر در این دو سال آنچه نقش بازی کرده بود همه جدی بود. و الحق نقش‌های خود را خیلی خوب و راحت بازی می‌کرد. ولی رضا که بین رفقا به این نام خوانده می‌شد جوانی بود برخلاف نقش‌های بازی، شوخ طبع و بذله‌گو. در تمام صحبت‌ها و مباحث حاضر جواب بود.

یک مرتبه دوستان و همکاران خبر آوردند که در تهران در تئاتر دهقان نمایشی بر روی صحنه آورده‌اند به نام اصفهانی چُلْمَن (نالایق، دست و پا چلفتی)، خلاصه توی کوک اصفهانی‌ها رفته‌اند. و از من خواستند نمایشی بنویسم که جواب آنها باشد. من برخلاف میل خود دست به کار نوشتن نمایشی شدم به نام خانه‌ی بی‌صاحب. داستان آن به این قرار بود که یک مالک خانه، منزل خود را به دست همسایه بقال می‌سپارد و خود با خانواده‌اش به مسافرت ایام عید می‌رود. مسافران عید نوروز به اصفهان می‌آیند و همه دنبال خانه و اتاق خالی می‌گردند. ارحام‌صدر نقش بقال محله را بازی می‌کرد خانه‌ی همسایه را در اختیار گرفته بود و اتاق‌ها را به افراد مختلف اجاره می‌دهد. از صبح تا ظهر به یک خانواده. عصر خانواده‌ی دیگر و شب‌ها به خانواده‌ی سوم.

اثاث خانه را هم جدا جدا کرایه می‌دهد. مسافران همه ناراضی به بقال شکایت می‌کنند، اما بقال حرف‌هایی را که به نفع خودش است می‌شنود ولی در برابر حرف‌هایی که به ضررش تمام می‌شود، خودش را به نفهمیدن و کری می‌زند.

ارحام صدر نقش کمدی خود را طوری بازی کرد که همه هنرپیشه‌ها پشت دکورها ایستاده بودند و بازی او را تماشا می‌کردند. من خودم هم مثل سایرین مشغول تماشا بودم و از بازی ارحام لذت می‌بردم. وقتی ارحام از صحنه بیرون آمد بی‌اختیار دست به گردن او انداختم و گفتم یک هنرمند کمدی جدید را یافته‌ام.

بعد از این، نمایشنامه‌های خود را بر مبنای نقش‌های ارحام صدر می‌نوشتیم و از آن تاریخ به بعد وجود ارحام صدر سمبل نقش‌های کمدی نوشته‌های من شد.

نوشته‌های من و بازی‌های ارحام صدر پایه‌گذاری جدید در بدیهه‌سازی و کمدی بازی کردن ارحام صدر منحصر به فرد شد.

شهرت ارحام صدر تنها مرهون بازی او نیست. اخلاق انسانی او باعث پیشرفت او شد. ارحام صدر خوشبختانه چه موقعی که هنرپیشه‌ی عادی تئاتر بود و چه وقتی که در فیلم بازی می‌کرد و چه زمانی که مدیر گروه تئاتر بود به غیر از رابطه‌ی دوستانه رابطه‌ی دیگری نداشت. از لحاظ مادی مدتی که مسئول تئاتر بود و حقوق هنرپیشه‌ها را می‌پرداخت حق هنرپیشه‌ها را کاملاً ادا می‌کرد و رفتار او مانند مدیران سودجو نبود. غرور و خودخواهی نداشت. با کوچکترین فرد جامعه دوستانه برخورد می‌کرد. در موقعی که وضع مالی او خوب شده بود به انجمن خیریه صاحب زمان (عج) کمک می‌کرد و عضو افتخاری آن انجمن بود.

در مسافرت اخیر که با دعوت انجمن فرهنگی رابطه با ایرانیان مقیم خارج با گروه به آلمان و اتریش رفته بودیم در قرارداد قید شده بود که مقداری از درآمد گروه در خارج را به جذامیان مشهد اختصاص دهند و بحمدالله چون ارحام صدر مسئول گروه و رجایی مسئول انجمن فرهنگی هر دو نیت خیر داشتند مبلغی که قرار بود به جذامیان بدهند به نحو احسن تهیه و پرداخت شد.

بعد از دو سال ادامه‌ی کار تماشاخانه سپاهان، اختلاف بین ناصر فرمند و محمدعلی ارحام صدر به اوج خود رسید و عاقبت ناصر فرمند با چند نفر ناراضی از تماشاخانه جدا شدند و گروه جدیدی تشکیل دادند.

از آن تاریخ تماشاخانه‌ی اصفهان به مدیریت ناصر فرمند در دروازه دولت پشت ساختمان شهرداری تشکیل شد. پشت شهرداری یک گاراژ متروکی بود که دیگر در آن ماشین پارک نمی‌شد. فقط یک نفر آن را اجاره کرده بود و ابزار و اثاث قراضه‌ی ماشین در آنجا انبار کرده بود. صاحب این گاراژ محمودیه یکی از ثروتمندان و کارخانه‌دارهای اصفهان و پسرخواهر میرزا محمدعلی کازرونی بود. محمودیه هم مثل دایی‌اش به تئاتر علاقه داشت و روی چشم و همچشمی گاراژ را به گروه اجاره داد. ولی ناصر فرمند ضمن آنکه هنرمند خوبی بود کاسبکار هم بود. اجاره‌نامه‌ی گاراژ را به نام خودش نوشت و با این اجاره‌نامه، مدیریت و مالکیت خود را بر تماشاخانه‌ی اصفهان پایه‌ریزی کرد.

وی برای شروع کار در هفته یک بار با اعضای گروه جلسه می‌گرفت و برای پیشبرد تئاتر جداً فعالیت می‌کرد.

در اولین جلسه قرار بر این شد که برای ساختن صحنه و اتاق‌های

گریم زنانه و مردانه و دفتر تئاتر همه مبلغی در حدود چند هزار تومان  
بپردازند، ولی تنها کسی که پولی نداشت و نداد فرهمند بود با آنکه پدرش  
مرد ثروتمندی بود و خانمش هم از خانواده‌ی شازده‌ها بود.  
اعضای گروه تماشاخانه اصفهان:

فرهمند، مدیر و کارگردان و بازیگر

مرتضی دخانی، بازیگر

محمد میرزا رفیعی، نویسنده و کارگردان و بازیگر

ممیزان، نویسنده و کارگردان و بازیگر

شیروانی، حسابدار گروه و سوفلور و منشی

علی مرتضوی، بازیگر

سراج، بازیگر

ایرانتاز، بازیگر

و اولین زن بازیگر عفت و طریقی نقاش و طراح دکور و عکاس، تقی  
کهنمویی و کلارا و خندان و سرکوب به گروه پیوستند و ناهید پیران هم به  
هنرپیشه‌های زن اضافه شد.

اولین نمایشی که روی صحنه گذاشتیم «بینوایان» بود که از کتاب  
کامل آن چهار پرده گرفته بودیم. با آنکه نمایش درام سنگین بود. خیلی  
خوب بازی شد و فرهمند آن را کارگردانی کرده بعد از آن یک نمایشنامه  
کمدی - انتقادی به نام «حاج عبدالغفار در کره‌ی مریخ» را بر روی صحنه  
بردیم که از آن بی‌نهایت استقبال شد و مجبور شدیم نمایش بعد از آن را  
به نام «حاج عبدالغفار در افریقا» بنویسیم و اجرا کنیم.

عقیده‌ی فرهمند این بود که هر بار یک نمایش درام سنگین مثل  
بینوایان بگذاریم و یک برنامه که شادی آور و پولساز باشد. البته همان

نمایش‌های کم‌دی - انتقادی هم از لحاظ کار هنری احتیاج به هنرپیشه‌های کارکرده و ورزیده داشت و از لحاظ انتقادی عمیق بود. بعد از دو برنامه‌ی فانتزی حاج عبدالغفار، دو نمایشنامه به نام‌های «فاحشه» و «طلاق» گذاشتیم. نمایشنامه‌های تاریخی مثل «شاه عباس» و «نادرشاه» هم اجرا شد. بعد از یک سال کار باز چند نفر هنرپیشه به گروه ما اضافه شد. نامجو و حیدران.

برنامه‌های تماشاخانه‌ی اصفهان از اول هفتگی عوض می‌شد. ولی کم‌کم از یک هفته به دو هفته و سه هفته و یک ماه ارتقا پیدا کرد. بعد از دو سال محمودیه چون دید کازرونی دو تئاتر جدید برای اصفهان به جای سالن‌های کهنه ساخت. ایشان هم در دروازه دولت در جای ساختمان بانک دست به ساختن یک سالن زمستانه برای تماشاخانه‌ی اصفهان زد به جای سالن خشت و گلی پشت شهرداری. سالن زیبا و مجلل و لژ دو طبقه، و از ما خواست که برای شب افتتاح تماشاخانه‌ی جدید یک نمایش مجلل تاریخی آماده کنیم و قول داد هزینه‌ی لباس و دکور نمایش را از جیب خودش بپردازد.

شورای تئاتر تشکیل جلسه داد و به من مأموریت داده شد که فوراً دست به کار نوشتن یک نمایشنامه‌ی مجلل تاریخی بزنم. من هم که از سالها پیش سوژه‌ی نمایش «تخت جمشید در آتش» را آماده کرده بودم آن را نوشتم و تمرین‌های فشرده آغاز شد. آهنگ‌های نمایش را رفیعی دبیر موسیقی مدارس آماده کرد و دکورهای تخت جمشید را هم طریقی به مدت دو ماه نقاشی کرد. لباس‌های نمایش را هم یک خیاط ورزیده در مدت تمرین آماده کرد. سالن ساخته شد. نمایش هم بعد از سه ماه

آماده شد و بر روی صحنه رفت. کارگردانی آن هم به عهده‌ی من بود ولی فرهمند هم به من کمک کرد. تخت جمشید در آتش بسیار مجلل به روی صحنه رفت. استقبال مردم هم بی سابقه بود. به مدت یک ماه برنامه بر روی صحنه بود.

من از سن کودکی تا سن پیری که درست به ۷۹ سال می‌رسد یکی از هنرپیشگان و دست‌اندرکاران تئاتر در اصفهان بوده‌ام. در خاتمه یادی بکنم از هنرمند بزرگ تئاتر علی محمد رجایی.

علی محمد رجایی با خانواده‌ی خود در کرمان سینمایی را اداره می‌کرد. صدری مدیر تماشاخانه‌ی سپاهان و عزت‌الله نوید به کرمان رفتند و از علی محمد رجایی دعوت کردند به اصفهان بیاید. علی محمد رجایی دعوت ایشان را می‌پذیرد و بار و بندیش را در کامیون بار می‌کند به طوری که تعریف می‌کنند رجایی شام خود را با همسر و دخترانش در کامیون می‌خورند.

به نظر من رجایی مثل ستاره‌ای در آسمان تئاتر سپاهان درخشید، با همکاری ارحام صدر، عیوقی، نوید، سرکوب، وحدت، رجایی و دخترانش به نام‌های فروغ، سرور، ژاله جمعی را تشکیل دادند که در تاریخ تئاتر اصفهان بی‌همتا بود. در تمام ایران تئاتر اصفهان زباززد و نمونه بوده است. نقش‌های متنوع جدی و کمدی به حد کمال و زیبا در صحنه‌ی تئاتر اصفهان بازی می‌شد.

اما قضاوت کنید مدیر تئاتر سپاهان چه رفتاری با این هنرمند بزرگ داشته است: روزی ژاله که چشم و چراغ تئاتر بود مریض شده بود. پدرش نسخه‌ی دکتر را که بیست تومان قیمت داشت و نمی‌توانست تهیه کند پیش صدری مدیر تئاتر می‌برد و با ناراحتی، بیماری دخترش را به

صدری می‌گوید و بیست تومان پول می‌خواهد که برود نسخه را تهیه کند. صدری با تحکم به او می‌گوید مگر تو دیشب از من پول نگرفتی؟ خلاصه حاضر نمی‌شود بیست تومان برای تهیه‌ی دوا به او بدهد. ارحام‌صدر موضوع را می‌فهمد و از دست پسرعمویش عصبانی می‌شود و می‌گوید:

- صدری این دختر مریض هنرمند پول‌ساز تئاتر توست. او باید سالم باشد تا بتواند نقش خود را بازی کند و پول در جیب تو بریزد. آیا این دختر برای تو بیست تومان ارزش ندارد؟ اگر او امشب به علت بیماری نتواند روی صحنه برود تو چه کسی را به جای او روی صحنه می‌گذاری؟ صدری با وقاحت می‌گوید: آخرالامر یک خر پیدا می‌شود! ارحام‌صدر که سخت عصبانی می‌شود می‌گوید:  
امشب خودت برو به جای او، و من، مثل خر عرعر کن!  
و از تئاتر بیرون می‌رود.

صدری می‌فهمد که اشتباه کرده و می‌خواهد که با پسرعمویش آشتی کند. ولی ارحام‌صدر از رفتار صدری خیلی ناراحت بود و چون صدری با خود ارحام‌صدر هم رفتار خوبی نداشت نارضایتی ادامه پیدا کرد و همین نارضایتی عاقبت به جایی کشیده شد که گروه هنری ارحام تشکیل شد. (سال ۱۳۴۳)

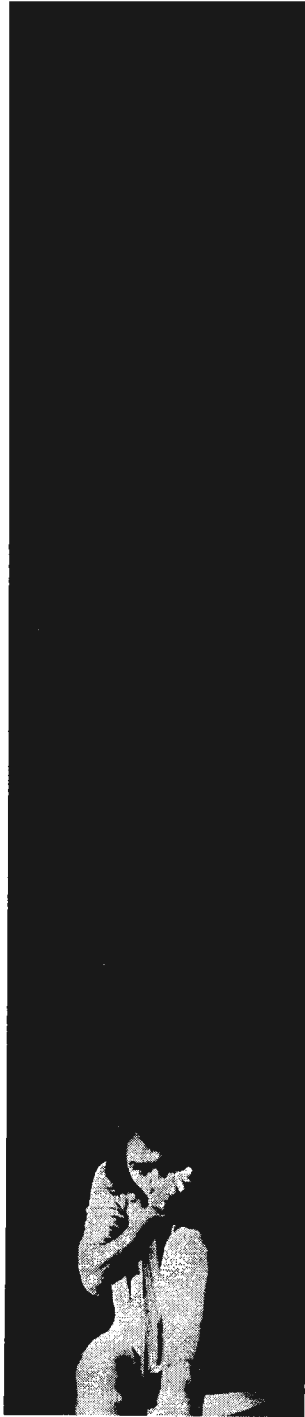
نمایشنامه‌هایی را که برای گروه هنری ارحام نوشته‌ام و اجرا شده حدود صد عدد است. اما عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- |                              |                  |
|------------------------------|------------------|
| ۱- بوقلمون‌ها                | ۳- منهای انسانیت |
| ۲- داش آکل (اجرا توسط        | ۴- معجزه امید    |
| هنرمندان فرهنگ و هنر اصفهان) | ۵- طناب نجات     |



۶- مفت خورها	۱۵- رسواها
۷- دلچک‌ها	۱۶- خواستگاری (اجرا در
۸- اختلاس	اروپا، آمریکا، کانادا و استرالیا)
۹- مست	بعد از انقلاب سال ۷۵ تا ۷۶
۱۰- اداره کاریکاتورسازی	۱۷- گرد شیطان
۱۱- از بیخ عرب (قلتشن دیوان)	۱۸- لباس امپراطور
اجرا توسط گروه هنرمندان	۱۹- دیوان بیدادگری
فرهنگ و هنر اصفهان	۲۰- سال تحویل
۱۲- وادنگ	۲۱- تازه به دوران رسیده‌ها
۱۳- عزیزبی جهت	(اجرا در آلمان، سال ۷۵)
۱۴- گل‌های زیر برفی	۲۲- ماهی طلایی

صد و یک نمایشنامه نوشته‌ام با تعدادی فیلم‌نامه. نقش‌های کمدی - انتقادی به‌طور طبیعی، یعنی آنچه در اجتماع دیده می‌شد بازی می‌شد. نقش‌های کمدی به‌صورت دلچک‌بازی هرگز بازی نمی‌شد. مخصوصاً نقش‌های ارحام‌صدر، رجایی، بنی‌احمد، نوید و خود این‌جانب. هرگز به‌صورت دلچک‌بازی نقش اجرا نکردیم. بر خلاف امروزه که بازیگران سعی می‌کنند دلچک‌بازی و شلخته‌بازی را حتی در تلویزیون نشان دهند.



۵  
گفت و گوها



### کمدین بزرگ تئاتر اصفهان: رضا ارحام صدر

رضا ارحام صدر در اردیبهشت ۱۳۰۲ در محله‌ی پاقلعه‌ی اصفهان به دنیا می‌آید. وی قبل از سیکل اول متوسطه به آبادان می‌رود و دو سال در رشته‌ی آزمایشگاه نفت تحصیل می‌کند. ولی به علت بیماری شدیدی مالاریا که در آن موقع در خوزستان همه‌گیر شده بود مبتلا به مالاریا می‌شود و به توصیه‌ی پزشکان به زادگاهش اصفهان بر می‌گردد. بعد از بهبود به توصیه‌ی رئیس فرهنگ در دبیرستان ادب تحصیل می‌کند و سال ۱۳۲۴ دیپلم تجارت می‌گیرد، سپس در سال ۱۳۲۵ از دبیرستان صارمیه دیپلم ادبی. در سال ۱۳۲۶ به استخدام رسمی شرکت سهامی بیمه ایران در می‌آید و مدت ۳۵ سال در این شرکت خدمت می‌کند تا در سال ۱۳۵۸ بازنشسته می‌گردد.

در سال ۱۳۴۸ از دانشکده‌ی ادبیات اصفهان با مدرک لیسانس

فارغ‌التحصیل می‌شود. سال ۱۳۴۳ ازدواج می‌کند. اکنون دو دختر و یک پسر دارد و پنج نوه. ارحام صدر از دوران کودکی تا نوجوانی‌اش از حوادث و بیماری‌های هولناکی جان سالم به در برده است.

در سال ۱۳۲۰ برای اولین بار در نمایش «رفیق ناچنس» بازی می‌کند و تماشاگر را با حاضر جوابی و تکه‌پرانی‌های خود متحیر می‌سازد. نمایش تا یک هفته ادامه پیدا می‌کند. ناصر فرهمند و محمد میرزا رفیعی که هر دو از دست‌اندرکاران مشهور تئاتر اصفهان بودند، مجدداً از او دعوت به عمل می‌آورند تا در نمایش «عدالت» بازی کند. سال ۱۳۲۱ در تئاتر المپ (ستاره‌ی صبح) اولین نقش جدی خود را در نمایش «خلیفه یک روزه» ایفا می‌کند.

سال ۱۳۲۲ با سرمایه علی صدری اولین سالن تابستانه تماشاخانه‌ی سپاهان را به همت و تلاش ناصر فرهمند، دکتر مرتضی دختانی، فخرالدین عیوقی، علی مرتضوی، نصرت‌الله وحدت، محمد میرزا رفیعی (آقاجون) و مهدی ممیزان تأسیس می‌نماید، و حدود پانزده سال به‌طور مستمر در این تماشاخانه کار می‌کند. تا اینکه در سال ۱۳۴۳ گروه هنری ارحام را تأسیس می‌کند، او سینما پارس را از کار و مگردیچیان اجاره می‌کند و آن را به سینما تئاتر تبدیل می‌سازد و سیزده سال عاشقانه، شبی سه ساعت، بر روی صحنه با حضور ذهن و چابک در حاشیه شوخ‌طبعی و حاضر جوابی به نقد مسائل روز جامعه می‌پردازد.

با این شیوه است که نمایش کم‌دی ارحام صدر در طول ۵۰ سال کار مدام و استقبال مردم پایه‌گذاری می‌شود. نمایش‌های او در حدود، شش تا هشت ماه به‌روی صحنه است. گروه هنری ارحام از نظر مالی وابسته نبوده زیرا از فروش زیاد برخوردار بوده است.

ارحام صدر مجموعاً در ۲۰ فیلم سینمایی، دو مجموعه‌ی تلویزیونی و بیش از ۱۰۰ تئاتر فعالیت هنری داشته است. در تاریخ تئاتر اصفهان و حتی ایران سبک و سیاق ارحام صدر در یاد و ذهن مردمان خواهد ماند....

بنا به درخواست من ارحام صدر لطف کرد و به سؤالات من پاسخ داد.

کوشان: ضمن تشکر از جنابعالی که لطف کردید و وقتتان را در اختیار من گذاشتید. می‌خواستم از شما خواهش کنم به سؤال‌هایی که در واقع شخصی نبوده، بلکه عمدتاً در باب پیدایش تئاتر در اصفهان است جواب بدهید.

تئاتر هتل جهان در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس و تعطیل شد؟ و چه نمایش‌هایی در تئاتر هتل جهان اجرا شد؟

ارحام: هتل جهان خود تئاتری نداشت بلکه در سالن بزرگ پذیرایی مهمانان گاه و بیگاه برنامه کنسرت یا نمایشنامه‌های میان پرده‌ای کوتاه اجرا می‌شد که چون مدیر هتل ارمنی بود، کنسرت‌ها و نمایشنامه‌ها به زبان ارمنی بود تا اینکه مهدی روشن ضمیر (معروف به کارگری) در باغ پشت هتل جهان یک باشگاه ورزشی

از سال ۱۳۲۱ تأسیس نمود برای بازی والیبال و تنیس و بیلبارد. در سال ۱۳۲۱ مرحوم ناصر فرهمند به اتفاق مرحوم کریم غفاریان که لیسانس حقوق بود، ضمناً دوره مدرسه‌ی تئاتر تهران را هم دیده بود به‌عنوان کارگردان در یک قسمت از زمین باغ یک صحنه‌ی تئاتر برپا نموده و نام آن را (تئاتر المپ) گذاشتند و اولین

برنامه‌ی تئاتر خلیفه‌ی یک روزه بود در سه پرده که با شرکت این‌جانب در نقش هارون‌الرشید اجرا شد و سایر بازیگران عبارت بودند از آقای وحدت در نقش ابونواس شاعر و آقای علی مرتضوی در نقش درباری و مرحوم دکتر مرتضی دখانی در نقش جعفر برمکی و مرحوم ناصر یکدانه، غلام درباری و چند نفر دیگر که نام آنها را به‌خاطر ندارم. در این اجرا غفاریان کارگردانی و مرحوم ناصر فرهمند نقش کمدی داستان را بازی می‌کردند. بعد از اجرای نمایش «خلیفه‌ی یک روزه» نمایش دیگری با نام «رفیق ناجنس» بازی شد و با استقبال شدید مردم هنردوست اصفهان روبه‌رو شد. ولی بعد از اجرای این دو برنامه کارگری حاضر نشد دکور و سایر وسایل مورد احتیاج صحنه را تهیه نماید و اظهار می‌کرد همین یک دست دکور برای همه‌ی اجراها کافی است و بر اثر اختلافی که پیدا شد تئاتر هم تعطیل شد، ولی رسیدن فصل سرما و زمستان هم در این اختلاف بی‌تأثیر نبود و بعد از این جریان، ناصر فرهمند و سایر هنرمندان تئاتر را رها کرده ولی مرتب جلساتی داشتند تا اینکه صدی پسر عموی بنده پیدا شد و تئاتر سپاهان تأسیس گردید.

**کوشان:** «تئاتر ستاره‌ی صبح» در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس و تعطیل شد؟ و چه نمایش‌هایی در تئاتر ستاره‌ی صبح اجرا کردید؟

ارحام: بعد از جدا شدن هنرمندان، روشن ضمیر (کارگری) به تهران رفت و عده‌ای هنرپیشه تئاتر که بزرگترین آنان عبارت بودند از مرحوم آقای امیرحسین فضلی و عباس همت آزاد و همسرش و جهانگیر

فروهر و همسرش را به اصفهان آورده و به جای تابلوی باشگاه ورزشی و هنر المپ، تابلوی ورزشی و هنر را از هم جدا کرده و نامش را ستاره‌ی صبح گذاشتند و مدت کوتاهی مشغول کار شدند و نمایشنامه‌هایی نظیر نادرشاه افشار و چند کمدی به صحنه آوردند و آن هم زیاد طول نکشید که گروه تئاتر به هم خورد و هر کدام در یکی از دو تئاتر اصفهان و سپاهان مشغول کار شدند که طولی نکشید آنها نیز از هم جدا شدند. یکی دو نفر از جمله فروهر و خانم و مادرخانمش به گروه تئاتر سپاهان گرویدند و امیر فضلی و خانم حسینی هم به تئاتر اصفهان رفتند و مشغول کار شدند و باید متذکر شد که قبل از تشکیل تئاتر المپ در کنار مادی نیاصرم (طاووسخانه) ابتدای کوچه رسا تئاتر پیروزی از طرف اداره‌ی امور فرهنگی کنسولگری انگلیس در اصفهان تأسیس شده بود و در آنجا حسین علی جلالی و محمد میرزا رفیعی و مهدی رشتی زاده برنامه‌هایی صرفاً کمدی اجرا می‌کردند که آن تئاتر هم بتدریج تعطیل شد.

کوشان: تئاتر مدرسه‌ی کاوه در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس

و تعطیل شد؟ و چه نمایشی در تئاتر مدرسه‌ی کاوه اجرا شد؟

ارحام: در سال ۱۳۳۵ بود که شنیدم کاوه مدرسه‌ای خصوصی دایر کرده

و با ایجاد برنامه‌هایی از قبیل تئاتر و موسیقی و با دانش‌آموزان

مدرسه گروه تئاتری هم تشکیل داده و برنامه‌ای را هم در صحنه

کوچک مدرسه به نام دانش یا ثروت به روی صحنه برده‌اند که

بازیگران آن محصلان مدرسه بودند و خود کاوه هم متنی نوشته و

خود نیز کارگردانی کرده و چون اولیای محصلان مدرسه از این



نمایش خوشحال شده و استقبال قابل توجهی نمودند لذا مدت دو هفته نمایش روی صحنه بود و بجز فرهنگیان، خانواده‌ها و علاقه‌مندان تئاتر از آن استفاده کردند و همین مسئله باعث شد که مردم اظهار بدارند تئاتری هم به نام تئاتر مدرسه کاوه داریم که باز هم این تئاتر دوام نیافت و آقای کاوه هم به رحمت ایزدی پیوست و مدرسه هم تعطیل شد.

کوشان: تئاتر مغزی در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس و تعطیل شد؟ و چه نمایش‌هایی در «تئاتر مغزی» به روی صحنه رفت؟

ارحام: تئاتر مغزی، در دروازه‌ی دولت سالن آن تأسیس شد و مرحوم میرزاده‌ی عشقی «سه تابلوی مریم» را که از نوشته‌های خودش بود اجرا کرد و چون دولت از اول دل خوشی از او نداشت بعد از آن برنامه، میرزاده‌ی عشقی تئاتر را تعطیل کرد. اما بر اثر تشویق علاقه‌مندان در اصفهان ماند و نمایش رستم و سهراب را تمرین کرد و در باغی اطراف میدان انقلاب، سینما ساحل (آفریقا)، در سالن روباز به روی صحنه برد. میرزاده‌ی عشقی این نمایش را با کمک حاج مرشد عباس که با ریش دو شاخه رل رستم را بازی می‌کرد و خانم‌ها پری و محترم که یکی ضرب و تار می‌زد و دیگری در نقش منیژه بازی می‌کرد. تمام دوره‌ی تابستان آن سال را اجرا کردند و شادروان مرحوم تاج اصفهانی هم با آنها همکاری داشت. تا اینکه هوا کم‌کم سرد شد و آن تئاتر هم تعطیل شد و مرحوم میرزاده‌ی عشقی هم به تهران رفت.

کوشان: تئاتر مدرسه سعدی در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس شد و چه نمایش‌هایی در آن سالن به روی صحنه رفت؟

ارحام : این تئاتر توسط هنرمندانی چون محمد میرزا رفیعی با همکاری علی اصغر جهان‌شاه که دبیر ریاضیات مدرسه سعدی بود در زمان مدیریت آقای میرزاتقی خان صدری و آقای رضوان به‌عنوان یک تئاتر فرهنگی تأسیس شد و زمانی که رضاشاه به اصفهان آمد شب در این سالن فرهنگی پذیرایی شد با نمایشی که مرحوم تاج اصفهانی نقش حافظ را بازی می‌کرد و مرحوم حسین قلی جلالی هم ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی را خواند و بنده هم در نقش یک پیرمرد کر که همه چیز را اشتباه می‌شنید در یک پرده کمدی به اتفاق علی مرتضوی و یکی دو نفر دیگر بازی کردیم. البته بعد دانش‌آموزان نمایشنامه‌های دیگری بازی کردند و این تئاتر هم تدریجاً تعطیل شد.

کوشان : تئاتر فردوسی در کجا واقع شده بود و در چه سالی تأسیس و تعطیل شد و چه نمایش‌هایی در آنجا به‌روی صحنه رفت؟

ارحام : تئاتر فردوسی یا تئاتر کارگران و یا تئاتر اتحادیه با سرمایه‌ی اتحادیه‌ی کارگران اصفهان در خیابان طالقانی اول کوچه سرلت تأسیس شد. مؤسسان آن نمایندگان کارگران کارخانه‌های اصفهان نظیر شمس صدری و صیرفی که کشته شد و کیوان، معروف به کیوان تخت فولادی و کفعمی بودند و چون این تئاتر در محل دفتر اتحادیه کارگران اصفهان تأسیس شده بود به نام تئاتر اتحادیه معروف شده بود که اکثر تماشاچیان کارگران کارخانه‌های اصفهان بودند و بازیگرانی چون خانم پیران همسر چابک مدیر داخلی کارخانه‌ی نختاب اصفهان و فضل‌الله ایروانی که سالن تئاتر را اجاره کرده بود و با رفقای خود نظیر

شمس عکاس و مرحوم یکدانه و مرحوم سرکوب برنامه‌ها را اداره می‌کردند. مالک تئاتر مثقالی بود و این قدر به آنها فشار آورد تا سالن را از آنها گرفت. و این تئاتر هم کم کم بسته شد و در میان عوام این طور اظهار نظر می‌شد که جلوی سالن تئاتر سپاهان، تماشاگران اتومبیل پارک می‌کنند و جلوی تئاتر اصفهان، موتور سیکلت و جلوی تئاتر اتحادیه، بیل. و این مسئله نمایشگر این بود که تماشاگران هر تئاتر چگونه افرادی بودند.

**کوشان:** گروه تئاتر آراین در چه سالی تأسیس و تعطیل شد؟

**ارحام:** مدت کوتاهی بدون داشتن سالن گروهی به نام گروه تئاتر آراین تشکیل شد که جوانان درس خوانده قصد داشتند یک گروه تئاتر کلاسیک تأسیس نمایند که چون حرف‌های روشنفکرانه می‌زدند دولت وقت این تئاتر را در نطفه به‌عنوان کمونیست بودن خفه کرد و لذا نتوانستند هیچ‌گونه فعالیتی داشته باشند.

**کوشان:** تئاتر سپاهان و تئاتر اصفهان که شاخص‌ترین بازیگران تئاتر اصفهان به‌طور حرفه‌ای کار خودشان را از آنجا شروع کردند، در چه سالی تأسیس و تعطیل شدند؟ و چه نمایش‌هایی در این دو تئاتر به‌روی صحنه رفت؟

**ارحام:** زمانی که در تئاتر المپ برنامه هارون الرشید اجرا شد علی صدری پسر عمومی خود را دعوت کردم ایشان نمایش را دید و خیلی خوشش آمد و تصمیم گرفت تئاتر تأسیس نماید البته سرمایه زیادی نداشت و فقط با سیزده هزار تومان اولین سالن تابستانه‌ی تئاتر سپاهان را جلوی هتل گلزار چهارباغ افتتاح کردیم. البته ناصر فرهمند مدیر فنی و صدری مدیر مالی بودند و

هنرمندان هم عبارت بودند از بنده و دخانی و مرحوم فخرالدین عیوقی و علی مرتضوی و محمد میرزا رفیعی و وحدت که بعد از اجرای چند نمایشنامه فصل تابستان تمام شد و زمستان سر رسید و در ضمن اختلافی هم بر سر امور مالی بین مدیران فنی و مالی پیدا شد و در نتیجه استاد فرمند با چند نفر از دوستان صمیمی خود نظیر دخانی و مرتضوی و شیروانی که بیشتر کار سوفلور<sup>۱</sup> را انجام می داد از تئاتر سپاهان جدا شدند و در سالی که محمودیه در انتهای چهارباغ در اختیار آنها گذاشته بود، تئاتر اصفهان را تأسیس نمودند که در نتیجه اصفهان صاحب دو تئاتر شد، تئاتر سپاهان، به همت مرحوم میرزا محمدعلی کازرونی، سالن مسقفی در کوچه سپاهان ساخته شد. بنده و وحدت و عیوقی که خواهرزاده‌ی صدری بود و بنده که پسر عموی او بودم ناگزیر نزد صدری مانده بودیم و کار خود را شروع کردیم. ناگفته نماند که مرحوم عزت‌الله نوید کارمند پست و تلگراف و بازیگر نقش کلنل در سریال معروف اختاپوس هم جزو هنرمندان سپاهان باقی ماند و قبل از افتتاح سالن مذکور که مشغول ساختمان آن بودیم به اتفاق صدری به کرمان مسافرت کرد و مرحوم استاد علی محمد رجایی را با سه دختر جوان و هنرمندش به نام‌های فروغ و سرور و ژاله رجایی به اصفهان انتقال داد و آنگاه سپاهان با قدرت بیشتر کار خود را شروع نمود و اولین نمایش به نام «گرگ دو پا» به کارگردانی علی محمد رجایی روی

۱- سوفلور (Souffleur) کسی که از زیر صحنه‌ی نمایش یا از پشت پرده، جمله‌ها و عبارت‌های نمایشنامه را به بازیکنان یادآوری می‌کند.

صحنه رفت که بنده با دست شکسته و وبال گردن و وحدت در نقش پسری روستایی که عاشق دختر کدخدا بود برنامه را اجرا نموده و کار را به مدت پنج سال متوالی ادامه دادیم و برنامه‌ها مرتب به روی صحنه می‌رفت. تا اینکه کازرونی که بی‌نهایت خوشحال بود و قطعه زمین جنب این سالن موقت را خراب کرده و دو سالن بزرگ و آبرومند یکی مسقف و یکی روباز برای تاپستان‌ها ساخت و در اختیار صدری گذاشت و مرحوم ناصر فرمند هم به اتفاق دوستان خود نظیر مرتضی دখانی از صاحب‌منصبان کشاورزی و دامپزشکی اصفهان و همسرش کلارا، که در آن موقع به اتفاق کهنمویی همسر اول خود برای کار تئاتر به اصفهان آمده بودند و بعد مطلقه شده و با دخانی ازدواج کرد، و علی مرتضوی و محمد میرزا رفیعی که واقعاً استاد کمدی بود و چند نفر دیگر تئاتر اصفهان را دایر نموده و هر دو تئاتر در آن موقع در مقابل هم شروع به فعالیت نموده و رقابت می‌کردند. به یاد می‌آورم در سال‌های ۲۴ و ۲۵ که من برای دریافت دیپلم سخت مشغول مطالعه بودم. یکی از روزها نزدیک دروازه دولت جمعیتی را دیدم که پشت در ورودی جایگاهی که محصور بود و سقف چادری هم روی محوطه‌ی آن کشیده بودند جمع شده‌اند و می‌گفتند این زمین پست و تلگراف است که موقتاً اجاره کرده و آنجا تئاتری ترتیب داده‌اند که بنده هم بلیت تهیه کرده و داخل شدم. مرحوم رشتی‌زاده در نقش نوکر با لهجه‌ی اصفهانی روی صحنه بود، بعد هم استاد محمد میرزا رفیعی وارد شد و نزاع بین نوکر و ارباب کلی خنده ایجاد کرد من از همان موقع عشق

بازیگری را در روح و فکر خود تقویت نموده و این کار را هدف قرار دادم. لذا مدتی هم تئاتری به نام پست و تلگراف داشتیم که پست و تلگراف هم آنجا را فروخت و در حال حاضر هتل پیروزی است. البته این تئاتر هم دوام نیافت و پس از طی تابستان تعطیل شد و چادر را هم برچیدند. ولی بعداً رفیعی را روی صحنه‌های تئاتر دیدم. اما از رشتی زاده که فرزندانش راضی به ادامه‌ی کار پدر نبودند خبری نشد.

در تئاترهای حرفه‌ای که مدیری صاحب کار است و به بازیگران دستمزد می‌دهد اصولاً ادامه کار مشکل می‌شود. زیرا حق هنرمندان به جیب مدیر تئاتر و به غارت می‌رفت. اگر مدیران تئاتر با داشتن درآمد خوب دنبال عیاشی نمی‌رفتند، تصور می‌کنم حالا سالن تئاتر داشتیم. اساساً همین نبود مدیریت‌ها باعث تعطیلی کار تئاتر می‌شد. تئاتر سپاهان و تئاتر اصفهان در مقابل یکدیگر بودند پانزده سال تمام با رقابت محترمانه، برنامه‌های زیادی اجرا شد و حتی چند نمایش غربی به‌روزی هر دو صحنه اجرا شد.

در تئاتر اصفهان ناصر فرهمند نمایش بینوایان و ویکتور هوگو را به‌روزی صحنه برد و در تئاتر سپاهان نمایش کدام یک از دو، نوشته لئون تولستوی به تنظیم مهدی میزبان روی صحنه رفت. تا اینکه به‌علت ناهماهنگی مدیر و کارکنان و بازیگران تئاتر سپاهان به سینمای سپاهان تبدیل شد و بساط تئاتر برچیده شد و تئاتر اصفهان هم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تدریجاً تعطیل شد و در نتیجه در کوچه سپاهان تئاتر جای خود را به

سینما داد و نام آنجا را سینما مولن روز گذاشتند و با نهایت تأسف باید بگویم که دو تا تئاتر خوب و پر مشتری در شهر اصفهان تعطیل شد و آن موقع دیگر دو سه سالی بود که با تئاتر سروکاری نداشتیم تا اینکه یک روز هنرمندان قدیم و جوان آمدند و اظهار داشتند که ما آماده همکاری هستیم و اگر شما دو مرتبه کار را با ما شروع نکنید تئاتر در شهر اصفهان برای همیشه تعطیل می‌شود. من هم به ناچار سینما تئاتر پارس را با قرارداد ۲۰٪ از فروش، اجاره‌ی سالن، در اختیار گرفتم و با تشکیل گروه هنری ارحام که این اسم را خود بچه‌ها برای گروه تعیین کردند رسماً کار را شروع کردیم.

کوشان: در چه سالی گروه هنری ارحام تأسیس شد؟

ارحام: از اوائل ۱۳۴۴ سالن سینما پارس را با کمک آقای کارو مگردیچیان مدیر عامل شرکت سینما پارس اجاره کرده و جلوی اکران سینما یک صحنه و زیر صحنه را هم برای تعویض لباس و گریم ساخته و کار را شروع کردیم و اولین اجرا نمایش بو قلمون‌ها بود و بعد رسواها و بعد دلک‌ها را اجرا کردیم که یکی پس از دیگری با موفقیت و استقبال شدید مردم اصفهان مواجه بود که تا قبل از انقلاب اسلامی ادامه داشت و برنامه‌های مشهوری نظیر «مست»، «طلاق ممنوع»، «من می‌خوام»، «وادنگ»، «دیوانه» و بسیاری دیگر تا اواخر سال ۱۳۵۷ به‌رویی صحنه آمد.

بیشتر این نمایشنامه‌ها را مهدی ممیزان نوشته و کارگردانی کرده بودند که با همکاری صمیمانه‌ی این جانب آماده نمایش می‌شد.

دکورهای برنامه توسط استاد علی اصغر صانعی و کمک اسدالله بحرینیان تهیه می‌شد که وضع دکور و لباس همیشه خوب بود و علی محمد رجایی هم که از تئاتر سپاهان جدا شده بود به گروه هنری ارحام پیوستند و به مدت شش سال همکاری داشتند و در نمایشنامه «مست» شرکت کردند. گروه هنری ارحام تا دو ماه قبل از پیروزی انقلاب فعالیت داشت و بعد از پیروزی انقلاب به خاطر کسالت این جانب و جدا شدن ممیزان دیگر فعالیتی نداشت و بعد هم مردم شهر به علت شهدای زیاد جنگ تحمیلی همه عزادار بودند از جمله مجریان برنامه و بازیگران، و این تعطیلی ادامه داشت که هنوز هم ادامه دارد. همکاران من در گروه هنری ارحام عبارت بودند از: کلارا، شقایق، دیانا، پری کربلایی، سرور رجایی، علی محمد رجایی، مهدی ممیزان، فضل‌الله ممیزان، منصور جهانشاه، هوشنگ بصیری، ایرج صالحی، رضا عماد، رحمت‌الله ارشادی، شهریار دخانی، سعید محقق، خداخواست زارع، اکبر کربلایی، مهدی بکتاشیان، پرویز مظهر، محمد گلستانه، هوشنگ حریرچیان، احمد خندان.

ناگفته نماند که حسین غزالی در روابط عمومی و عباس عقیلی در طراحی و نقاشی سهم بسزایی داشتند.

کوشان: به نظر شما می‌توان وضعیت تئاتر امروز اصفهان را با تئاتر پیش از انقلاب مقایسه کرد؟

ارحام: تئاتر امروز با تئاتر گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. امروز برای خندانن تماشاچی از ادای هر کلمه ولو هر چقدر مستهجن باشد خودداری نمی‌کنند، موضوع‌ها خیلی پیش پا افتاده و حساب



نشده است. در صورتی که در گذشته روی موضوع‌ها خیلی دقت می‌شد و نقش‌ها خوب انتخاب می‌شد. تمرین‌ها کامل بود و روی هم‌رفته تئاتر در گذشته خیلی بهتر از حال بود. کیفیت برنامه‌ها خوب بود بازیگران مطیع کارگردان و مدیر مسئول تئاتر بودند در یک محیط بسیار باصفا که صمیمیت حکمفرما بود و هر کسی کار خود را با علاقه انجام می‌داد. ولی بعضی از تئاترهای فعلی کیفیت موضوع‌ها در سطح خیلی پایین و صحنه‌ها بیشتر تکراری است. و اصلاً دکورها با صحنه‌ها کاملاً مغایرت دارد و خلاصه در حال حاضر تئاتر موقعیت خود را از دست داده و هیچ اثری برای بهبود وضع تئاتر نمی‌بینم. قبل از هر چیز یک سالن تئاتر لازم است و بعد متن‌های خوب از نویسندگان خوب.

مردم از تئاترهای گذشته بیشتر لذت می‌بردند و گرایش بیشتر داشتند برای اینکه انتخاب نمایشنامه‌ها و بازیگران خوب بود. سعی می‌شد تماشاچیان لذت واقعی ببرند. ولی حالا این مسائل رعایت نمی‌شود و بازیگران بیشتر از قدرت تقلید خود استفاده می‌کنند تا از قدرت خلاقه‌ی خود. و به‌طور کلی تئاتر در حال حاضر خیلی عقب رفته و شاید باید اعتراف نمود که صحنه‌های کم‌دی - انتقادی دیگر تکرار نخواهد شد.

کوشان: حالا کمی از شیوه‌ی کارتان بگویید، چگونه بدیهه‌سازی و انتقاد می‌کردید؟

ارحام: ما بر مبنای نمایشنامه کار می‌کردیم. بیشتر نمایشنامه‌های ما را مهدی ممیزان می‌نوشت و من در تمرین روی گفت‌وگوها نظر می‌دادم. دیگر اینکه هنگام اجرا، در بعضی شب‌ها، قطعاتی

طنزآمیز که لطمه‌ای به روند نمایش وارد نکند، فی‌البداهه خلق می‌کردم. تماشاگر هم پیام را می‌گرفت و سریعاً عکس‌العمل نشان می‌داد. این مسئله همیشه به گرمی و شیرینی کار اضافه می‌کرد. هر شب بر اساس موضوع یا اتفاق تازه‌ای هر کجای صحنه ایجاب می‌کرد، من فی‌البداهه چیزی می‌گفتم. بازیگران هم روحیه و طرز کار من را می‌شناختند. ما خیلی خوب با هم بده و بستان می‌کردیم. بر اساس همین تجربه بود که من دست روی گرفتاری‌های مردم می‌گذاشتم و آنها را در صحنه‌ی تئاتر مطرح می‌کردم و با شوخ‌طبعی از مسائل روز جامعه انتقاد و نکته‌گیری می‌کردم. مردم از این بابت خیلی خوشحال بودند زیرا می‌دیدند در صحنه تئاتر شهرشان، گرفتاری‌های روزمره‌ی آنها به صورت نقد بازگو می‌شود. برای همین هم به مرور زمان سبک ارحام معروف شد.

کوشان : تئاترهای شما بیش از شش ماه روی صحنه بود؟  
ارحام : مدت زمان ادامه‌ی نمایش ما در صحنه، هشت تا نُه ماه طول می‌کشید. همین خود مؤید تفاوت تئاتر ما با سایر تئاترهای ایران بود. مردم از تمام نقاط ایران و حتی از خارج کشور، ضمن دیدن آثار تاریخی اصفهان، برنامه‌ی مسافرت خود را طوری تنظیم می‌کردند تا بتوانند از تئاتر ما هم دیداری کرده باشند و این برای من افتخار و سربلندی است که در کنار میراث فرهنگی، تئاتر ما هم شده بود بخشی از آثار فرهنگ و هنر این شهر و این کشور.  
کوشان : در این سال‌ها چه نمایش‌هایی را در خارج از کشور اجرا کرده‌اید؟

ارحام: نمایش «آقا معلم یا خواستگاری» و «تازه به دوران رسیده‌ها» را که نوشته مهدی ممیزان است در سال‌های ۷۵ تا ۷۶ در کشورهای اروپایی و سراسر آمریکا و کانادا اجرا کردم. بعد امیر شروان از من دعوت نمود تا در نقش رئیس‌جمهور آمریکا بازی کنم. من هم به آمریکا رفتم و در کنار امیر شروان و منصور سپهرنیا هنرپیشه‌ی قدیمی سینمای ایران، در نمایش «ارحام رئیس‌جمهور آمریکا می‌شود» بازی کردم. ما این نمایش را برای ایرانیان خارج از کشور به مدت چهار ماه اجرا کردیم.

کوشان: آقای ارحام شما در نمایش "بقال بازی" و "سیاه بازی" هم شرکت کرده‌اید؟

ارحام: ما نه روحیه‌ی بقال بازی داشتیم نه روحیه‌ی سیاه بازی. نمایش سیاه بازی را توی عروسی‌ها دیده بودیم. ما می‌گفتیم برای آدم مشکل است که زبانش را برگرداند و مثل سیاه‌بازی کند. این بود که من "نوکر سفید" را بازی کردم.

کوشان: و با نقش "نوکر سفید" دست به انتقادهایی زدیدی که مورد پسند تماشاگران بود.

ارحام: بله. همین طور است. ما در یک شب مهتابی با ناصر فرهمند می‌رفتیم خانه. منزل ما پاقلعه بود. منزل فرهمند پشت مطبخ. وسط راه به فرهمند گفتم، استاد امشب از تویه سوالی دارم. گفت بگو.

گفتم: آیا ما «مزه بندازیم»؟

گفت: نه.

گفتم: دل‌کیم؟

گفت: ارحام چیزی به مغزت رسیده است، نمی‌گویی.  
گفتم: می‌خواهم بگویم ضمن اینکه ما مردم را می‌خندانیم، یک نتیجه‌ای  
هم کف دستشان بگذاریم.  
گفت: بگو. چی تو اون کله‌ات است.  
گفتم: ما بیاییم یک خورده هم انتقاد کنیم.  
گفت: خیلی خوبست.  
فردا شب پرده رفت بالا.  
فرهمنده با لهجه‌ی سده‌ی به من گفت: بگو ببینم اسدی پول‌های  
امروز را چی کار کردی؟  
گفتم: یک مقداری را که رفتم بدهی دادم به بقالی. یک مقداری هم به  
قصابی و باقی را هم رفتم به دارایی دادم برای مالیات‌تان...  
گفت: (با همان لهجه سده‌ی) مالیات؟... ما که نباید مالیات بدیم. ما  
آدم‌های زحمت‌کشی هستیم.  
گفتم: حاج آقا اصلاً توی این مملکت مالیات را از آدمای زحمت‌کش  
می‌گیرند. از اینها که دستشان پینه دارد. پینه‌دوزها، نجارا،  
آهن‌گرا، حلبی‌ساز، کارگرا...  
گفت: نفهمیدم. این کارخانه‌چی‌ها و این پولدارها و اینا چی کار می‌کنند.  
اگه ما زحمت‌کش‌ها باید مالیات بدیم که اونا باید چندین برابر  
بدهند.  
گفتم: نه حاج آقا. همین جاست که خاصه خرجی می‌شه. اونا قربونت برم  
جوجه کباب درجه یک می‌دهند. این آب‌زردی‌ها چی‌چی‌یس...  
چی‌چی‌یش می‌گن. هان، وی‌سکی!...  
گفت: وی‌سکی دیگه چه زهرماری‌یه؟

گفتم: نجسی!... از اونا می دهند. مأمور مالیات می رود طوری می نویسد که این آقا بدهکار است، آ دست به دهن است... .

در این لحظه سالن می افتاد رو کف. خلاصه یک شب برای گوشت می گفتم، یک شب برای نان، یک شب برای راننده تاکسی ها و الی آخر... .

به خاطر همین انتقادهای تئاتر ما شده بود یک روزنامه شفاهی. روی این اصل نمایش کمدی - انتقادی روی ما مانده.

کوشان: شما چه پیشنهادی دارین برای کسانی که می خواهند کمدی بازی کنند؟

ارحام: من تقلید را موفق نمی دانم. همه چیز را می شود رونوشت برابر اصل کرد. غیر از هنر، اونهم هنر تئاتر.

کوشان: در این صورت با هیئت نظارت مشکلی نداشتید؟

ارحام: چرا. یک مورد که حالا توی ذهنم آمد، درباره‌ی نمایش "من می خوام" بود. من به اون ها (مأمورهای سانسور) می گفتم آقا ما که روی تابلو نوشته ایم کمدی - انتقادی. اون ها بعضی شب ها می آمدند داخل سالن و مواظب ما بودند. عرض کنم در نمایش "من می خوام" من راجع به تنگناها و پارتی بازی... مثلاً می گفتم: هر جا می روی یک کاری می خواهی بکنی، می گویند از دم باید ما را ببینی!... (ارحام شصت و انگشت سبابه اش را به هم می مالد). آ، بری جلو!... داستان از این قرار بود که یکی اومده بود استخدام بشه. من پش گفتم: اول باید منو ببینی!...

گفت: من دارم شما را می بینم.

گفتم: نه این طوری که منو ببینی با عینک یا بی عینک. (ارحام مجدداً



### مگر تئاتر چقدر درآمد دارد؟ فاضل فاضلی پارسا

فاضل فاضلی پارسا معروف به بابافاضل در سال ۱۲۹۲ در یکی از محله‌های قدیمی اهواز متولد شد. از دانشسرای مقدماتی اهواز دیپلم می‌گیرد و در وزارت فرهنگ استخدام می‌شود. یک سالی در مسجدسلیمان و دو سالی در سوسنگرد خدمت می‌کند. آنگاه فرهنگ را ترک کرده و کارمند راه آهن می‌شود و سال‌ها در آنجا راننده‌ی قطار بوده است.

فاضل فاضلی پارسا در حین کار در راه آهن شب‌ها با گروه تئاتر راه آهن در کلوپ خوزستان همکاری مستمر داشته است، اما این نوع همکاری او را راضی نمی‌کند و بعد از چندی، ناگزیر خود را از راه آهن باز خرید کرده، برای همیشه شغل تئاتر را پیشه‌ی خود می‌کند. در سال ۱۳۲۰ سینما پارس را شخصاً برای فعالیت‌های هنری خود اجاره می‌کند و در آنجا برنامه‌های شاد و سرگرم‌کننده‌ای را به روی صحنه می‌برد.

هم‌اکنون فاضل فاضلی پارسا در اصفهان با دختر و نوه‌ی پسری‌اش زندگی می‌کند.

کوشان: اولین برنامه‌ای که کار کردی چه نام داشت؟

فاضل: اولین برنامه‌ای که به صورت حرفه‌ای در سالن سینما پارس اهواز به روی صحنه بردم، نمایشی بود به نام بی‌گناهان در دربار هارون الرشید.

کوشان: بعد چه کردی؟

فاضل: بعد برخورد کردم با گروه سیدحسین یوسفی و همین‌طور عزیزالله گرجی، نعمت گرجی، حسن شمشاد، حبیب اولیایی، حسین درویشی، حسین افشار که پدر نازی افشار خواننده‌ی معروف بود. ما همه به اتفاق هم در اهواز و آبادان نمایش‌های سنتی را به روی صحنه می‌بردیم.

کوشان: مثلاً چه نمایش‌هایی را؟

فاضل: نمایش علی موصلی، چهار درویش، زشت و زیبا، مشهدی عباد، لیلی و مجنون، آرشین مالالان، وامق و عذرا، رومئو و ژولیت، ملوانان می‌رقصند و چندتایی دیگر که فعلاً از یادم رفته‌اند... اگر یادم آمد می‌گویم.

کوشان: قبل از آنکه به اصفهان بیایی با هنرمندان تئاتر اصفهان آشنایی داشتی و به دیدن نمایش‌هایی که در اصفهان به روی صحنه می‌رفت، می‌آمدی؟

فاضل: بله با بعضی هنرمندان اصفهان آشنایی داشتم و با آنها رفت و آمد می‌کردم. اما بیشتر رفاقتم با ناصر فرهمند، اسکندر رفیعی و علی محمد رجایی بود. من همیشه به این دلیل به اصفهان می‌آمدم تا متنی، نمایشنامه‌ای از استاد رجایی بگیرم و ایشان هم لطف می‌کرد و چندتایی متن و نمایشنامه در اختیار من می‌گذاشت و



می‌گفت برو هر کدام را که با سلیقه‌ات جور می‌آید کار کن. من نمایش‌های زیادی در اصفهان دیده‌ام. اما اسم آنها فراموشم شده، مثلاً یادم می‌آید نمایش حاجی عبدالغفار را در تهران دیدم که استاد فرهمند با لهجۀ ی سده‌ی بازی می‌کرد. نمایش دارالمجانین یا دیوانه او را هم دیدم.

کوشان: می‌دانم که با علی محمد رجایی دوست و همکار بوده‌ای، خواهش می‌کنم از آشنایی‌ات، شیوه‌ی کار او به هنگام تمرین، نمایش‌هایی را که با او در اهواز بر صحنه برده‌ای، بگو؟

فاضل: رجایی کارمند اداره‌ی آمار اهواز بود. یک روزی او در راه آهن آمد سراغ من و گفت می‌خواهم تو به من کمک کنی تا من نمایش عشق و وظیفه را در اهواز به روی صحنه ببرم. من هم قبول کردم و بازیگران اهوازی را جمع کردم و رجایی را به آنها معرفی نمودم و ما با هم کار را شروع کردیم.

به نظر من رجایی هنرمند شایسته‌ای بود. کارگردان توانایی بود. دیگر اینکه دکوراتور خوبی هم بود. گریمور هم بود. خطاط بسیار عالی هم بود. او با خط زیبایش نام نمایش‌ها را بر دیوار و سنگ‌فرش‌های خیابان می‌نوشت و تبلیغ می‌کرد. اصلاً استقبال مردم از نمایش عشق و وظیفه بود که رجایی را واداشت تا نمایش دوم خود را به نام انتقام طبیعت کار کند.

رجایی خصوصیات اخلاقی عجیبی داشت. او در کار نمایش بسیار سخت‌گیر بود. اگر بازیگری در کار صحنه اشتباه می‌کرد و او عصبانی می‌شد...

خاطره‌ی تلخی از او دارم:

من در نمایش عشق و وظیفه رُل افسری را بازی می‌کردم که در شب عروسی‌اش ناگهان رادیو اعلام می‌کند که همه‌ی سربازان و افسران در هر گوشه‌ای از مملکت که هستند باید خودشان را به نزدیک‌ترین حوزه‌ی نظامی معرفی کنند. من به محض شنیدن این خبر از رادیو از نامزدم خداحافظی می‌کنم، اما او جلوی من زانو می‌زند و التماس می‌کند و می‌گوید امشب شب عروسی من و توست، کجا می‌روی؟ و با لبخند از من می‌خواهد که فردا بروم، و من هم به او لبخندی می‌زنم...

ناگهان در این موقع استاد رجایی وارد صحنه شد و به من در حضور تماشاگران پرخاش کرد و گفت چرا در این لحظه‌ی حساس وظیفه خود را نمی‌شناسی و به نامزدت لبخند می‌زنی؟ و مرا از صحنه بیرون کرد و گفت پرده را بکشند.

من با ناراحتی به اتاق گریم رفتم و لباس عوض کردم و همان‌جا نشستم و منتظر ماندم تا سالن تاریک بشود، دلم نمی‌خواست با وضعی که پیش آمده بود، مردم مرا ببینند.

اما وقتی رجایی به اتاق گریم آمد و دید من در آنجا نشسته‌ام با عصبانیت گفت چرا اینجا نشسته‌ای؟ من گفتم استاد مگر من چه خطایی کردم که مرا از صحنه بیرون انداختی؟

رجایی گفت: کی به تو چنین میزانشنی داده بود که در برابر نامزدت لبخند بزنی؟ تو با این لبخندی که زدی می‌خواستی به مردم چه بگویی؟ هان! و با تمسخر گفت یقین می‌خواستی بگویی که این دختر مرا خیلی دوست می‌دارد؟ برو، برو اینجا در صحنه جای این جور لودگی‌ها نیست. بفرمایید بیرون! شما لیاقت اینجا

ماندن را نداری و مرا از اتاق بیرون کرد و من با خجالت از سالن بیرون رفتم در حالی که صدای تمسخرآمیز نج‌نج و خنده‌های تماشاگران را می‌شنیدم. دلم می‌خواست در آن موقع زمین دهان باز می‌کرد و مرا می‌بلعید.

تا سه ماه در خانه نشستم و کار نکردم. تا روزی که صدای زنگ خانه را شنیدم و استاد رجایی به سراغم آمد. به او گفتم چرا با آبروی من بازی کردی؟ او گفت: این کار را با تو کردم که این گوشواره را در گوشت آویزان کنی که صحنه جای مقدسی است! و هر چه کارگردان به تو گفت، و هر میزانی که داد، تو باید همان را اجرا کنی! و از من خواست که همراهش بروم. بدین ترتیب ما با هم آشتی کردیم و نمایش صلاح‌الدین ایوبی را به‌روی صحنه بردیم.

**کوشان:** برای آنکه مردم در جریان اجرای نمایش‌هایی که به‌روی صحنه می‌بردید قرار بگیرند، چه نوع تبلیغاتی می‌کردید؟  
**فاضل:** استاد رجایی نیمه‌های شب که می‌شد یک سطل گل گیوه به‌دست من می‌داد و می‌گفت همراه من بیا. می‌گفتم کجا؟ می‌گفت بیا تا برویم برای نمایش مان تبلیغ بکنیم.

یادم هست تازه خیابان پهلوی و بیست و چهار متری اهواز را اسفالت کرده بودند. بقیه‌ی خیابان‌های اهواز خاکی بود، کلوپ خوزستان که مرکز نمایش بود در خیابان بیست و چهار متری قرار داشت.

ما از دم باشگاه راه افتادیم و استاد رجایی گله‌گله روی اسفالت‌های خیابان می‌نوشت: عشق و وظیفه.

به این ترتیب ما تمام اسفالت خیابان‌ها را با نوشتن عشق و وظیفه سفید کردیم به طوری که صبح زود که کارگران به راه آهن و شرکت نفت می‌رفتند، چشمشان می‌افتاد به نام نمایش. شب که شد برای خرید بلیت در تئاتر شلوغ شده بود.

از ابتکارات دیگر او این بود که ده پانزده نفر از بچه‌های پولداری را که تازه چرخ رالی<sup>۲</sup> خریده بودند یا کرایه کرده بودند، جمع می‌کرد و صورت این پسر بچه‌های جوان را به طرز جالب و دیدنی گرییم می‌کرد و در پشت آنها بال‌های فرشته‌مانندی را قرار می‌داد، روی این بال‌ها نام نمایش انتقام طبیعت نوشته شده بود. رجایی از بچه‌ها می‌خواست که به صورت جفت جفت در خیابان‌های اهواز حرکت کنند تا مردم از اجرای نمایش انتقام طبیعت با خبر شوند.

یکی دیگر از کارهای جالب و به یاد ماندنی او این بود که دفترچه‌ای به دست تماشاگران می‌داد که عکس هنرپیشه‌ها و خلاصه‌ی قصه و سوژه نمایش در آن بود.

**کوشان:** چه شد که به اصفهان آمدی و ساکن شدی؟

**فاضل:** من بعد از ۲۸ سال کار در خوزستان خسته شده بودم این بود که تئاتر خوزستان را فروختم. احساس می‌کردم به استراحت نیاز دارم پس به تهران رفتم. در تهران از طریق جامعه‌ی باربد و تئاتر دهقان به من پیشنهاد کار شد. اما تهران را دوست نداشتم این بود که به اصفهان آمدم. من هنرمندان اصفهانی را دوست می‌داشتم و با آنها رفیق بودم.

۲- نام دو چرخه‌ای که در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۱۵ در ایران مشهور بود.

در اصفهان ابراهیم شمس که یکی از بازیگران خوب تئاتر اصفهان بود به من پیشنهاد همکاری کرد و با اینکه نمی‌خواستم دیگر کار کنم و خسته بودم اما با اصرار ایشان مجدداً به صحنه‌ی تئاتر بازگشتم و اولین نمایشی را هم که در اصفهان کار کردم نمایش حکومت جلاد بعث عراق بود. فکر می‌کنم سال ۵۹ و ۶۰ بود که این نمایش را در سالن بهزیستی و هلال احمر به مدت ۹ ماه اجرا کردیم.

همکاران دیگر من در این نمایش عبارت بودند از ابراهیم شمس، اسکندر رفیعی، رمضان صادقی، بابایی، کوفیگر، بهمن زرین‌قلم و چندتایی دیگر...

بعد از آن به پیشنهاد اکبر خواجویی در سریال تلویزیونی عکاس باشی در کنار محمدعلی میاندار بازی کردم. بعد از پخش سریال عکاس باشی همکارانم باخبر شدند که من به اصفهان آمده‌ام و مشغول کار شده‌ام.

**کوشان:** چه شد که با حسن اکلیلی همکاری کردی؟

**فاضل:** آشنایی من با اکلیلی از فیلم هوای تازه شروع شد. من در آن فیلم در نقش یک نقاش بازی می‌کردم. اکلیلی در آن موقع گروه هنری اصفهان فیلم را داشت. به من پیشنهاد کار کرد و من هم پذیرفتم و وارد گروه هنری اصفهان فیلم شدم. البته ما برای این گروه بسیار زحمت کشیده‌ایم و خون دل‌ها خورده‌ایم تا توانسته‌ایم روی پای خودمان بایستیم. خوشبختانه سریال گرفتار برای گروه ما بسیار موفقیت‌آمیز بود. پخش این سریال از شبکه‌ی اول باعث شد که مردم با کار ما آشنا شدند. خلاصه بعد از سریال گرفتار که

مورد استقبال مردم قرار گرفت، کار ما هم بالا گرفت و حسن اکلیلی هم مشهور شد.

ما در سالن سینما تئاتر فلسطین (حافظ) نمایش‌های زیادی را با اکلیلی اجرا کرده‌ایم که تا امروز مورد توجه مردم اصفهان بوده است، و خدا را شکر می‌کنیم که ما هم توانسته‌ایم یکی از خدمتگزاران تئاتر شهر اصفهان باشیم. نمایش‌هایی را که در سالن سینما تئاتر فلسطین (حافظ) اجرا کرده‌ایم عبارت‌اند از: تب در مطب، حمال‌باشی، خفته بخت، عزیز فرنگی، مرد رند، آخرش که چه، ولوله، تسویه حساب، تئاتر در خانه، شیر تو شیر، انستحار، رنگ و وارنگ، ملاقات ممنوع، چه خوش است راستگویی، دردسر تلفن، دوربین مخفی، پانزده دقیقه و... قهرمان عوضی.

**کوشان:** نظرتان درباره‌ی ارحام صدر چیست؟

**فاضل:** من کارهای گروه هنری ارحام را ندیده‌ام چون من در اصفهان زندگی نمی‌کردم. بنابراین نمی‌توانم درباره‌ی کمده‌ی ارحام حرفی بزنم. اما مردم می‌گویند کار ما شبیه کارهای ارحام است. ولی از نظر من ارحام سبک دیگری کار می‌کند و اکلیلی سبک دیگری.

**کوشان:** شما بیش از ۵۰ سال سابقه‌ی کار در تئاتر دارید و هنوز

بازنشسته نشده‌اید، آیا از بیمه استفاده می‌کنید؟ حقوق و مسکن

دارید؟ اکنون که شما پیر شده‌اید و ۸۴ سال عمر کرده‌اید، با این

همه سابقه و زحمتی که برای تئاتر کشیده‌اید واقعاً چه دارید؟...

**فاضل:** من مدت ۶۰ سال است که روی پای خودم ایستاده‌ام. از اول،

همیشه، چشمم، امیدم به خدا بوده و هست، بعد هم به دوستان و

هنرمندانی که با من همکاری می‌کنند. اگرچه به سختی زندگی کرده‌ام. من نه مسکن دارم نه بیمه و نه ثروتی. ثروت من فقط و فقط حرفه و کار من است. ناصر! تو می‌دانی که من در یک زیرزمین متروک در تخت پولاد<sup>۳</sup> زندگی می‌کنم.

در سال ۶۸ و ۶۹ بود که ما نمایش ولپن را در جشنواره‌ی تئاتر سنتی ایران در تالار وحدت و تئاتر شهر تهران اجرا کردیم. هنرمندان تئاتر اصفهان از بیست و چهار جایزه جشنواره، بیست و دو تایی آن را گرفتند. یعنی درو کردند.

یک شب در تالار وحدت در حضور وزیر محترم ارشاد و مسئولان تئاتر از من به‌عنوان پیش‌کسوت تئاتر تجلیل و تقدیر شد و یک سکه بهار آزادی به من دادند و یک حلقه گل هم به گردنم انداختند. من در آن شب گفتم: بیا بید و فکری به حال ما پیش‌کسوتان تئاتر بکنید؟ به زندگی ما سری بزنید، ببینید ما کجا زندگی می‌کنیم؟ مگر تئاتر چقدر درآمد دارد؟

---

۳- تخت پولاد: گورستان قدیمی اصفهان که دارای بناهای تاریخی است و آرامگاه بسیاری از بزرگان.

## بحث جدی است فخرنخندید! محمدرحیم اخوت

کوشان : متشکرم از اینکه پذیرفتید درباره‌ی تئاتر اصفهان گفت‌وگو کنیم، بد نیست اول بگویید چه شد که به کار تئاتر پرداختید؟

اخوت : من هم از شما تشکر می‌کنم که در پی جویی پیشینه‌ی تئاتر در اصفهان مرا هم به حساب آورده‌اید و خواستید در این باره گفت‌وگو کنیم. راستش اول باید این موضوع را روشن کنیم که اگر تئاتر حرفه‌ای در نظر است من هرگز سعادت آن را که یک حرفه‌ای باشم نداشته‌ام. اگر هم مقصود تئاتر غیر حرفه‌ای یا به اصطلاح آماتور است که شاید صدها نفر از اهالی این شهر در شور و شرجوانی همراه با فعالیت‌های گوناگون یک مدتی هم تئاتر کار کرده‌اند، من هم یکی از آنها. منتها من از آن افراد بودم که مدت طولانی‌تری به این کار مشغول بودم.

کوشان : قطعاً مقصود ما تئاتر حرفه‌ای است، اما باید دید مقصودمان از حرفه‌ای چیست؟



اخوت: بله این درست همان پرسش من است. من خیال می‌کنم حرفه‌ای کسی است که یا تئاتر را به عنوان اشتغال اصلی زندگی‌اش انتخاب کرده، یعنی اینکه گذران زندگی‌اش از این راه باشد. یا اینکه برای مدتی طولانی به‌طور مستمر، به این کار مشغول باشد. مثل برخی از افراد که گرچه کارمند فلان اداره بودند، ولی برای سال‌ها هر شب یا روی صحنه بودند، یا پشت صحنه، یا در حال تمرین و آماده کردن برنامه.

کوشان: خوب شما هم تا آنجا که من می‌دانم، سال‌ها می‌نوشتید و کارگردانی می‌کردید. قبل از آن هم که روی صحنه می‌رفتید و نقش ایفا می‌کردید. یعنی شما حرفه‌ای نبودید؟

اخوت: راستش را بخواهید، نه. حرفه‌ای نبودم. علاقه داشتم، اما اول که به شکل یک تفنن بود. بعد هم که به اصطلاح جدیدتر شد، فقط گاهی فرصتی پیش می‌آمد تا کاری را ببرم روی صحنه. بنابراین من آماتور بودم. اما علاقه‌ام آن قدر زیاد بود، یا آن قدر سماجت داشتم که این فعالیت تفننی یا بگیریم فرهنگی، پانزده شانزده سالی طول کشید.

کوشان: یعنی از چه زمانی؟

اخوت: از نمایش‌هایی که در مدرسه اجرا می‌کردیم که بگذریم، در سال ۱۳۴۱ یا ۴۲ بود که برای اولین بار رفتم روی یک صحنه‌ی عمومی.

کوشان: کجا؟

اخوت: در انجمن ایران و آمریکا. هنوز محصل دبیرستان بودم. ۱۸ - ۱۷ سالم بود که با هوشنگ بشارت دونفری یک نمایش تک‌پرده‌ای

را اجرا کردیم. دو تا نمایش تک پرده‌ای بود که پشت سر هم اجرا می‌شد. اولی را «حرفه‌ای‌ها»، یعنی گروه ناصر فرهمند (وحیدی و ده - دوازده نفر از همکارانش از تئاتر اصفهان)، و دومی را دو تا محصل. طبق معمول یک نمایش کم‌دی بود و بر اساس بدیهه‌پردازی‌های رایج در نمایش‌های آن روزگار.

کوشان : بعد؟

اخوت : یکی دو سال بعد سازمان رهبری جوانان در اصفهان باز شد که جایی بود باشگاه مانند. گویا وابسته بود به نخست‌وزیری، سلف کاخ جوانان بعدی بود. یعنی بعدها جایش را داد به کاخ جوانان. کوشان : آن روزها خانه‌ی جوانان شیر و خورشید هم بود.

اخوت : بله. خانه‌ی جوانان هم بود. من نه به‌طور مستمر، اما گه‌گاهی آنجا هم بازی می‌کردم. اما بیشتر در (سازمان رهبری جوانان) بودم و گاهی هم در سالن‌های دبیرستانی برنامه می‌گذاشتیم. دبیرستان‌های ادب، سعدی، هراتی و گویا بهشت آئین، شاهدخت آن روزها در خیابان آذر.

بعد رفتم سربازی. همدان. آنجا هم با دوستان اصفهانی یک نمایش اجرا کردیم که چند شبی روی صحنه بود. در دوره‌ی سربازی (سپاه دانش) هر وقت به اصفهان می‌آمدم، معمولاً اجرای نمایش هم از قلم نمی‌افتاد. تمرین جدی که نمی‌کردیم. همین بود که یکی دو شب تمرین کنیم و برویم روی صحنه برای تفریح خاطر «تماشاگران عزیز!»

بعد از سربازی که باز آمدم اصفهان، تا یک ۶-۵ ماهی فقط کارمان جور کردن نمایش بود و هر هفته رفتن روی صحنه.

پس از آن معلم شدم و کار نمایش منحصر شد به تابستان‌ها. تا اینکه سازمان رهبری جوانان تعطیل شد و «کاخ جوانان» علم شد. من دیگر آنجا را نمی‌رفتم. داشتیم با آن نوع فعالیت‌های، راستش را بخواهید کودکانه، فاصله می‌گرفتم. مجله‌های روشنفکری آن زمان، مثل فردوسی و نگین و خوشه و بامشاد و... این فکر را در کله‌ی ما فرو کرده بود که این فعالیت عوام‌پسندانه مبتذل است و ربطی به کار فرهنگی ندارد. ما هم که به خیال خودمان می‌خواستیم کار فرهنگی بکنیم، دور آن نوع تئاتر را خط کشیدیم. اما علاقه به تئاتر و اهمیتی که برای آن قائل بودیم هنوز سر جایش بود. تا اینکه «مرکز فرهنگی رادیو تلویزیون ملی ایران» در اصفهان باز شد. سرپرستش هم بانوی هنرمندی بود به اسم شمسی فضل‌اللهی. او هم هنرمند تئاتر و سینما بود (و هست)، هم گوینده‌ی خوبی بود، هم اصولاً یک خو و خصلت فرهنگی داشت. دعوت کردند و من هم رفتم. از این زمان می‌شود گفت به شکل جدی‌تری به آن نوع نمایشی می‌پرداختم که گویا به مفهوم «تئاتر»، آن طور که من قبول داشتم، نزدیکتر بود. ولی البته کمتر می‌رفتم روی صحنه. بیشتر می‌نوشتیم یا کارگردانی می‌کردم. دو، سه، چهار ماه تمرین می‌کردیم، تا اجرا بشود یا نشود! و این بود تا اواخر سال ۵۷.

کوشان: نمونه‌هایش را می‌شود مثال بزنید؟

اخوت: بله اول «شازده کوچولو» را برای صحنه تنظیم کردم که سه ماهی تمرین کردیم و اجرا نشد. البته در آن مدت در یکی دو تا کار بازی کردم که اسم‌هایش یادم نیست.

کوشان : چرا «شازده کوچولو» اجرا نشد؟

اخوت : خوب نشد دیگر یک اجرای آزمایشی گذاشتیم در سه شب که راضی ام نکرد. بعد هم مدیریت رادیو تلویزیون عوض شد و اختلاف سلیقه‌ی من با مدیر تازه آمده باعث شد که رها کنم. بعد از چندی که باز مدیریت رادیو و تلویزیون تغییر کرد دوباره مرا صدا زدند. در این دوره کارهای اجرا شده‌ای که یادم می‌آید «پابوس» بود و «جناب آقای هوشتره» و «بذار تیغی چاقو علمدارت کنه» و... آخرین برنامه هم «شهرک نور» بود که یک نمایش موزیکال بود برای کودکان. گویا تابستان ۵۷ بود که این آخری رفت روی صحنه و اگر اشتباه نکنم نزدیک دو ماه بر صحنه بود. تمام این نمایش‌ها از نوشته‌های خودم بود.

کوشان : مقصود اصلی ما از این گفت‌وگو بررسی کارهای شما در تئاتر نیست. می‌خواستم نظر شما را درباره‌ی کار تئاتر در اصفهان بدانم. اخوت : شاید بشود موضوع نمایش و تئاتر را در اصفهان در دهه‌ی چهل و نیمه‌ی اول دهه‌ی پنجاه، به‌طور کلی به دو حیطه یا گونه‌ی متفاوت تقسیم کرد: «حرفه‌ای» و «آماتور».

حرفه‌ای‌ها هم دو دسته بودند. یکی آنهایی که سالنی به‌عنوان تئاتر از خودشان داشتند و شغل‌شان اجرای نمایش بود. یعنی به اصطلاح اقتصادی «بخش خصوصی» بود که در تئاتر سرمایه‌گذاری کرده بود. طبعاً اینها کارشان هم از لحاظ ارزش فرهنگی، و هم از نظر درآمد و استقبال مردم، با هم تفاوت‌هایی داشت. خیلی از کارکنان این تئاترها هم ممکن بود شغل دیگری داشته باشند. مثلاً کارمند یا کاسب باشند. اما به هر جهت، شب‌ها

به طور مستمر به کار تئاتر می پرداختند. اینها عبارت بودند از: یکی «تئاتر اصفهان» که مال ناصر فرهمند بود که در آن، همراه انواع نمایش و کنسرت و غیره و غیره، هنوز نمایش های تئاتری هم اجرا می شد. گرچه این فرهمند دیگر خیلی هم «فرهمند» نبود! دیگر آن فرهمندی نبود که «تخت جمشید در آتش» و «نفت» و «بینوایان» را می نوشت و اجرا می کرد و هنرپیشه های زبردستی مثل «رضا ارحام صدر» و «نصرت الله وحدت» را تربیت می کرد. سایه ای بود از او.

یکی هم تماشاخانه ی «فردوسی» بود که از «تئاتر» فقط نامش را داشت. برنامه ها معمولاً رقص و آواز بود آن هم از مبتذلترین نوعش. بالاخره هم تقش در آمد و تعطیل شد. یکی هم «تئاتر سپاهان» بود که پایه های اصلی اش علی محمد رجایی و ارحام ممیزان و سرور رجایی بودند. اینها اگر چه شاید کارشان با «هنر تئاتر» به معنای یک هنر ارزشمند غربی متفاوت بود، اما به هر جهت نوعی «نمایش تئاتری» بود که ارزش های خودش را داشت. بعدها ارحام و گروهش از تئاتر سپاهان رفتند و در سینما تئاتر پارس برنامه اجرا می کردند. پس از چندی هم «تئاتر سپاهان» نتوانست به کارش ادامه بدهد و شد «سینما سپاهان». در هر حال، جدی ترین گروه نمایشی که در آن زمان در اصفهان پا گرفت و ده پانزده سالی فعال ترین گروه نمایشی این شهر بود و حتی تماشاگرانی را از شهرهای دیگر به اصفهان می کشاند، همین گروه ارحام، یا به قول خودشان «تروپ هنری ارحام» بود. تا جایی که تئاتر اصفهان را به ارحام می شناسند.

کوشان: این همان موضوع مد نظر من است. می خواهم...  
اخوت: بله، متوجهم. ولی بگذارید اول از آن گروه‌های دیگر یادی بکنیم،  
بعد.

کوشان: بسیار خوب. بفرمایید. ولی لطفاً مختصر.  
اخوت: گفتم که حرفه‌ای‌ها دو دسته بودند. یک دسته همین‌ها که گفتم.  
دسته‌ی دیگر هم تئاتر دولتی بود. آنهایی که کارمند دولت بودند و  
کارشان تئاتر بود. اینها منحصر بودند به گروه تئاتر فرهنگ و هنر  
که خود شما هم انگار جزوشان بودید و بهتر از من به کم و کیف آن  
آگاهیید.

و اما آماتورها: «سازمان رهبری جوانان»، «خانه‌ی جوانان شیر و  
خورشید»، «دانشگاه اصفهان» و بعد هم «کاخ جوانان» و «مرکز  
فرهنگی رادیو و تلویزیون». اینها هر کدام یک یا چند گروه  
تئاتری خودشان را داشتند. راستی یادم رفت از دو گروه دیگر  
یاد کنم یکی گروه اسکندر رفیعی بود که مدتی در سینما تئاتر مهر  
برنامه می‌گذاشتند. یکی هم یک گروه از هنرپیشه‌های جوان  
«وابسته به گروه هنری ارحام بودند» که یادم است «داش آکل» را  
اجرا کردند و مورد استقبال هم قرار گرفت.

کوشان: قرار بود به پیدایش تئاتر کم‌دی - انتقادی و یا مکتب ارحام در  
اصفهان پردازید.

اخوت: اینکه می‌گویید «مکتب ارحام» به نظر من زیاده‌روی است. کار  
ارحام صدر جذابیت‌های خود را داشت. خیلی هم مورد پسند  
مردم بود. واقعاً برای آن سر و دست می‌شکستند. به نظر من از  
ابتدال هم به‌دور بود. اما اینکه یک «مکتب تئاتری» باشد، من

شک دارم. خیلی‌ها البته از او تقلید می‌کردند. هنوز هم می‌کنند. اما این دنباله‌روی‌ها از یک شیوه‌ی خاص، از آن «مکتب» نمی‌سازد. مقلدان مقلدانند. و کار جدی، حالا «هنر» باشد یا نباشد، تقلیدبردار نیست. خود ارحام به یکی از این مقلدهایش که مقلد خوبی هم بود، می‌گفت: با بال دیگران نمی‌شود پرید. ببین می‌توانی با بال خودت پیری؟

کوشان: گفتید «شیوه‌ی ارحام»، می‌شود ویژگی‌های این، به قول شما، «شیوه» را بشمارید.

اخوت: یکی از خصوصیاتش که «ویژه‌ی» او هم نبود، همان است که خودتان گفتید: «کمدی - انتقادی». اما ویژگی‌اش این بود که مستقیماً مسائل روز را مطرح می‌کرد. امروز تا کسی‌ها اعتصاب می‌کردند، شب توی نمایش ارحام مایه‌ی می‌شد برای شوخی‌های ارحام‌صدر. گوشت گران می‌شد، در نمایش ارحام مطرح می‌گردید. پارتی‌بازی، رشوه، مشکلات اداری، سودجویی، احتکار، بی‌بند و باری، نوکیسگی،... اینها هم که مایه‌های همیشگی بود. همه‌اش به اصطلاح مسائل روز و مبتلا به عمومی بود که مایه‌ی شوخی و انتقاد ارحام می‌شد. و این ویژگی هم «کمدی» ارحام را زنده و تر و تازه می‌کرد، هم انتقادش به دل می‌نشست. این بود که ارحام عملاً شده بود زبان مردم شهر. برای همین هم محبوب همه بود.

کوشان: ویژگی دیگر آن چه بود؟

اخوت: ویژگی دیگرش «بدیهه‌پردازی» بود. این بدیهه‌پردازی به نظر از دو جهت خیلی اهمیت دارد:

اول اینکه اصولاً بداهه پردازی مایه و پایه‌ی هنر ایرانی بوده است. توی موسیقی سنتی مان هم هست. بداهه پردازی نه به این معنی که هر وقتی هر کاری دلت خواست بکنی. آن هم ضابطه‌های خودش را دارد. عامل اصلی بداهه پردازی توجه به «موقعیت» است. موقعیت اجرا. موقعیت مکان و زمان اجرا. توجه به مخاطب. «مخاطب هنرمند» سنتی ما «جهانیان» یا گروه آدم‌های ناشناخته، یا «تیپ» نبوده است.

مخاطب او «این» گروه بوده است که جلوی چشم نشسته‌اند. حالا این ویژگی مثبت است یا منفی کاری نداریم، مهم این است که این ویژگی است که اوجش در موسیقی «تاج» بود و در نمایش «ارحام».

البته بحث بداهه پردازی در موسیقی یک بحث فنی و عمیق تر از این حرف‌هاست که به گفت‌وگوی ما مربوط نمی‌شود. ولی به شکل آشکار آن «مناسب خوانی»های تاریخ است و «نکته پرانی»های ارحام.

جهت دوم «حاضر جوابی»ست که اصفهانی‌ها به آن معروف‌اند. این وجه می‌تواند نوعی ریشه‌ی بومی و محلی برای این شیوه محسوب شود.

کوشان : ویژگی دیگری هم دارد؟

اخوت : بله. ویژگی دیگری که کار ارحام دارد، این است که در واقع نوعی نمایش فردی است. مرکز و نقطه‌ی ثقل نمایش یک فرد است که همان ارحام باشد. بقیه‌ی آدم‌ها، هر چه قدر هم، کارشان خوب باشد، در خدمت قهرمان اصلی نمایش‌اند. همه انگار پاس



می‌دهند تا ارحام گل بزنند. یک تیم در خدمت یک نفر. از نویسندگان و کارگردان تا کوچک‌ترین عوامل، همه اقماری هستند که دور یک سیاره می‌گردند. نوعی نمایش «مونوفونیک» است. مثل موسیقی سنتی مان. حالا گیرم یک گروه آن را اجرا کنند. خوب، مجموعه‌ی این ویژگی‌هاست که ارحام را ارحام می‌کند. حالا اگر یک نفر بیاید و فقط لهجه‌ی ارحام را تقلید کند، یا فیگورهایش را، این ارحام نمی‌شود.

ارحام بدون انتقاد از مسائل روز و بدبیه‌پردازی و حاضر جوابی، می‌شود شیربی‌یال و دم و اشکم. خود ارحام هم اگر حالا دوباره بیاید روی صحنه و مثلاً دستش باز نباشد که مشکلات روز را مطرح کند و بعضی‌ها را دست بپندازد، باز کارش نمی‌گیرد. بی‌نمک می‌شود. آن وقت دیگر حاضر جوابی‌اش هم بر باد می‌رود. وقتی قرار باشد هی دلواپس این باشد که مبادا به کسی بربخورد، چطور می‌تواند حاضر جوابی کند؟ انتقاد اساساً مایه و پایه‌ی این گونه طنزپردازی‌هاست. مثلاً ببینید اگر قرار باشد عنصر «انتقاد» را از «گل آقا» بگیرند، چی برایش می‌ماند. حالا توی این نوع نمایش بیایند بگویند باید عین نمایشنامه‌ی تصویب شده را اجرا کنید، خوب، این دیگر نمی‌شود. یک نوع نمایش دیگر می‌شود.

نمایشنامه‌هایی هست که باید عیناً همان‌طور که نوشته و تمرین شده است اجرا شود. اما نوع نمایش‌های این تیبی، چنین «بایدی» را بر نمی‌تابد. منحصر به ارحام هم نیست. سیاه‌بازی‌ها همین ویژگی را دارد. این نوع نمایش ممکن است «تئاتر» نباشد،

اما به هر جهت نوعی نمایش مردم‌پسند است که هم ویژگی‌های خودش را دارد، هم ارزش‌های خودش را که بیشتر هم ارزش‌های فولکلوریک است.

کوشان: کمدی ارحام کدام یک از انواع کمدی است؟ کمدی احساساتی، کمدی خلق و خو، کمدی رفتار، کمدی سبک، کمدی روحی، کمدی بقال‌بازی، سیاه‌بازی یا احتمالاً کمدی متعالی؟

اخوت: متعالی! که چه عرض کنم؟ ولی شاید بشود آن را آمیزه‌ای از چهار گونه‌ی اول دانست. ضمن اینکه عناصری از روحی و سیاه‌بازی هم می‌توان در آن یافت.

کوشان: اصولاً به نظر شما مکتب کمدی، یا به قول شما شیوه‌ی نمایش ارحام، نوعی تئاتر سنتی اصفهان است؟

اخوت: نمایش سنتی مکتب اصفهان نه با ارحام شروع و نه - احتمالاً - به او ختم می‌شود. اما شیوه‌ی ارحام آن‌چنان گل‌کرد و متأسفانه از آن تقلید شد که عملاً مترادف شده است با تئاتر سنتی اصفهان.

کوشان: آیا این شیوه امروز در میان علاقه‌مندان به تئاتر جایگاهی دارد؟ اخوت: یک وقت بود که هر کس می‌خواست از موضع روشنفکری تئاتر

معاصر ایران را ارزیابی کند، چوب برمی‌داشت و تئاتر ارحام را دراز می‌کرد. یادم است که هنرمندان تئاتر در یکی از شهرهای

ایران میزگردی در روزنامه اطلاعات تشکیل داده بودند و همین حرف‌ها را زده بودند. اطلاعات با من مصاحبه کرد و نظر

خواست. من هم گفتم خوب این هم یک نوع نمایش است باید در محدوده‌ی خودش ارزیابی شود. در آن محدوده، ارزش‌های

خودش را دارد. آنها هم فقط همین قسمت از مصاحبه را چاپ

کردند و عنوانی هم برایش گذاشتند که «دفاع از ارحام» بود! در حالی که اصلاً قضیه این نبود. نتیجه این شد که آنهایی که مرا می‌شناختند گفتند: مگر تو نمی‌گفتی این‌گونه نمایش‌ها «تئاتر» نیست؟ چه شد حالا شده‌ای مدافع ارحام؟ خلاصه از لاله‌الاله، فقط «لاله» را چاپ کردند و طبعاً حکم کفر ما هم صادر شد! قبلاً هم در جایی نوشته‌ام که من «نمایش» را دقیقاً مترادف «تئاتر» نمی‌دانم. اصلاً شاید در زبان چیزی به عنوان مترادف «به معنای دقیق اصطلاح» نداشته باشیم. تئاتر نوعی از نمایش است.

کار ارحام صدر هم نمایشی بومی و بسیار مردمی و شیرین و جذاب است که حتی شاید بشود گفت فصلی از «فرهنگ» این شهر را می‌سازد. از عوامل تئاتر مثل صحنه و گریم و دکور و غیره و غیره هم استفاده می‌کند. اما چه ضرورتی دارد که برای نامیدن آن، «نمایش» را رها کنیم و از واژه‌ی «تئاتر» استفاده کنیم؟ من که می‌گویم «نمایش ارحام» نمایشی است که هنوز هم می‌توان آن را دید و دو ساعتی لذت برد.

کوشان: اساساً نمایش کم‌دی ارحام می‌تواند سرلوحه‌ی تئاتر کم‌دی اصفهان باشد؟

اخوت: معروف‌ترین نمونه چرا، ولی «سرلوحه» نه. فرهمند و حاج عبدالغفارش از یادتان رفته؟

کوشان: مقصودم از نظر تاریخی نیست. از لحاظ تأثیرگذاری می‌گویم. اخوت: نمی‌دانم.

کوشان: آیا می‌توانید یک تعریف جامع از این نوع نمایش بدهید؟

اخوت: شاید با توجه به آن «ویژگی»هایی که عرض کردم، بشود یک

تعریفی، باری به هر جهت، دست و پا کرد. مثلاً این که: این نوع نمایش عبارت است از نوعی نمایش خنده‌دار و انتقادی مبتنی بر حاضر جوابی و بدیهه‌پردازی که عمدتاً حول یک شخصیت مرکزی شکل می‌گیرد. یک همچو چیزی مثلاً.

کوشان: تا آنجا که ما می‌دانیم خود ارحام معتقد است که سبک و شیوه‌ی تئاتر او کم‌دی - انتقادی است، و او این سبک و شیوه را با پنجاه سال تجربه و کار مداوم در صحنه با کمک هنرمندان ارزنده‌ی تئاتر اصفهان، ناصر فرهمند، محمد میرزا رفیعی، مهدی ممیزان، امین خندان و علی محمد رجایی که در بهبود این نوع تئاتر او را یاری کرده‌اند، احیا و پویا کرده است. ما هم خوب یادمان است که مردم نیز از این نوع نمایش بسیار استقبال می‌کردند. به طوری که هر کدام از این نمایش‌ها شش تا هشت ماه بر روی صحنه بود. در این نمایش‌ها ارحام اغلب در نقش «نوکر» از همان آغاز با تمسخر و نیش و کنایه از مسایل خانواده و جامعه انتقاد می‌کرد. می‌توان گفت از میان بذله‌های فی‌البداهه‌ی صحنه بود که این نوع کم‌دی جوشید و شکل گرفت و شد کم‌دی ارحام. کم‌دی ارحام همیشه هدفی هجوآمیز و اخلاقی داشت و نابخردی‌ها را با نکته‌گیری‌های بُرنده به باد تمسخر می‌گرفت. موقعیت‌ها در این نوع کم‌دی همیشه بر حادثه‌آفرینی‌ها، نیرنگ‌ها، آز و طمع و ریاها بنا می‌شد که آدم‌های زرنگ برای ساده‌دلان خوش‌باور به وجود می‌آوردند.

می‌خواهم بگویم که مردم ایران در سال‌های ۵۵ تا ۵۷ ارحام را به عنوان یک کم‌دین مشهور، کاملاً می‌شناختند و برای دیدن

برنامه‌های او و خرید و بلیت صف می‌بستند.

در واقع ارحام این اواخر با تسلط بیشتر در بذله‌گویی و حاضر جوابی و به کارگیری شکل‌های ظریف‌تر کمدی اخلاقی، برنامه‌های سرگرم‌کننده‌ی مناسبی را اجرا می‌کرد.

همان‌طور که می‌دانید، و خودتان هم گفتید، تکیه کمدی ارحام بر زبان و بذله‌گویی و تکه‌پرانی بنا شده بود و ارحام بسیار می‌کوشید تا با یک کمدی واقعی و با طراوت و متعالی، خنده‌ای اندیشمندانه در تماشاگر برانگیزاند. حالا شما فکر می‌کنید نمایش کمدی ارحام در صحنه‌ی تئاتر اصفهان دوام و قوام پیدا خواهد کرد یا خیر؟... و اساساً به نظر شما دنباله‌روهای نمایش کمدی ارحام باید چه تمهیداتی به کار گیرند تا این کمدی دچار انحطاط و ابتدال نگردد و به لوده‌بازی احساساتی تمایل نشان ندهد؟

**اخوت:** فرمایشات شما صحیح، آن قسمتش که مربوط به سوابق امر و همکاران ارحام و استقبال تماشاگران و اینها بود که البته کاملاً صحیح است. ما هم یادمان است. هنوز هم نه تنها اصفهانی‌ها بلکه خیلی از مردم ایران، ارحام را فراموش نکرده‌اند و این خیلی مهم است که کسی ۲۰ سال روی صحنه نباشد، و مردم هنوز او را به یاد داشته باشند. چون خصیصه‌ی این‌گونه سرگرمی‌ها این است که وقتی چند سال روی صحنه یا روی پرده نبودی، از خاطر مردم هم فراموش می‌شوی. حالا معلوم می‌شود که ارحام یک، چیزی بیش از «سرگرمی» روزمره بوده است که هنوز او را به جا می‌آورند و من مطمئنم اگر همین حالا باز تئاتر بگذارد، همه هجوم می‌آورند. اینها همه درست، اما آن «متعالی» را که شما

فرمودید، باید دید مقصود چیست؟ یا مثلاً آن «خنده‌ی اندیشمندان» شاید چندان اندیشمندان هم نباشد. راجع به دنباله‌روها هم، من اصلاً خیال می‌کنم خود دنباله‌روی انحطاط و ابتذال است. ربطی به اینکه دنباله‌روها چه کار بکنند و چه کار نکنند تا.... ندارد.

کوشان: برای آنکه یک تئاتر بومی داشته باشیم چه باید بکنیم. اخوت: دارم کم‌کم شرمنده می‌شوم. چون باز هم باید بگویم نمی‌دانم. اصلاً «تئاتر بومی» را نمی‌دانم چیست.

کوشان: تئاتری که «تئاتر» باشد، یعنی با ضوابط این هنر، به قول شما، غربی منطبق باشد، اما در عین حال ریشه‌ی بومی هم داشته باشد. اینجایی باشد.

اخوت: به‌نظرم اساساً «هنر» نمی‌تواند «بومی» نباشد. همان‌طور که نمی‌تواند در عین حال «جهانی» نباشد. «هنر» اصولاً بومی و جهانی است. هر هنری. تئاتر هم همین‌طور. هنر، موضوع بومی را جهانی می‌کند. برای اینکه بیش از این پرگویی نکنم مثال می‌زنم: سینمای پاراجانف یک سینمای بومی و جهانی‌ست. نمونه‌ی ایرانی‌اش هم «رنگ انار». شیوه شیوه‌ی پاراجانف است، اما ایرانی شده است. یا داستان‌های «مارکز» و «فونتس» و «رولفو» که آمریکای لاتینی‌ست و جهانی‌ست. یا «فاکنر» که آمریکایی‌ست و جهانی‌ست. یا شعر «نرودا» یا «کافکا» یا «بونوئل» یا «میلان کوندرا».

اما یک وقتی است که مثلاً در سینما فقط داستان ایرانی‌ست. داستان ایرانی‌ست اما شیوه‌ی پرداخت آن مثلاً «وسترن» است. نه

اینکه اسب و گاو و هفت تیرکش‌ها را داشته باشد. نمی‌دانم چطوری بگویم. بلد نیستم. بدتر از همه اینکه بخواهم با عناصر به اصطلاح بومی تمام مسائل بشری را حل و فصل کنیم! آن دیگر واقعاً مضحک است. مضحکه است. با دف و «حرکات موزون» محلی و صحنه‌پردازی و هو کشیدن و تقالی، بخواهیم «انسان» و مسایل جهانی او را مطرح کنیم. این «جهانی» نمی‌شود. عرض کردم، نمی‌دانم.

کوشان: باز هم یک سؤال از پیش تنظیم شده: آیا امروز تئاتر می‌تواند پاسخگوی مسائل جامعه باشد؟

اخوت: انگار بد نشد که من اول فرصت ندادم که شما - پرسش‌های از «پیش تنظیم شده» را مطرح کنید! پاسخ دادن به این پرسش‌ها برای من خیلی سخت است. من فقط این را می‌دانم که «هنر» به قول شما، «پاسخگوی مسائل جامعه» است. هنر که سرگرمی یا تفنن نیست؟ هست؟ یا شاید بعضی‌ها خیال می‌کنند هنر مال «اوقات فراغت» است؟ اما هنر «وسیله»ی طرح «مسایل جامعه» یا وسیله‌ی پاسخ دادن به مسائل جامعه هم نیست. من این‌طور فکر می‌کنم. هنر اگر وسیله باشد، وقتی کارمان را با آن انجام دادیم دیگر باید کنارش بگذاریم. آن وقت دیگر خیلی که ارزش داشته باشد، می‌شود یک یادگاری!

البته این هم هست که بعضی‌ها می‌گویند برخی از «مسائل»، مسائل همیشگی بشری‌ست و هنری که از آن مایه می‌گیرد هیچ وقت وجه هنری خود را که از همان مسائل همیشگی و ابدی و ازلی سرچشمه می‌گیرد از دست نمی‌دهد. من چون عقلم به

مسایل ازلی و ابدی قد نمی دهد، در این مورد هم چیزی نمی دانم.

کوشان : خوب، پس چه کار باید کرد؟

اخوت : مسائل تئاتر شهرمان را که حل کردیم، بقیه را بگذاریم برای دیگران.

کوشان : نه من هنوز سؤال‌هایم تمام نشده. می‌خواهم پیرسم شما فکر

می‌کنید چه کسانی می‌توانند در شکل‌گیری و سر و سامان دادن به

گروه‌های تئاتر نقش عمده و سازنده‌ای داشته باشند؟

اخوت : تئاتر یک فعالیت هنری و فرهنگی پر هزینه و کم درآمد است. من

می‌گویم یک «هنر گران قیمت» که هم به بار معنوی و هم به بار

مادی آن اشاره کرده باشم. اگر قرار باشد این هنر بخواهد از لحاظ

مادی روی پای خودش بایستد، باید بهای هر بلیت آن مثلاً سه

چهار هزار تومان باشد تا بتواند هزینه‌های مربوط به گروه اجرا،

مکان، عوامل فنی، خدمات را در طول مدت تمرین و اجرا تأمین

کند. حالا فکر می‌کنید اولاً چند نفر حاضرند برای یک شب

تماشای تئاتر چنین پولی خرج کنند؟ و فکر می‌کنید کدام گروه

تئاتری می‌تواند نمایشی را ببرد روی صحنه که بشود بلیتی با این

قیمت برایش فروخت؟ بعضی‌ها می‌گویند اگر نویسنده،

کارگردان، هنرپیشه، دکوراتور، آهنگ‌ساز، طراح صحنه، طراح

لباس داشتیم، می‌شد بلیت‌هایی با چنان قیمت‌هایی هم فروخت.

اما در مقابل کسانی هم می‌گویند اگر درآمد تئاتر کفاف زندگی

هنرمند را می‌داد ما همچنان هنرمندهایی می‌داشتیم. چیزی شبیه

این پرسش که مرغ زودتر به دنیا آمد یا تخم مرغ!

بنابراین راهی نیست جز حمایت نهادهایی که امکانات مالی

فراوان دارند. چه بخش خصوصی شرکت‌ها و کارخانه‌ها و... چه



بخش عمومی شهرداری‌ها و چه بخش دولتی. این به‌نظرم پاسخ پرسش شماست که فرمودید چه کسانی...  
کوشان: نه! من مقصودم مسائل مالی نبود. نقش تحصیل کرده‌های رشته‌ی تئاتر در اینجا چیست؟ کسانی مثل پرویز ممنون و علی رفیعی که هر دو تا هم اصفهانی هستند.  
اخوت: بله! خدمت هر دو ارادت دارم. رفیعی که حالا هم در ایران یعنی در اصفهان ساکن است. ولی چرا کار تئاتر نمی‌کند؟ این سؤال را هم باید از خودمان پرسیم که...  
کوشان: شما بهتر از من می‌دانید که در اصفهان نه نمایشنامه‌نویس، نه کارگردان، نه طراح، نه منتقد، نه سالن تئاتر، نه تهیه‌کننده، نه عوامل فنی داریم که بتوانند در جایی، محلی دور هم جمع بشوند و به اتفاق بازیگران نمایشی را به‌روی صحنه ببرند. در حالی که این نوع امکانات همیشه در اختیار تهرانی‌ها بوده و هست. متأسفانه باید عرض کنم چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب، به تئاتر شهرستان‌ها چندان که شایسته‌ی آن بوده‌اند اهمیت داده نشده. اما با این همه ضعف و کمبود و بی‌توجهی و بی‌مهری، هنرمندان عاشق تئاتر در شهرستان‌ها صمیمانه می‌کوشند و نمایشنامه می‌نویسند، کارگردانی می‌کنند، طراحی می‌کنند و بقیه عوامل فنی و تولیدی دیگر را هم یک‌جوری فراهم می‌کنند، به امید آنکه به آنها توجه بشود. خوب، با این وضعیتی که تئاتر شهرستان‌ها دارد، تئاتر اصفهان با بیش از صد سال سابقه‌ی تاریخی چه بر سرش می‌آید؟  
اخوت: ببینید... ما یا یک جامعه‌ی امروزی هستیم یا نیستیم. اگر نیستیم

که باید دور تئاتر را که به نظر من قطعاً یک هنر مدرن است خط بکشیم. آن وقت، بله می‌شود با نمایش‌های بومی که همه را می‌خداند، دلخوش باشیم. این‌گونه نمایش‌ها هم چندان نیازمند آن تحصیل‌کرده‌هایی که شما فرمودید نیست. کدام یک از هنر پیشه‌ها یا کارگردان‌ها یا نویسندگان آن‌گونه نمایش‌ها تحصیل کرده‌ی رشته‌ی تئاتر بودند؟

صاف و پوست‌کنده بگوییم: برای داشتن «تئاتر» تمام راه‌ها به «رم» ختم می‌شود. یعنی به شهرداری‌ها و وزارت فرهنگ و ارشاد و دانشگاه و.

قبل از انقلاب هم وزارت فرهنگ و هنر سابق بود که آمد هنرمندان جوان را عملاً استخدام کرد و امکان کار را برایشان فراهم کرد. گویا خودتان هم یکی از آنها بودید؟ نبودید؟ البته اینجا چند تا اگر و اما هم هست که فعلاً کاری به آن نداریم، چون اصلاً چنین قرار نیست.

کوشان: اتفاقاً رسیدیم به سؤالی که من می‌خواستم بپرسم! چرا گروه‌های تئاتری که سابقه‌ای در گروه تئاتر فرهنگ و هنر اصفهان و همچنین در کارگاه نمایش مرکز فرهنگی اصفهان داشتند، بعد از انقلاب کمتر در صحنه‌ی تئاتر ظاهر شدند؟ همیشه تئاتر جوان اصفهان پیشرو و پیش‌تاز بود. علتش را در چه می‌بینید؟

اخرت: قبل از اینکه به این جمله‌ی آخر برسید در فکر بودم که چرا دارید اینها را از من می‌پرسید. اینها سؤال‌های خود من هم هست. اما این آخر کار که می‌پرسید «علتش را در چه می‌بینی؟» عرض می‌کنم: علتش این است که دیگر آن راه و رسم کنار گذاشته شده

است. آن وقت رسم این بود که فلان نویسنده یا کارگردان طرح یا نمایشنامه‌اش را به میان می‌گذاشت. سازمان‌های مربوط هم کمکش می‌کردند تا کارش را شروع کند. هزینه‌ها و مکان تمرین و امکانات هم در اختیارش بود، کمابیش. هر کسی هم که از راه می‌رسید نمی‌خواست نمایش را «بازبینی» و «تصویب» کند. کارشناس‌های تئاتر هم اصلاً شغل و کارشان این بود که ببینند تئاتر کار کنند. حقوق می‌گرفتند برای این کار. درس این کار را هم خوانده بودند. قرار نبود تئاتر جوری باشد که سلیقه‌ی مردم را ارضاء کند. قرار بود سلیقه‌ی مردم را تربیت کند. حالا چقدر از اینها واقعاً انجام می‌شد و چقدرش فقط شعار بود، بماند. خلاصه کنم: این تنگناها، همراه با نبود امکانات و پشتوانه‌ی مالی بخش عمومی و دولتی باعث شده آن بازیگران باتجربه و ماهر پا پس بکشند. تازه کسی هم به فکر آنها نیست. بگذارید با یک لطیفه این گفت و گوی دراز و خسته‌کننده را به پایان ببریم.

می‌گفتند یک وقتی در یکی از این تئاترهای لاله‌زاری آمدند یک نمایش «درام» گذاشتند. ولی چون که هنرپیشه‌هایشان محدود بود، از همان هنرپیشه‌هایی که همیشه «کمدی» بازی می‌کردند، استفاده کردند. نتیجه این شد که هر چه این هنرپیشه‌ها می‌خواستند اشک تماشاچی را در بیاورند، تماشاچی که آنها را از قبل می‌شناخت بیشتر قهقهه سر می‌داد. کار به جایی رسید که پرده را انداختند و کارگردان آمد جلوی صحنه و گفت: «تماشاگران ارجمند! این نمایش صد در صد درام است. کمدی نیست»، بحث جدی است، نخندید!

## تجلی تئاتر در حافظه تاریخی: منصور کوشان

ناصر کوشان: بگویید چه شد که به نمایشنامه‌نویسی پرداختید؟  
منصور کوشان: در حالی که آخرین سال دهه‌ی پنجم حیاتم را پشت سر می‌گذارم، به‌خصوص که نزدیک به بیست سال هم از فضای تئاتر و نوشتن نمایشنامه دور بوده‌ام، به نظر کمی سخت می‌شود پاسخ داد و به یاد آورد چه عواملی سبب‌ساز گرایش من به نمایشنامه‌نویسی و بعد به تئاتر به‌طور کلی شد.

در یک نگاه کلی، مردم اصفهان با تئاتر بیگانه نیستند. اصفهان یکی از معدود شهرهای ایران است که تالارهای نمایش داشته است و همیشه نقش تئاتر در آن زنده بود. به‌خصوص در دوران کودکی و نوجوانی من. اجازه بدهید در گفت و گویمان سال‌های بعد از انقلاب را کنار بگذاریم،

که هر چه داشته‌ایم، به یقین تئاتر به هیچ وجه نداشته‌ایم. من از سه فضای ویژه برای گرایش به تئاتر برخوردار بوده‌ام. فضای نخست، خانواده است. بدیهی است که من با توجه به گرایش تو، برادرم، به تئاتر، نگاه ویژه‌ای پیدا کنم و بیشتر کنجکاو بشوم. فضای دوم، مدرسه بود. در مدرسه‌ی ما به‌طور جدی گروهی تئاتر تمرین می‌کردند و یادم هست یکی از لال‌بازی‌های گوهر مُراد یا غلام‌حسین ساعدی بازی شد. پس از آنجا که آن‌ها نیز خیلی جدی به تئاتر می‌پرداختند و جنبه‌ی سرگرمی و وقت‌گذرانی برایشان نداشت، من کنجکاو‌ی‌ام دوچندان شد. می‌ماند فضای سوم. فضای سوم که بیشترین نقش را از نظر ساختار ذهنی و شکل گرفتن من از نگاه و گرایشم به تئاتر دارد حلقه‌ی تشکیل دهنده‌ی جُنگ اصفهان است. می‌دانید که در هر شماره‌ی جنگ اصفهان کم و بیش یک نمایشنامه ترجمه و چاپ می‌شد. از طرف دیگر هم ابوالحسن نجفی که نقش ویژه‌ای در تشکیل جنگ اصفهان داشت و بیشترین سهم را در نگاه و راه آن به عهده داشت، چندین نمایشنامه ترجمه کرده بود. پس در اینجا هم عنصر تئاتر وجود داشت و به یک معنا کافی بود تا کسی را که استعدادی و یا علاقه‌ای داشت، به سوی آن سوق دهد. بنابراین مجموع این عوامل سبب شد که من به سوی تئاتر، آن هم نه بازیگری، کارگردانی و... عوامل دیگر که به سوی نمایشنامه‌نویسی گرایش پیدا کنم. در واقع به‌طور جدی از کلاس نهم

سیاه‌مشق‌هایی در شعر و داستان داشتم و کلمه برایم  
قداست پیدا کرده بود که البته شناخت و اشراف به آن  
نداشتم اما می‌دانستم از هر چیزی بیشتر مرا جذب می‌کند.  
این جنبه‌ی شکوهمند نوشتن نمایشنامه را بخوبی به‌خاطر  
دارم و لذت نخستین نوشته‌ام را هنوز در خود حفظ کرده‌ام.  
من در شعر و داستان، تلاش‌هایی کردم، اما گاهی این هر دو،  
به‌دلیل جوانی و بی‌تجربگی من، در هم ادغام می‌شدند و  
متنی مغشوش ایجاد می‌کردند که نه شعر بود و نه داستان. نه  
زبان آن را داشت و نه زبان این را. در فرم و ساخت هم که  
به‌نظر طبیعی بود که ناهمگون و ضعیف باشد. تا اینکه یک  
روز، چیزی ذهنم را می‌خلید و احساساتم را برمی‌انگیخت  
که نمی‌دانستم چیست، و هنوز هم گاهی نمی‌دانم چیست،  
آرام آرام تصاویر و اشکالی از یک نمایش را پیش‌روی من  
گذاشت که می‌دیدم شعر ناسروده‌ام از زبان شخصیتی گفته  
می‌شود و داستان نانوخته‌ام، در چارچوب وقایعی و میان  
آدم‌هایی پرورانده می‌شود. قلم و کاغذ برداشتم و  
هیجان‌زده و در عین حال هراسان، شروع به نوشتن کردم.  
آن متن را هنوز هم دارم. ممکن است بسیار ضعیف باشد اما  
برای من بسیار دوست‌داشتنی است. همان متن سبب شد که  
نوشتن نمایشنامه را جدی بگیرم، آن را ادامه بدهم و همه‌ی  
زندگی‌ام تئاتر شود. چنانچه دومین نمایشنامه‌ام، الف، لام،  
میم، هم امروز شاید یکی از موجزترین و شکیل‌ترین  
نمایشنامه‌های نوشته شده در دهه‌ی پنجاه است. البته

فضای نو سال‌های ۵۰ را که من نمایشنامه می‌نوشتیم و خودم یا دیگران آن را اجرا می‌کردیم، نمی‌توان نادیده گرفت. این فضای نو و در واقع تجربی را جامعه‌ی ایران مدیون فعالیت سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران و جشن هنر بود. در پرتو همین سازمان بود که وزارت فرهنگ و هنر هم تکانی - اگر چه خیلی کوچک و گذرا - به خود داد و در تالارهای تئاتر را به روی نمایشنامه‌های اندکی متفاوت و اجراهای غیرسنتی گشود. پس به اتکای سازمان رادیو و تلویزیون ملی، مرکز اصفهان بعدها مرکز فرهنگی رادیو و تلویزیون ملی را تأسیس کرد، و افرادی مثل من که نمی‌توانستند در چارچوب پوسیده و بسته و سنتی تئاتر وزارت فرهنگ و هنر فعالیت کنند، امکان تجربه یافتند. چون که نمایشنامه‌نویس مدرن بویژه نمی‌تواند به دور از تجربه‌ی عملی تئاتر - صحنه و اجرا - چنان که لازم است موفق باشد.

ناصر گوشان: همان‌طور که اشاره کردید بیشتر نمایشنامه‌هایتان در مرکز فرهنگی اصفهان اجرا شده، این مرکز چه ویژگی‌هایی داشت؟

منصور گوشان: نخستین و دومین نمایشنامه‌ی من در بیرون از این مرکز اجرا شد، در واقع آن زمان هنوز مرکز فرهنگی تأسیس نشده بود، اولی در تالار نمایش دبیرستان صائب، نمایشنامه‌ای بود با نام «تصویر ذهن من ابوالهول» که با نام تصویر من اجرا شد و دومی با نام «ساعت کوبنده چیست؟ ساعت کوبنده» در تالار

پهلوی دانشگاه اصفهان اجرا شد. هر دو نمایش هم با مشکلاتی روبه‌رو شد که ناگزیر به تعطیلی آن انجامید اگر چه همچنان تالار از تماشاگران پر می‌شد. اما در واقع نقش مرکز فرهنگی در اصفهان و حتی ایران، نقش بسیار مهم و سازنده‌ای بود. نخستین ویژگی این مرکز در شکستن الگوی تئاتر به‌طور کلی بود. چرا که جوانان علاقه‌مند به تئاتر این شهر، که کم هم نبودند، خیال می‌کردند تئاتر یا روحی و بدیهه‌سازی از نوع ارحام صدر است یا تئاتر کلیشه‌ای و یک بعدی و آن هم بیشتر کمیک از نوع فرهنگ و هنر.

مرکز فرهنگی با توجه به متولیان‌ی که آب‌سخورشان تئاتر جهان یعنی جشن هنر شیراز بود این تابو را شکستند و به تئاتر این هنر اصیل و مهم که تاریخی دیرینه دارد و در آن ویژگی متن، یعنی نمایشنامه و زبان اجرا، مهم‌ترین حرف را می‌زند، نگاه کردند. این ویژگی به واقع ناشناخته مانده بود و کمتر کسی از آن اطلاع داشت، و بدون اغراق هر روز نمایشنامه‌ای در دبیرستان‌ها اجرا می‌شد براساس اجراهای تئاتر ارحام صدر. خوب، این شکست. به دنبال این شکست، بدیهی است که تحولی پیش بیاید. این تحول البته در گرو اندیشه‌ی صحیح و دانش و آگاهی گروهی است که به دنبال آن شکست می‌آیند. به نظر می‌رسد جامعه‌ی اصفهان این اقبال را داشت که آدم‌های جدی و با دانش به سراغ این مرکز آمدند و در آن از همان آغاز نفسی را دمیدند



که به سختی می‌شد دیگر رو به ابتدال بردش. ویژگی دیگرش این بود که در این مرکز فرهنگی، هنرجو یا بازیگر در کنار آموزش و یا تمرین برای اجرای یک نمایشنامه، ناگزیر به تمرین‌های بدنی و تمرین‌های ذهنی بود. لازم بود که کتاب بخواند. اصولاً اهل مطالعه شود. در کلاس‌ها فقط از تئاتر و اصول و قواعد آن صحبت نمی‌شد. از شعر، داستان، نقاشی، موسیقی، رقص و همه‌ی هنرها بحث می‌شد و هنرجو یا بازیگر موظف بود روی آن‌ها کار کند و تجزیه و تحلیل خود را بیاورد. برای همین تا آنجا که به‌خاطر دارم هر هنرجویی از این مرکز که البته به صورت پاره‌وقت به اصطلاح اوقات فراغت‌ش را در این مرکز گذرانده بود، با رتبه‌ی بالا در دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران و یا دانشکده‌ی دراماتیک وزارت فرهنگ و هنر قبول و پذیرفته شد و در سال‌های بعد نقش مهمی را در شکل‌گیری تئاتر ایران بازی کرد. خود من، از تجربه‌های فراوانم در این مرکز به عنوان نویسنده، طراح، کارگردان و یا مدرس در سال‌های ۵۷-۵۴ که در تهران بودم و با روزنامه‌ها و چند مجله‌ی هفتگی و ماهنامه همکاری می‌کردم، فراوان سود بردم.

ناصر کوشان: ما در داستان‌نویسی و شعر، نویسندگانی داریم که اصفهانی‌اند و بنام، مثل هوشنگ گلشیری، محمد کلباسی، محمد حقوقی، و حتی خود شما. اما متأسفانه در نمایشنامه‌نویسی نویسنده نداریم و یا اگر هم داریم

چندان معروف نیستند و یا کاری از ایشان نخوانده‌ایم و ندیده‌ایم؟

منصور کوشان: به نظر می‌رسد اصفهان یکی از مطرح‌ترین استان‌های ایران در زمینه‌ی ارائه‌ی چهره‌های فرهنگی و ادبی باشد. این البته باز می‌گردد به چند عامل مهم. یکی حضور آرامنه که به خودی خود فرهنگ اروپایی با خودشان همراه داشتند. دیگری حضور یهودی‌ها. دیگری به دلیل کمتر پراکنده شدن و آواره گشتن مردم. به نظر می‌رسد جز چند سال دوری شاه‌سلطان حسین و حضور محمد افغان و اشرف افغان، در بقیدی تاریخ، اصفهان کمتر از دیگر شهرها دچار آسیب‌های عمیق و سوختگی کامل شده باشد. البته، نعمت عظیم روستاهای اطرافش را نمی‌توان فراموش کرد. در یک کلام، اصفهان شهری است ثروتمند و بدیهی است که مردم آن، در یک نگاه کلی، همه در رفاه نسبی باشند. پس پرداختن به فرهنگ و هنر و ادب از مردم این شهر دور از انتظار نیست. چرا که بدون رفاه نسبی نمی‌توان به فرهنگ و ادب و هنر پرداخت. از طرف دیگر، البته مصایب و آلام خود را داشته است که آفرینشگران توانسته‌اند از آن بهره ببرند. چنانچه دوره‌ی صفویه می‌تواند بهترین نماد تاریخی برای این شهر باشد. از طرفی، مرکز ثقل تبلور فرهنگ در چهارچوب مذهب که خواه ناخواه از آن فراتر می‌رود. و از طرف دیگر، چهره‌ی خشن و مستبد دوره‌ی عباسی در لباس قزلباش و چگین‌ها. پس اصفهان، از هر نظر، آمادگی

رشد و بالندگی فرهنگی داشته است. تضاد درون جامعه این تبلور اندیشگی را ایجاد کرده است. پس نه تنها شاعر و نویسنده و نقاش و مجسمه‌ساز و موسیقی‌دان دارد. که نمایشنامه‌نویس و بازیگر و کارگردان و دیگر دست‌اندرکاران تئاتر را هم به نسبت شهرهای دیگر داشته و دارد. اما به قول شما ناشناخته‌اند و به قول من، از شهر و دیار خود فراری. چنانچه در همین روزگار افراد زیادی در تهران و یا جاهای دیگر در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کنند. شاید بد نیست که همین جا یادآوری کنم که در ادبیات معاصر یا مدرن، از بعد از جمال‌زاده که خود اصفهانی بود، تا امروز چهره‌های درخشان بسیاری اصفهانی بوده‌اند. البته این هیچ مزیتی بر دیگران نیست. اما حالا که این بحث پیش آمد بد نیست به دور از تعصب مطرح شوند. چنانچه در داستان تقی مدرسی و بهرام صادقی یا در شعر سیاوش کسراییی یا در نمایشنامه‌نویسی مصطفی رحیمی. البته مثال‌های من همه پیرامون نسل اول بود، اما از نسل دوم و نسل سوم هم زیادند اصفهانی‌های فرهنگی و مطرح در ادبیات و هنر. شاید بد نباشد که همین جا از علت فرار این چهره‌ها از شهر اصفهان یاد بکنیم که در آن پاسخ شما نیز مستتر است بویژه در مورد نمایشنامه‌نویسی.

اجازه بدهید حرف را با یک مثال شروع بکنم. فکر کنید امروز یک نفر، یک آرشیوتکت، یک مهندس طراح

ساختمان، که از ذوق هنری و شعور آفرینش برخوردار است و کارش را هم خوب بلد است، وارد اصفهان بشود و بخواهد برود به بازار کاشیکارها یا قلم‌زن‌ها یا قلم‌کارها و بخواهد در کار آنها نوگرایی کند. در نزد آن استادکار ذهن بسته‌ی نیم‌زنده، این مهندس یا این طراح چیزی در حد کفر گفته است و از نظر آن استادکاران، دست زدن به یک چنین عملی، ساخت یک بشقاب نقره و قلم‌زنی آن با طرحی نو یا ساخت یک کتیبه‌ی کاشی با طرح‌های آبستره و یا ساخت قالبی برای طرح نو روی پارچه‌های قلم‌کار عملی در حد کن‌فیکن شدن است. حال، وقتی چنین تعصبی در بازار کار فنی هنری اصفهان وجود دارد، فکر کنید چه قشقرقی به پا می‌شود! یا تصور کنید می‌خواستید یک اجرای خیلی جدی از یک نمایشنامه‌ی جدی را ببرید روی صحنه‌ی تئاتر ارحام‌صدر، خوب، این هم از نظر دست‌اندرکاران تئاتر ارحام‌صدر، حرکتی توهین‌آمیز بود و هم از طرف تماشاگران. پس تعجبی نیست اگر نویسندگان و شاعران و نمایشنامه‌نویسان در اصفهان ماندگار نمی‌شوند یا شما و دیگران کمتر آنها را می‌شناسید و یا به‌روایت دیگر احساس می‌کنید با کمبود نمایشنامه‌نویس روبه‌روید. از خودتان پرسیده‌اید تئاتر ارحام‌صدر طی فعالیت دست‌کم سی ساله‌اش که من خبر دارم، چه چهره‌ای در یکی از زمینه‌های تئاتر به جامعه‌ی اصفهان ارائه داده است؟ کی به این شهر کمک کرده است؟ هیچ کجا و در هیچ شرایطی.

برعکس اگر هم چراغی جایی می‌خواسته روشن شود در همان کور سویی، آن را خاموش کرده است. چرا؟ به همان علت که عرض کردم. راحت‌طلبی و مقتصد بودن. مبادا گروهی دیگر پا بگیرد و برای گروه ارحام موی دماغ یا رقیب شود و این گروه مجبور شود بیشتر کار کند و کمتر درآمد داشته باشد.

ناصر کوشان: آیا امروز تئاتر می‌تواند پاسخ‌گوی مسائل جامعه باشد؟ منصور کوشان: تاریخ نشان داده است که تئاتر از همان دوران پیش از یونان تا امروز، همیشه بهترین پاسخ‌گوی نیازهای اجتماعی بوده است و نه تنها بهترین که کامل‌ترین. شما در تئاتر با مجموعه‌ای از هنر روبه‌رو می‌شوید. شما در تالار تماشای نمایش که بنشینید، انگار در تالار موسیقی هم نشسته‌اید، انگار در یک شب شعر نشسته‌اید، در یک قصه‌خوانی. تئاتر نه تنها پاسخ‌گوی مسائل اجتماعی است که از آن مهمتر پاسخ‌گوی نیازهای انسانی است. هنرها همه نیاز روحی بشر است و هر کدام به سهم خود گوشه‌ای از نیاز را پر می‌کنند. تئاتر در این میان سهم بیشتری دارد. برای همین هم هنر تئاتر از همه‌ی آن‌ها نه تنها سخت‌تر است که حساس‌تر است. روی همین اصل هم هست که هرگاه ما با خفقان فرهنگی روبه‌رو بوده‌ایم تئاتر از همه بیشتر مورد ستم قرار گرفته است. چرا که شما هر نمایشنامه‌ای روی صحنه ببرید، مال هر دوره و هر ملتی باشد، در شب اجرا، در برابر تماشاگرش، تفسیری به روز پیدا می‌کند. البته

فراموش نکنیم که حرف ما پیرامون تئاتر حرفه‌ای و اجرای خوب و موفق است. بنابراین به تعریف دیگر، تئاتر نماد دموکراسی است. در هر جامعه‌ای تئاتر بالیده بود، بدانید آزادی بیان و اندیشه وجود دارد. تئاتر با سینما تفاوت دارد. سینما به هر حال قابل کنترل و مرده است. روی همین اصل حکام جوامع تحت ستم، بیشتر به سینما یارانه می‌دهند تا به تئاتر. تا آنجا که بتوانند از سهم تئاتر می‌گیرند و به سینما می‌دهند. تلاش می‌کنند چهره‌های موفق تئاتر را به سینما ببرند. در این شکل، همه چیز را در کنترل خود درآورده‌اند. دیگر نفس بازیگر، نفس نویسنده، به تماشاگر، به مخاطب نمی‌خورد.

ناصر کوشان : چه کنیم که تئاتر مان هویت ایرانی داشته باشد؟

منصور کوشان : اگر تلاش کنیم که تئاتر داشته باشیم، یقین داشته باشید تئاتری با هویت ایرانی پیدا خواهیم کرد. یکی از مشکلات بزرگ ما همین است که از همان روز اول می‌خواهیم ره صد ساله را طی کنیم. ما چاره‌ای نداریم جز اینکه ابتدا تئاتر را بشناسیم. این شوخی است که بگوییم تعزیه تئاتر است. هر آداب ما تئاتر است. اگر کسی مثلاً آداب به خاک سپاری یا آداب میت را بخواند، در آن به یقین عناصر نمایشی زیاد می‌بیند. چنانچه مثلاً حتی در بازارهای سنتی ما، آداب بازگشایی و فروش و جلب مشتری وجود دارد که جنبه‌های نمایش آن زیاد است. واقعیت این است که اجرای تئاتر، از آن یونان و بعد اروپا و امریکاست و گریزی

نداریم جز آنکه از آنان یاد بگیریم و به مرور از آن خود را بیرورانیم. پس هر گاه به نسبت جمعیت مان، ۶۰ میلیون نفر، دست کم در هر شب ۶۰ تئاتر به روی صحنه رفت، آن هم نه فقط در تهران یا استان‌های بزرگ که در تمام شهرستان‌ها، آن وقت بیایم به فکر تئاتر خودمان و هویت تئاتر ایرانی باشیم. آن هم به معنای تدوین اصول آن و گرنه همین که این اجراها را داشته باشیم، خود به خود صاحب تئاتر با هویت ایرانی می‌شویم. ما همه ایرانی هستیم و همه به دنبال تئاتر امروز. تئاتر هند و چین و ژاپن هم مقوله‌ی ما نیست. برای پژوهش و تحقیق به کار می‌آید. ما به دنبال تئاتر امروز هستیم، آن هم فارغ از زبان، در همه جا یک حقیقت بیشتر ندارد که به شکل تئاتر تجربی، آزمایشگاهی<sup>۴</sup>، کارگاهی، آیینی اجرا می‌شود و تماشاگران خاص خود را دارد.

ناصر کوشان : برای آنکه یک تئاتر بومی داشته باشیم چه باید بکنیم؟ تئاتری که تئاتر باشد. این جایی باشد. ریشه در آیین و سنت داشته باشد اما موضوعش جهانی باشد. در عین حال شناخت نو و تازه‌ای از انسان، مرد و زن و موقعیت‌شان نشان بدهد.

منصور کوشان : بخش بسیاری از این سؤالتان را در سؤال پیشین پاسخ دادم، اما اینکه تئاتر بومی داشته باشیم، مثل همان مقوله‌ی

۴- یرژی گروتوفسکی ایده‌ی تئاتر آزمایشگاهی را ارائه کرد که به تحقیق و اجرای هنر بازیگری پردازد.

تئاتر شهرستانی است. تئاتر بومی یعنی چه؟ آیا اصلاً به چنین تئاتری نیاز است؟ اگر هست چرا؟ این حرف‌ها، با شرمندگی تمام عرض می‌کنم، تیتراهای آدم‌های غیرتئاتری است که همیشه هم همه جا هستند و قرار است در فلان سمینار سخنرانی کنند. پس ناگزیر تیتری می‌یابند و در پس آن، آن‌چه دلشان می‌خواهد بلغور می‌کنند. در درجه‌ی نخست تئاتر داریم. در درجه‌ی دوم تئاتر ممکن است به زبانی باشد که آن را تشخیص می‌دهند. وقتی من مثلاً به زبان فارسی نمایشنامه‌ای نوشتم، دیگر تمام حرف رادر مقوله‌ی تئاتر بومی یا تئاتر ایرانی یا تئاتر فارسی زده‌ام.

من که قرار نیست اندیشه‌ها و آداب و رسوم و زندگی یک شخصیت ایرلندی یا فلسطینی را به زبان فارسی بنویسم. هر زبانی نویسنده‌ی خود را دارد و آن نویسنده وقتی به زبانی می‌نویسد، خود به خود در همه‌ی آن زبان رسوخ می‌کند و آن را به کار می‌گیرد. زبان که فقط حروف الفبا نیست. میان کلمه‌ی آب در نمایشنامه‌ای در شمال ایران و کلمه‌ی آب در کویر ایران، تفاوت بسیار است که این در کنش و واکنش و در هماهنگی و داد و ستد عناصر نمایشنامه هویت خودش را روشن می‌کند. پس همان‌طور که گفتم، وقتی به تئاتر برسیم، خود به خود به تئاتر ایرانی رسیده‌ایم و وقتی تئاتر ایرانی داشته باشیم دیگر مسئله‌ی قومی و بومی و سنتی و امثال آن منتفی خواهد بود. چرا که حرف و نگرش من



نمی‌تواند منفک از آداب و سنن من باشد و به یقین ریشه در خاک و حیات تاریخی من خواهد داشت. حال چه من حافظه‌ی تاریخی داشته باشم چه نداشته باشم، این حافظه‌ی تاریخی به اشکال گوناگون خودش را در بخش بیشتر زندگی من حفظ کرده است و امروز متجلی است. پس در مرحله‌ی نخست ما باید بکوشیم که تئاتر نو و تازه داشته باشیم. چرا که وقتی تئاتر نو و تازه داشته باشیم، نه تنها شرایط انسانی را در نظر گرفته‌ایم که تمام گذشته را هم، اعم از آداب و رسوم و سنن و آیین به کار گرفته‌ایم و داریم مطرح می‌کنیم. چون هیچ چیز امروز بدون گذشته، نمی‌تواند حیات هنری پیدا کند. هر حرکت یا پندار بی‌ریشه‌ای، پیش از آنکه به ادبیات و هنر برسد می‌میرد، می‌پوسد. پس هرگاه اندیشه و نگرشی وارد ادبیات ما شد یقین داشته باشیم که در جایی از گذشته‌ی ما ریشه داشته است و می‌رود که نهالی نو برافرازد. کدام موضوع انسانی را سراغ دارید که این جایی باشد اما جهانی نباشد، یا بر عکس، کدام موضوع انسانی را سراغ دارید که در گوشه‌ای از جهان طرح شده باشد و امروز به کار ما در اینجا نیاید؟ حرف آخر اینکه از صفت و توصیف و القاب و عناوین بگذریم و بخواهیم که در یک کلام «تئاتر» داشته باشیم. و در تحقق آن بکوشیم.

ناصر کوشان: آیا هنوز هم نمایشنامه می‌نویسید و علاقه‌مندید کار تئاتر بکنید؟

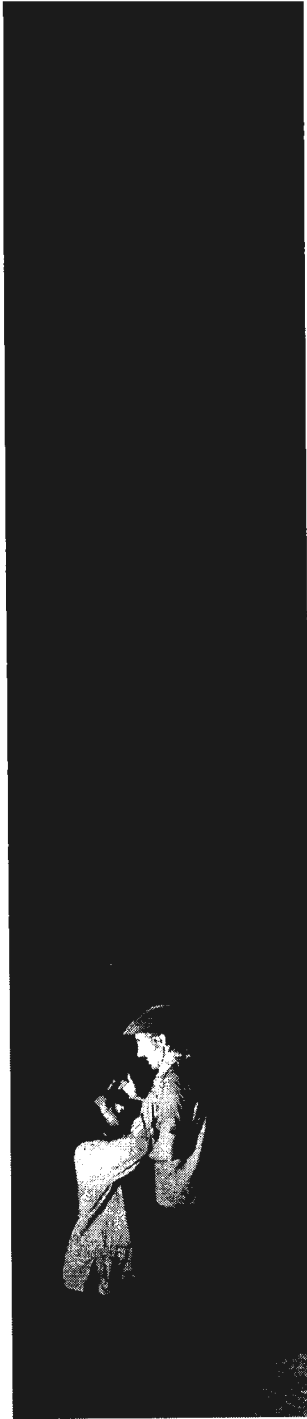
منصور کوشان: آخرین نمایشنامه‌ای که برای صحنه نوشتم در اوج انقلاب سال ۵۷ بود. به طوری که نیمی از آن پیش از انقلاب نوشته شد و نیمی از آن بعد از انقلاب. «میدان مرگ» هم نام دارد. آخرین نمایشنامه‌ی تلویزیونی که نوشتم مربوط می‌شود گمانم به سال ۶۵ با نام «من هستم، اما سیاه» که آقای اسماعیل شنگله کارگردانی کرد. اما بعد از آن دیگر به شکل مستقل نمایشنامه‌ای ننوشته‌ام. اگر چه به شکل‌های گوناگونی خودش را در دیگر آثار من تحمیل می‌کند. چنانچه در رمان‌ها به خصوص صحنه‌های نمایشی و گفت‌وگوهای نمایشی زیاد هست. حتی گاه در داستان‌ها. در اینکه علاقه دارم امروز کار بکنم یا نه، چرا نکنم. من بهترین سال‌های عمرم را صرف آموختن و تجربه‌ی تئاتر کردم. بنابراین شاید بهترین بازده‌ام را بتوانم روزی در فضای تئاتر داشته باشم. امیدوارم این فرصت پیش بیاید و فضایی برای کار آزاد برای همه باشد.

ناصر کوشان: نظرتان درباره‌ی کم‌دی مکتب ارحام چیست؟ و همینطور تئاتر مردمی اصفهان؟

منصور کوشان: آن روحی و بدیهه‌سازی که ارحام صدر بازیگر محوری آن است آن قدر شکل نگرفت که بتواند «مکتب» باشد. اگر مکتب بود، به یقین با ارحام صدر خاموش نمی‌شد و امروز دست کم در گوشه و کنار ایران تداوم داشت و یا اصولی برای آن تدوین شده بود.

تئاتر ارحام صدر در واقع یک تئاتر شخصی و از نوع

روحوضی، بدیهه‌سازی بود. درباره‌ی تئاتر مردمی اصفهان هم، باید عرض کنم من تئاتر غیر مردمی نمی‌شناسم و سراغ ندارم. هر اجرایی با تماشاگرانش کامل می‌شود. این هم از همان تیترها و عنوان‌های بادمجان دورقاب چین‌ها است برای جشنواره‌ها و سمینارها.



۶  
فرجام سخن



### فرجام سخن، لذت حضور

اینک پس از انقلاب شاهد دگرگونی‌هایی در تئاتر هستیم. در سال‌هایی که گذشت تغییر و تحولات عمده‌ای در سطح مدیریت تئاتر در تهران دیده شد، اما این تغییر و تحولات در اصفهان، چندان تأثیرگذار نبود و آن طور که باید انتظارات مردم و همچنین عاشقان تئاتر را برآورده نکرد تا تئاتر را از رکود و سکوت بیرون آورد. تا امروز این تغییر و تحولات مرکز هیچ حاصلی برای مراکز شهرستان‌های ایران و تئاتر اصفهان نداشته است. تئاتری که پیشینه‌ی آن به بیش از یک قرن می‌رسد نیازمند تغییرات اساسی و بنیادی است. توجه به آموزش اعم از کارگردانی و نمایشنامه‌نویسی، بازیگری و استفاده از اساتید تئاتر و هنرمندان با تجربه در همه‌ی زمینه‌ها بخصوص در آموزش، ایجاد گروه‌های تئاتری، برنامه‌ریزی صحیح برای برگزاری جشنواره‌ها، ایجاد سالن‌های نمایش،

ایجاد کارگاه نمایش، قرار دادن امکانات مساوی برای تهران و شهرستان‌ها و همه‌ی گروه‌های تئاتری.

اینها از جمله تغییرات اساسی و مهمی است که می‌تواند تئاتر اصفهان را پویاتر و زنده‌تر ساخته و هنرمندان با امید و دلگرمی به فعالیت در این زمینه روی بیاورند و ما شاهد اجراهایی شایسته و درخشان باشیم همراه با تماشاگرانی فرهیخته و دوستدار تئاتر، فصل نو در تئاتر اصفهان و ایران. برنامه‌های تئاتر در دهه‌ی شصت و هفتاد از نظر تعداد و کمیت توجه را جلب نمی‌کند، چرا که گروه‌های تئاتری هنوز انسجام ندارند و هر از گاهی در نهادهای دولتی، جهاد دانشگاهی، ذوب‌آهن، حوزه‌ی هنری و اداره‌ی ارشاد، جوانان سرشار از شوق و شوریدگی، تئاتری بر روی صحنه می‌آورند و عمده‌ی امکانات کار به گروه‌های محدودی داده می‌شود.

مهمترین فعالیت کارگزاران فرهنگی تئاتر در این چند دهه، برگزاری جشنواره‌ی تئاتر منطقه و استان، جشنواره‌ی تئاتر کارگران، جشنواره‌ی تئاتر دانشجویان کشور، جشنواره‌ی تئاتر گروه‌های انجمن نمایش سراسر کشور، جشنواره‌ی تئاتر سراسری بچه‌های مسجد، جشنواره‌ی تئاتر آشکار است که شوقی در میان جوانان علاقه‌مند به هنر نمایش تا به حال ایجاد کرده است.

این جشنواره‌ها به این دلیل اهمیت دارند که محلی است برای عرضه‌ی کار استعدادهای جوان در نمایشنامه‌نویسی و بازیگری و کارگردانی و نیز تبادل نظر و بحث و گفت‌وگو میان جوانان درباره‌ی تئاتر. با نگاهی به نمایشنامه‌های مذکور درمی‌یابیم که نویسندگان و هنرمندان تئاتر مضامین تازه و جدیدی را که همگام با تحولات

اجتماعی ایران پیدا شده به قالب نمایش درآورده‌اند. مثل مسأله‌ی جنگ، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همان‌طور که مسأله‌ی مهم در زندگی مردم ما بوده، در کار نویسندگان و نمایشگران نیز تأثیر قابل توجهی داشته و بر اساس این مضمون نمایشنامه‌های زیادی در جشنواره‌ها بر روی صحنه آمده است.

نکته‌ی بسیار مهمی که باید ذکر شود این است که هنر نمایش شاخص عمده‌ی فعالیت‌های هنری است و اجرای برنامه‌های نمایشی نیز نمایانگر زنده بودن این هنر در اجتماع و در میان جوانان با ذوق ایرانی است. اغلب نمایش‌های اجرا شده در اصفهان آثاری است از نویسندگان جوان و بیشتر درباره‌ی مسائل مهم روز کشور.

تئاتر ما هر چند از نظر کیفی نتوانسته هنرمندان خلاق و متفکری را در حد غلام‌حسین ساعدی، بهرام بیضایی، اکبر رادی و... معرفی کند اما دست کم می‌تواند از نظر کمی این ارزش را داشته باشد که گروهی از جوانان علاقه‌مند به فن نمایشنامه‌نویسی را جلب کند و آنان را وادارد با تأثیر از آن چه در زندگی و اجتماعشان می‌گذرد استعدادهایشان را بیازمایند و برای پیشرفت در این حرفه بکوشند.

در شرایطی که امکانات برای اجرای نمایش و اساساً کار اجرایی تئاتر اندک و ناچیز است باید به گسترش و توسعه‌ی فرهنگ تئاتر پرداخت. واتسلاو هاول در نامه‌هایی به اولگا می‌نویسد:

«در تئاتر، اثری که داریم تماشا می‌کنیم تمام نشده است، بلکه در برابر چشمان ما و باکمک ما به دنیا می‌آید زیرا ما هم شاهد تولد آن هستیم و هم به معنایی در خلق آن نیز همکاری می‌کنیم. به عبارت دیگر، آن چه در تئاتر به آن نگاه می‌کنیم محصول مرده‌ای نیست که موجودی زنده آن را



خلق کرده باشد بلکه یک موجود واقعاً زنده است که حالا دارد در برابر ما و با ما اثری را خلق می‌کند.

این تأثیر به گونه‌ای کاملاً متفاوت و به مراتب ناگزیرکننده‌تر از هر دعوت به «مرگ»ی ما را به راه «ماجراجویی» جلب می‌کند. یک پیوند فوری میان اثر و ماکه داریم تماشایش می‌کنیم به وجود می‌آید، اثر می‌تواند به عنوان یک رخداد اجتماعی بین افراد به وجود بیاید و اتفاق بیفتد، دیدن آن فراتر از فقط کنش ادراک و دریافت است، نوعی از مناسبات انسانی است. فقط بازیگران روی صحنه نیستند که از طریق حضور زنده خود کنشهای خود و زندگی خود این رخداد را به وجود می‌آورند که مردم نیز به عنوان تماشاگر باعث تحقق یافتن آن می‌شوند. فیلم، تلویزیون و هنرهای دیداری و غیره اساساً بدون بیننده هم همانی هستند که هستند، اما تئاتر بدون تماشاگر نمی‌تواند وجود داشته باشد، نه فقط برای اینکه نمایشنامه‌ها را معمولاً در سالنهای خالی اجرا نمی‌کنند، بلکه به این دلیل که حتی اگر چنین کاری بکنند حاصل کار تئاتر به مفهوم عمیق کلمه نخواهد بود.

این اما کاملاً حق مطلب را ادا نمی‌کند: عمیق‌ترین ریشه‌های قابلیت خاص تئاتر برای ایجاد آن معنای «مراسم گروهی» جامعه در چیز دیگری هم نهفته است که من نمی‌توانم آن را آنگونه که باید و شاید توصیف کنم، چیزی است که از درون جوهر باستانی تئاتر به مثابه آیین عبادی رشد کرده است. این نوعی قانون بی‌واسطه و راز وجود انسان است. بیننده همان‌گونه که هست موجودی زنده، متفکر، انسانی که آگاهانه عمل می‌کند باقی می‌ماند و با این حال در همان زمان در اوقات محدود «مراسم» به عنوان بخشی از دستور کار پا از قالب خود فراتر می‌گذارد هویت خود را ترک

می‌کند و آن هویت دیگر (همان که دارد نمایش داده می‌شود) را می‌پذیرد. این، آن حرکت به سمت رمز واقعی وجود انسان و هویت بشر است که به رمز و راز واقعیت می‌دهد و آن را به پیش زمینه‌ی آگاهی ما می‌آورد و به گونه‌ای دیگر آشکارش می‌کند. دوگانگی زمانی او روی صحنه باعث مطرح شدن مستقیم این پرسش می‌شود: او کیست؟ به عبارت دیگر: انسان چیست؟ فاصله میان بازیگر و نقشش و فاصله میان ما و بازی روی صحنه (می‌دانیم که این بخش عادی زندگی نیست بلکه قسمتی از زندگی است که «عمداً» بخش متفاوتی از زندگی را نمایش می‌دهد) دقیقاً همان چیزی است که ما را مستقیماً به درون «قلب» راز وجودمان، راز «نظم روح» پرتاب می‌کند. در این معنا، نویسنده‌ای که ایوان از او نام برده، بی‌تردید حق دارد در توانایی ایفای نقش ما چیزی ببیند که ما را انسان می‌کند. انسان تنها حیوانی است که درباره‌ی خود درباره رمز وجود خود و رمز توانایی خود برای فکر کردن به خود اندیشه می‌کند و به این ترتیب او تنها موجودی است که می‌تواند برای رو کردن به خود «پا از قالب خود فراتر بگذارد».

بنابراین فضای مغناطیسی جامعه‌ای که درباره آن حرف می‌زنم فقط از این واقعیت ناشی نمی‌شود که تئاتر نوع خاصی از سرگذشت وجودی است (خیلی چیزها می‌تواند این باشد) بلکه حادثه‌ای است که در آن وجود بشر به لحاظ وجودی، رمز خود را به نمایش می‌گذارد - و این کار را نه فقط از طریق مفهوم آنچه انجام می‌دهد (آن «تجربه» در زیر سطح پدیده) که همچنین در نحوه انجام آن - یعنی از طریق خودش از طریق نمایش و بیان به انجام می‌رساند. حادثه تئاتر فقط هنگامی که به وسیله این «شرح وجودی خود» روشن می‌شود و معنا پیدا می‌کند به حقیقی‌ترین شکل خود

دست می‌یابد. ما نیز به همان اندازه که خودمان این «شرح وجودی خود» را در تئاتر تجربه می‌کنیم یگانگی آن، ویژگی آن و طبیعت «مراسم گروهی» آن را احساس می‌کنیم...»<sup>۱</sup>

«همیشه بر اهمیت قرارداد در تئاتر تأکید کرده‌ام. نکته این است که تئاتر ذاتاً و به خودی خود یک قرارداد است. مردم قبول کرده‌اند که تماشاخانه به وسیله یک پرده به دو بخش صحنه و تالار بینندگان تقسیم می‌شود که آنهایی که نمایشنامه را تماشا می‌کنند در تالار بینندگان خواهند نشست و آنهایی که نمایشنامه را اجرا می‌کنند کارشان را روی صحنه انجام خواهند داد که هیچ طرفی، دست کم ظاهراً، در زندگی طرف دیگر مداخله نخواهد کرد، که آنهایی که نمایشنامه را اجرا می‌کنند در خلال اجرا از نقش خود بیرون نخواهند آمد و آنهایی که نمایشنامه را تماشا می‌کنند درک می‌کنند که آنچه روی صحنه اتفاق می‌افتد صرفاً اجرا است و بنابراین زندگی واقعی نیست و یا به عبارت دقیقتر زندگی واقعی هست اما زندگی متفاوتی را نشان می‌دهد...»<sup>۲</sup>

«می‌خواهم بگویم که طبیعت اجتماعی تئاتر سه حوزه یا قلمرو دارد که از یکدیگر ناشی می‌شوند:

۱- اولین حوزه، از جنبه اجتماعی بی‌واسطه هر اجرای مستقل تشکیل می‌شود. این ناشی از پیوند وجودی است که اینجا و حالا به وجود می‌آید و آن احساس اشتراک کوتاه مدت را که اساساً پدیده‌ای مجرد و تکرارنشده‌ای است در یک تماشاگر بخصوص القا می‌کند. تمامی جنبه‌های

۱- واتسلاو هاول، نامه‌هایی به اولگا، ترجمه فروغ پوریاوری، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ص ۳۲۱.

۲- همانجا، ص ۳۲۳.

دیگر و نیز جنبه‌های اجتماعی عمیقتر تئاتر باید این مرحله را طی کنند. بدون اجراهای منحصر به فرد و تماشاگران آنها تأثیر پایدار تئاتر بر جامعه نه ممکن و نه اندیشه‌پذیر است.

۲- درست همچنان که هر اجرای منحصر به فرد از طریق اینجا و حالا بودن خود و از طریق دریافت همزمانی که به خلق آن یاری می‌دهد به شدت با زمان خود پیوند دارد نمایشنامه، برخلاف رمان یا نقاشی بعدها درک نمی‌شود و قدر آن دانسته نمی‌شود. تئاتر به خودی خود به معنای وسیعتر کلمه فقط از طریق حضور واقعی خود با زندگی جامعه پیوند دارد. این جز از طریق واکنشی که در زمان خود می‌طلبد، واکنشی که به ایجاد آن هم به عنوان یک نهاد و هم یک انگاشت یاری می‌دهد نمی‌تواند در جستجوی حقیقت بر حال و هوای اجتماعی تأثیر بگذارد. با این حال واضح است که در این صورت جنبه اجتماعی وسیعتر و عمیقتر و چیزی بیش از تنها یک رویداد اجتماعی یک زمانی است. این (دومین حوزه اجتماعی بودن) که مستقیماً ناشی از اولین حوزه است و با آن ارتباط دارد، به این معنا است که تئاتر به مثابه یک نهاد (یعنی نوعی از تئاتر که به آن اعتقاد دارم به آن عشق می‌ورزم و اقبال کار در آن را داشتم) هرگز فقط یک نهاد نیست. کانون و یا به عبارت دقیقتر یکی از کانون‌های زندگی اجتماعی و تفکر اجتماعی، جز بی‌بدیل (روح ملت) و سازمان کوچکی است که به وسیله هزاران بند به سازمان بزرگتر اجتماع بسته شده است و در آن نقشی غیرقابل تعویض و واقعی و گاه و بیگاه آن نیست بلکه باز، چیزی بیشتر است. بالاتر از همه، تئاتر را نوع خاصی از مردم (مردمی با علایق خاص، شیوهی تفکر خاص، حس فانتزی و طنز خاص، کسانی که به تئاتر مورد بحث علاقه دارند و خودشان را با آن یکی می‌کنند) دوست دارند.

این مردم به تدریج به درک بهتری از همدیگر دست می‌یابند و تئاتر برای آنها نوعی (رمز) فراهم می‌کند که ارتباط میان آنها را آسانتر می‌کند. اما به معنای دیگر نیز در اینجا معمولاً تماشاگران بیش از تماشاگران یک اجرای خاص درگیر می‌شوند. این مردم در واقع دیگر صرفاً برای تماشای نمایشنامه مقرر نمی‌روند، آنها به تئاتر (خودشان) به همان گونه می‌روند که به خانه معنوی خود، آنها به خاطره منظره و فضایی که از دنیا به دست می‌دهد می‌روند، طوری به تئاتر می‌روند که انگار به باشگاه خود می‌روند، یعنی برای اینکه در میان آدمهایی مثل خودشان باشند. (به همین دلیل است که به نظر من هر چیزی (در حول و حوش) تئاتر نیز اهمیت دارد. جو حاکم بر فضای نمایش و ساختمان، مکانهای خلاق، تحرک در سرسرای تئاتر، نمایشگاهها، برنامه‌ها و پوسترها، رفتار مسئولان گیشه‌ی فروش بلیت نمایش و راهنماها و (غیره و غیره). بنابراین، جنبه اجتماعی این حوزه دوم ماندنی‌تر، پیچیده‌تر و عمیق‌تر از فضای یک تجربه دو ساعته است. اما اینجا نیز محدودیتهایی وجود دارد این حوزه فقط بر بخش کوچکی از جامعه تأثیر می‌گذارد و به لحاظ زمانی هم محدود است.

تئاتر، دیر یا زود هویت خود را از دست می‌دهد، فضایش از بین می‌رود، احساس انجمن میان تماشاگران به تفرقه تبدیل می‌شود و آن خانه معنوی به گونه‌ای بازیافتنی از بین می‌رود و بدل به غبار زمان می‌شود. اطلاعاتی که در تاریخچه‌های تئاتر باقی می‌ماند فقط انعکاس ضعیف و اغلب گمراه‌کننده‌ای از فضای پیشین است که هرگز نمی‌توان آن را دوباره به وجود آورد.

۳- و باز آن چه یک بار اتفاق افتاده، چه در معنای فیزیکی (همه چیز

در «حافظه‌ی هستی» حضور دارد) و چه در معنای اجتماعی، نمی‌تواند بدل به چیزی بشود که (اتفاق نیفتاده) است. هر رویدادی که حتی اندکی با (روح اجتماع) تماس داشته باشد آن (روح) را در مجموع قدری تغییر می‌دهد. در آن چیزی روی داده که حالا نمی‌تواند (روی نداده) باشد، این جزء بسیار کوچک زمینه‌ی بزرگ هزاران واقعه‌ی دیگر است و سرانجام مختصری بر جامعه تأثیر می‌گذارد. چیزی در درون جامعه مختصری متفاوت از آن چیزی می‌شود که قبلاً بوده، و همیشه هم خواهد بود. آنگاه آشکارا، خودش (دومین حوزه جنبه اجتماعی آن) را نه فقط در زمان، که در مکان نیز جلو می‌برد. گرچه حتی در بهترین حالت امکان دارد که تماشاگرانش فقط در صد اندکی از جامعه باشند، با این حال، به گونه‌ای غیرمستقیم، مرموز و پیچیده بر آگاهی و احترام به نفس جامعه تأثیر می‌گذارد. این تفوق بر فضا و زمان که (سومین حوزه جنبه اجتماعی) را تعریف می‌کند، البته عمیقتر است و بعداً حاصل می‌شود و با میزان عمق، فوریت و وضوحی که تئاتر آن (کاوش) جدال‌آمیز را در زیر سطح زندگی به وجود می‌آورد و یا به عبارت دیگر با میزان ابتکار و جرأتی که جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد متناسب است. برحسب تماس واقعی اجتماعی، جرأت از تعداد مردمی که مورد خطاب قرار می‌گیرند به مراتب مهمتر است. از یک دیدگاه خاص، یک اجرا برای تعداد محدودی از تماشاگران می‌تواند به گونه‌ای غیرقابل مقایسه مهمتر از یک سریال تلویزیونی باشد که تمام کشور آن را می‌بینند و درباره آن گفت‌وگو می‌کنند...»<sup>۳</sup>

۳- واتسلاو هاول، نامه‌هایی به اولگا، ترجمه فروغ پوری‌اوری. انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ص ۳۲۹.

«... اگر تئاتر بخواهد اصلاً تئاتر باشد، زیاد نمی‌تواند از محدوده‌های آنچه معاصرانش قادر به تجربه آن هستند، و آنچه (روح جمعی) معاصر در خور تجربه کردن آن است فراتر برود. خلاصه، تئاتر می‌تواند به طرق مختلف مردم عصر خود را جلب کند، تحریک کند و تکان بدهد، می‌تواند بسیاری از تمایلات نهانی به کارهای بد را از درون آنها بیرون بکشد، اما این کار را باید به گونه‌ای انجام بدهد که بگذارد آن اتفاق که چیزی جالب و بیرون آوردنی به جای می‌گذارد، بیفتد، تا آن ضربه بتواند به مثابه یک ضربه‌ی تکان‌دهنده تجربه شود. تمام تلاشهای تئاتری برای پرداختن به (روح جمعی) فقط می‌تواند از طریق ارتباط با آنچه که در آن است کامل بشود. البته آدمهای تئاتری واقعی معمولاً زیاد به این قبیل چیزها فکر نمی‌کنند، اینها را بیشتر در جوهر استعداد خود احساس می‌کنند، این تکلیفی سنگین و محدودکننده نیست، بلکه برعکس چالشی هیجان‌انگیز است. تئاتر به عنوان یک رویداد در (روح جمعی) طبیعتاً به وسیله نظامی (دگرگون شونده) و پیچیده، محدود به عصر و جامعه خود است. بخشی از سازمان وسیع جامعه و زمانه خود است، که لزوماً از هر چیز که بر آنها تأثیر می‌گذارد اثر می‌پذیرد. تلاقی جریانهای آنهاست - هر چند همواره همین قدر پنهان باشند. چه خوشمان بیاید چه خوشمان نیاید، تئاتر همیشه بیش و کم با هر چیزی که (روح جمعی) به آن زنده است - با مضمونهای پنهان و آشکار آن، معماهای آن، با پرسشهای مربوط به هستی که خود را در آنها ابراز می‌کنند یا این یک آنها را به نمایش می‌گذارد، با حساسیت هیجان عصر خود، حال و هوای آن، اندیشه و بیان، اشاراتش، حساسیتهای مرئی اش، شیوه‌ی زندگی دوران، مد و غیره و غیره ارتباط دارد. تئاتر با این همه به گونه‌ای ارتباط دارد؛ آن را منعکس

می‌کند و به هم پیوند می‌دهد، تحلیلش می‌کند و تغییرش می‌دهد، تقلید  
تمسخرآمیزی از آن می‌کند و بلا اثرش می‌کند، همه اینها در تئاتر بیش از  
هر چیز دیگر حضور دارد.<sup>۴</sup>

اکنون این هنرآفرینان دل‌سوخته و عاشق، در این روزگار نو، بایستی  
با اندیشه‌ای نو و معرفتی نو، عاشقانه به تئاتر این سرزمین طراوت و  
شادی ببخشند. اکنون، باید روزنه‌ای باشد برای جوانانی پرشور که  
می‌کوشند به شیوه‌های گوناگون سبک‌های مختلف تئاتر را تجربه کنند تا  
تئاتر اینجا و اکنون، حضور فرهنگ ایرانی و جهانی خود را استوار  
گرداند.

تئاتر، آزمایشگاهی است که در آن زندگی و روحیه‌ی بشر با  
جلوه‌های مختلفی که دارد تجزیه و تحلیل می‌شود.

نگارنده آرزو دارد تئاتری که از عادات و سنن و آداب و رسوم ملی  
ما منشأ می‌گیرد به وجود آید. مسلماً چنین رویدادی طبقات مختلف  
اجتماع را به هم نزدیک می‌سازد و اقوام مختلف ایرانی را با رشته‌های  
ناگسستگی عواطف و احساسات ملی به یکدیگر پیوند می‌دهد هنرهای  
دراماتیک یگانه‌عاملی است که با آن می‌توانیم در مدت کوتاهی میراث  
فرهنگ چند هزار ساله‌ی خود را به مردم نشان دهیم.

بدیهی است دوستداران تئاتر، در این شهر که عمری به قدمت کشور  
ایران دارد شکل‌های عدیده هر کاری - از جمله به روی صحنه آوردن  
یک نمایش - در حیطه‌ی این مُلک را خوب می‌شناسد. دوستداران تئاتر  
می‌دانند که خدمتگزاران تئاتر در این شهر سال‌هاست که در آرزوی یک

۴- واتسلاو هاول، نامه‌هایی به اولگا، ترجمه فروغ پوری‌باوری، انتشارات روشنگران و  
مطالعات زنان، تهران، ص ۲۳۵.



تئاتر شهر<sup>۵</sup> هستند. سال‌هاست که تنگناهای بودجه‌ی تئاتر به فضای خلاقه و بدنه‌ی تئاتر آسیب رسانده است. اما با همه‌ی رنج‌ها، کمبودها و مشکلات موجود در صحنه مانده‌اند و کوشیده‌اند در کمترین فضای موجود و حداقل امکانات با جان‌سختی و رنج فراوان همواره نمایشی در صحنه داشته باشند و چراغ تئاتر را روشن نگه دارند.

---

۵- به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و شورای شهر اصفهان، دکتر علی رفیعی و جمعی از متمکنین اصفهان مقرر شد، مجموعه‌ی فرهنگی - هنری و تئاتر شهر اصفهان در ابتدای خیابان مشتاق دوم جنب باغ گلها (کارخانه‌ی خورشید سابق) احداث گردد.

## خاوتی برای کار و تجربه: علی رفیعی

### ضرورت کارگاه نمایش<sup>۶</sup>

تکنیک، خلاقیت و تجربه، زمانی کسب می‌شوند که بازیگر فرصت مرور آموخته‌ها و تجارب خود را به نحو مستمر پیدا نماید و هر آموزشی را که پس می‌دهد، در همان لحظه جوابش را دریافت کند و در روند این مرور و آزمایش به خلاقیت برسد.

مکان و مهمل این خلاقیت کارگاه و گروهی است که زیر نظر یک استاد مجرب در آن مستقر شده است. از زمانی که کارگردانی تئاتر به مثابه یک هنر مستقل و اثر او بر روی صحنه به منزله یک اثر هنری جدا از هنر نویسنده، تلقی شد. (یعنی از ربع آخر قرن نوزدهم تا به امروز)، تنها عاملی که موفقیت و اعتبار هنری و خلاقیت صحنه‌یی کارگردانان بزرگ جهان را تضمین کرده است، گروهی بوده که تشکیل داده‌اند و تجربیاتی

۶- بنا به دعوت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان، دکتر علی رفیعی کارگاه آموزشی تئاتر اصفهان را در مردادماه ۱۳۷۹ تأسیس نمود.

بوده که به اتکای حضور مستمر فکری و روحی و بدنی بازیگر انجام داده‌اند.

### ویژگیهای یک کارگاه

۱- کارگاه نمایش بیش از هر چیز یک فضای مناسب کار و تجربه است. در چنین کارگاهی، بازیگر به این احساس دست می‌یابد که صاحب یک حرفه واقعی و جدی است. وظیفه کارگاه بیش از آنکه تربیت بازیگر باشد، اعتلا بخشیدن به بازی او است. بازیگران کارگاه نمایش در حالی که به اجرا و ارایه نمایش می‌پردازند، در عین حال شاهد تحول حرفه‌ی خویش نیز هستند. یک بازیگر برای پیشرفت در هنر و حرفه خویش نیاز به حضور بازیگران دیگر دارد. بازیگر نیز مانند نوازنده ارکستر تنها در کنار بازیگری دیگر و در ارتباط مداوم با تماشاگرش رشد می‌کند. او هنگامی به خلاقیت راستین دست می‌یابد که همبازی خود را، ریتم و روال او را، خصایل، تواناییها و امکانات او را بشناسد و این شناخت در یک کارگاه زنده و فعال به دست می‌آید.

«حرفه‌ی بازیگر در مقابل تماشاچی رشد می‌کند، اما هنر او در خلوت کارگاه»

«شیلر»

۲- یک بازیگر در کارگاه نه تنها به میزان استعداد و جایگاه خود پی می‌برد بلکه می‌فهمد با آن چه کار کند. بازیگر در کارگاه مستقیماً با مسائل و مشکلات بازیگری روبه‌رو می‌شود و در برخورد با نقشهای متنوع و متنوع، «هنرپیشه» می‌شود. هیچ هنری به اندازه هنر بازیگری نیاز به آمادگی و خودانگیختگی ندارد و با ابهام روبه‌روست. او انسانی است که قرار است از وجود خویش، یعنی جسم و روان و غرایز خویش،

در لحظه و در مقابل چشم دیگران، هر روز احساسی نوین و زنده بیافریند. امروز مثل دیروز و فردا مثل امروز بازیگر نیز نیاز به سیاه مشق و تمرین و تجربه دارد.

۳- در مراکز آموزشی معمولاً یک مشت قانون و قاعده را به عنوان یک سیستم بازیگری به طور یکسان به همه بازیگران منتقل یا به عبارت بهتر تحمیل می‌کنند. اما در کار گروهی و کارگاه نمایش با هر بازیگر متناسب با خلق و خو و طبیعت و امکانات بدنی، تنفسی، صوتی و استعداد های نهفته بازیگر که همگی ابزارهای شخصی او هستند کار می‌شود و کار گروهی امکان بهره‌برداری از این ویژگیها را به بازیگر می‌دهد و موجب رشد تواناییهای بالقوه بازیگر می‌شود.

۴- کارگاه نمایش مورد نظر ما نه یک مؤسسه آموزشی است (هر چند که تحقیق و تربیت بازیگر در آن صورت می‌گیرد) و نه یک تئاتر به مفهوم رایج کلمه. این کارگاه مکانی است که در آن آموزش و خلاقیت همزمان انجام می‌گیرند.

۵- کارگاه حتی برای بازیگرانی که در صحنه‌های حرفه‌ای صاحب شهرت و موفقیت شده‌اند پناهگاهی است تا استعداد های خود را صیقل دهند و تعالی بخشند. هنر بازیگری را یک بار و برای همیشه نمی‌آموزند و حتی بازیگر حرفه‌یی لازم است هر از گاه سری به کارگاه بزند و مرور کند و در تمرینهای گروهی خود را لایروبی کند.

۶- کار گروهی از نظر اقتصادی نیز مقرون به صرفه است: از یک سو، در حالی که متفرقی است که از گوشه و کنار دور هم جمع می‌شوند و هر یک با سبک و شیوه و چشم‌انداز متفاوتی به کار می‌نگرند از آنجایی که در کارگاه مجموعه امکانات و استعداد های آشکار و پنهان یک یک اعضا

گروه کشف می‌شوند و هر بازیگر در کشف استعداد و خلاقیت دیگران کمک می‌کند، بازدهی هنری آن خیلی بیشتر از تعدادی بازیگر (حتی درجه اول) است که بر حسب اتفاق و به مناسبت اجرای یک نمایش گرد یک کارگردان جمع شده‌اند. مسأله تئاتر یک مسأله خانوادگی است. وقتی همدستی و همیاری وجود داشته باشد، بدیهی است که اعضای این خانواده بهتر کار می‌کنند و با تماشاچی نیز بهتر ارتباط برقرار می‌نمایند.

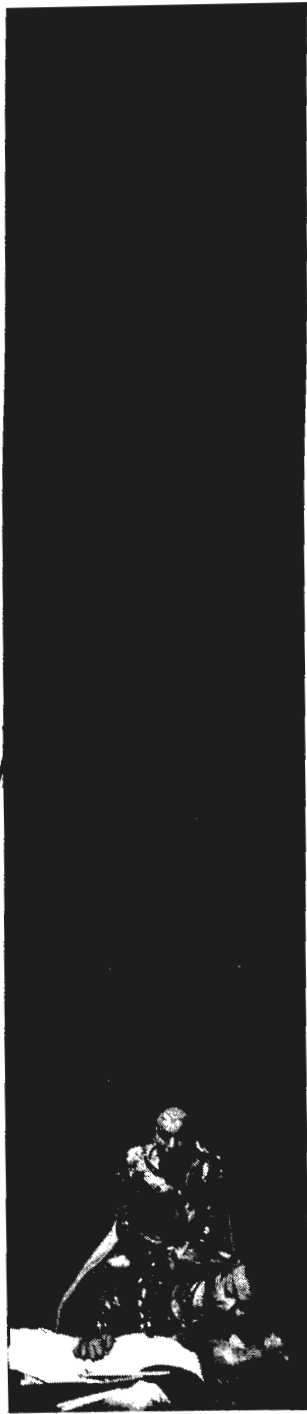
به طور مثال یک گروه ۲۰ نفره قادر است در طول سال ۳ تا ۵ نمایش را به صحنه ببرد، در حالی که گروه‌های متفرق به سختی قادرند حتی در سال یک نمایش به سامان برسانند. از طرفی یکی از خصلت‌های کار گروهی بی‌نیازی به امکانات پیچیده و پرخرج است. وسایل و امکانات و تکلف و اسراف در نمایش‌ها غالباً رنگ و جلایی ظاهری است که برای پوشاندن ضعف‌های اجرا به کار می‌رود. در حالی که کار گروهی از عمق و عاطفه و مکانیسم بازیگرانش مایه می‌گیرد و نیازی به زرق و برق بیهوده ندارد.

۷- یکی از مؤثرترین شیوه‌های خلق نمایش و حفظ طراوت و عمق و تأثیر آن استفاده از تمرینات بدیهه‌سازی است. بدیهه‌سازی وقتی به نتیجه راستین خود می‌رسد که در دل یک گروه ثابت و هم‌خانواده انجام شود. اعضای یک نمایش کار گروهی همچون اعضای یک خانواده‌اند که بخوبی زبان یکدیگر را می‌فهمند و قادرند به سرعت تصمیم بگیرند، به سرعت همسو شوند و به شکلی خودانگیخته با هم ارتباط برقرار کنند.

۸- سرانجام بخاطر امتیازات و کارآیی‌های موجود در کار گروهی و نیز امکان پرهیز از اسراف و ریخت و پاش، یک گروه ثابت کار گروهی

می‌تواند به یک مستمری ثابت و امنیت نسبی اقتصادی متکی باشد. امنیت خاطر در خلق اثر هنری نقش بسیار مؤثری دارد. هنرمندی که هر روز دغدغه نان شب نداشته باشد بدون تردید تمرکز و اعتماد به نفس بیشتری خواهد داشت. اعضای یک گروه کارگاهی قادرند با هزینه کمتر به کمیت و کیفیت برتری دست یابند.<sup>۷</sup>





۷

پیوست‌ها





I - فهرست اجراها از سال ۱۲۶۷ تا ۱۳۵۷ به ترتیب حروف الفبا

- |                              |                          |
|------------------------------|--------------------------|
| ۱- آرشین مالان               | ۱۱- ازدواج اتمی عمه خانم |
| ۲- آخرین شب از هزار و یک شب  | ۱۲- آینه‌ی شکسته         |
| ۳- این نباشد، آن باشد        | ۱۳- انقلاب اداری         |
| ۴- آختامار                   | ۱۴- برای پرچم            |
| ۵- اتللو                     | ۱۵- برای تاج             |
| ۶- آنابل                     | ۱۶- برای شرف             |
| ۷- امپراطور زنان             | ۱۷- بیژن و منیژه         |
| ۸- اسرار قلعه‌ی الموت        | ۱۸- بدنام                |
| ۹- استبداد شهرزاد            | ۱۹- بزم ابوالحسن         |
| ۱۰- از بیخ عرب (قلتشن دیوان) | ۲۰- بینوایان             |

- ۲۱- بازرس  
۲۲- بمب پلاستیک  
۲۳- پیو  
۲۴- پنج وجودی  
۲۵- پزشک فلاپی  
۲۶- پابرهنه  
۲۷- پنجمین روز  
۲۸- پسران ناجنس  
۲۹- پیرمرد بوالهوس  
۳۰- پینه‌دوزی موقوف  
۳۱- تاجر ونیزی  
۳۲- تصویر سیاه  
۳۳- تهمت  
۳۴- تخت جمشید در آتش  
۳۵- تحفه  
۳۶- جلاد بغداد  
۳۷- جاده‌ی زرین سمرقند  
۳۸- چهره‌ی وحشتناک  
۳۹- حاج عبدالنبی  
۴۰- حاج عبدالغفار در تهران  
۴۱- حاج عبدالغفار در بغداد  
۴۲- حاج عبدالغفار در پاریس  
۴۳- حاج عبدالغفار در آفریقا  
۴۴- حاج عبدالغفار در مریخ  
۴۵- حاج آقا سورمه‌ای  
۴۶- حاجی گدا  
۴۷- حافظ و گوته  
۴۸- حيله عشاق  
۴۹- حيله و دام پلیس  
۵۰- خداوند کهن  
۵۱- خانواده جنایت‌کار  
۵۲- خرس و خروس طلایی  
۵۳- خون‌بهای ایران  
۵۴- خیانت  
۵۵- خسیس  
۵۶- خیمه شب‌بازی  
۵۷- خون و شرف  
۵۸- خال سیاه  
۵۹- خیر و شر  
۶۰- خلیفه‌ی یک روزه  
۶۱- خانه‌ی بی‌صاحب  
۶۲- خشم  
۶۳- خرس  
۶۴- دنیای نابینایان  
۶۵- دختر یتیم  
۶۶- در راه وطن

- |                                      |                        |
|--------------------------------------|------------------------|
| ۹۰- سه ایل                           | ۶۷- دارالمجانین        |
| ۹۱- سرباز فداکار                     | ۶۸- دو راهی عشق و خون  |
| ۹۲- سوغات فرنگ                       | ۶۹- دیوان بیدادگری     |
| ۹۳- شاهزاده خانم قلعه‌ی<br>تسخیر شده | ۷۰- در راه وکالت       |
| ۹۴- شرلوک هولمز                      | ۷۱- دخمه‌ی مرگ         |
| ۹۵- شمع و پروانه                     | ۷۲- دزد سوم            |
| ۹۶- شاه عباس کبیر                    | ۷۳- دختر اتم           |
| ۹۷- شاه و دهقان                      | ۷۴- رئیس مسافرخانه     |
| ۹۸- شاه سلطان حسین                   | ۷۵- رستاخیز            |
| ۹۹- شیاد                             | ۷۶- رستم و سهراب       |
| ۱۰۰- ضربه‌ی دوم                      | ۷۷- رستم و اشگبوس      |
| ۱۰۱- طیب اجباری                      | ۷۸- رفیق ناجنس         |
| ۱۰۲- طلاق ممنوع                      | ۷۹- رسوا و بی‌پروا     |
| ۱۰۳- طوفان در حرم خلیفه              | ۸۰- راننده بیابانی     |
| ۱۰۴- عاشق غریب                       | ۸۱- راننده شده         |
| ۱۰۵- عروسی کدخدا احمد                | ۸۲- زن مخفی            |
| ۱۰۶- علی بونه‌گیر                    | ۸۳- زمین‌های سیاه      |
| ۱۰۷- عطش در تلاش معاش                | ۸۴- زال و رودابه       |
| ۱۰۸- عروس بخارا (در راه بهشت)        | ۸۵- زرخرید طناز سمرقند |
| ۱۰۹- عمه خانم                        | ۸۶- زندانی فراری       |
| ۱۱۰- عشق بازی‌های یزید               | ۸۷- سامسون و دلیل      |
| ۱۱۱- عاشق گیج                        | ۸۸- سیاوش و سودابه     |
|                                      | ۸۹- سه تابلوی مریم     |

- ۱۱۲- عدالت  
 ۱۱۳- عزیز بی جهت  
 ۱۱۴- غیاث خشت مال  
 ۱۱۵- فرزند پوچ  
 ۱۱۶- فرزندکُش  
 ۱۱۷- فواید نظام وظیفه  
 ۱۱۸- فریب دهنده دو برابر فریب  
 می خورد (پیر پاتلن وکیل)  
 ۱۱۹- فداییان عشق  
 ۱۲۰- فاوست  
 ۱۲۱- فریاد فراری خشمگین (کاسه  
 زیر نیم کاسه)  
 ۱۲۲- قیامت دنیا  
 ۱۲۳- قیصر  
 ۱۲۴- کوروش  
 ۱۲۵- کورادو  
 ۱۲۶- کاوه‌ی آهنگر  
 ۱۲۷- کدام یک از دو  
 ۱۲۸- گل‌های زیر برفی  
 ۱۲۹- گرد شیطان  
 ۱۳۰- گرگ دو پا  
 ۱۳۱- گرگ در لباس میش  
 ۱۳۲- لیلی و مجنون  
 ۱۳۳- مدیا  
 ۱۳۴- مردگان زنده  
 ۱۳۵- مادر واقعی  
 ۱۳۶- متشکر م، مرسی  
 ۱۳۷- مهر و شرف  
 ۱۳۸- ملوانان می رقصند در کشتی  
 ۱۳۹- میرداماد  
 ۱۴۰- مقصر کیست؟  
 ۱۴۱- مار در آستین  
 ۱۴۲- مکبث  
 ۱۴۳- نفت  
 ۱۴۴- نادرشاه افشار  
 ۱۴۵- نور در ظلمت  
 ۱۴۶- ولگرد پاریس  
 ۱۴۷- وُلپن  
 ۱۴۸- ولن‌گاری موقوف  
 ۱۴۹- هر جایی  
 ۱۵۰- هیزم‌شکن  
 ۱۵۱- هفت رنگ‌ها  
 ۱۵۲- هملت  
 ۱۵۳- یوسف و زلیخا  
 ۱۵۴- یک ستون از چهلستون

## فهرست اجراها توسط گروه‌های هنری ارامنه

فهرست بعضی از نمایشنامه‌های اجرا شده عبارت است از:

عاشق غریب	آرشین مالالان
آتلولو	این نباشد آن باشد
سامسون و دلیله	زمین‌های سیاه
خداوند کهن	فرزند پوچ
سیاوش و سودابه	خیانت
غیاث خشت مال	هاملت
برای تاج	زن مخفی
برای شرف	مدیا
خانواده جنایتکار	قیامت دنیا
دنیای نابینایان	برای پرچم
فرزندکش	آختامار
ولگرد پاریس	کورادو
مردگان زنده	شرلوک هولمز
برای پرچم	شاهزاده خانم قلعه تسخیر شده
خرس و خروس طلائی	قیصر

و غیره... تا اینکه در سال ۱۳۲۳ شمسی تناثری به اسم «سپاهان» در اصفهان شروع به کار می‌کند که نمایش‌هایی به زبان فارسی مثل عروسی کدخدا احمد، آرشین مالالان، خونبهای ایران و غیره را آرمن مگردومیان بازی و کارگردانی می‌کند.

## فهرست نمایش‌های تماشاخانه‌ی سپاهان

- نام تعدادی از نمایشنامه‌هایی که در تماشاخانه‌ی سپاهان اجرا شده عبارت است از:
- |                   |                        |
|-------------------|------------------------|
| ۱- شاه عباس کبیر  | ۹- جاده‌ی زرین سمرقند  |
| ۲- خانه‌ی بی‌صاحب | ۱۰- امپراطور زنان      |
| ۳- خاک خدا        | ۱۱- اسرار قلعه‌ی آلموت |
| ۴- آنابل          | ۱۲- یوسف و زلیخا       |
| ۵- در راه وکالت   | ۱۳- غیاث خشت‌مال       |
| ۶- سیل            | ۱۴- فدائیان عشق        |
| ۷- سرباز فداکار   | ۱۵- تهمت               |
| ۸- لیلی و مجنون   | و صدها نمایش دیگر....  |

## فهرست نمایش‌های تماشاخانه‌ی اصفهان

- |                                    |                                       |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱- اتللو                           | ۲۱- تاجر ونیزی                        |
| ۲- بینوایان                        | ۲۲- فاوست                             |
| ۳- تخت جمشید در آتش                | ۲۳- حاجی‌گدا                          |
| ۴- هر جایی                         | ۲۴- علی بونه‌گیر                      |
| ۵- طلاق ممنوع                      | ۲۵- پسران ناجنس                       |
| ۶- حاج عبدالغفار در اصفهان         | ۲۶- دزد سوم                           |
| ۷- حاج عبدالغفار در تهران          | ۲۷- استبداد شهرزاد                    |
| ۸- حاج عبدالغفار در بغداد          | ۲۸- متشکرم مرسی                       |
| ۹- حاج عبدالغفار در پاریس          | ۲۹- دختر اتم                          |
| ۱۰- حاج عبدالغفار در آفریقا و مریخ | ۳۰- بمب پلاستیک                       |
| ۱۱- مادر واقعی                     | ۳۱- حيله و دام پلیس                   |
| ۱۲- نفت                            | ۳۲- بدنام                             |
| ۱۳- در راه وکالت                   | ۳۳- عطش در تلاش معاش                  |
| ۱۴- ولپن                           | ۳۴- چهره‌ی وحشتناک                    |
| ۱۵- دخمه‌ی مرگ                     | ۳۵- قمر مصنوعی در کره‌ی مریخ          |
| ۱۶- خشم                            | ۳۶- شاه و دهقان                       |
| ۱۷- کاوه‌ی آهنگر                   | ۳۷- شاه سلطان حسین                    |
| ۱۸- پینه‌دوزی موقوف                | ۳۸- بیژن و منیژه                      |
| ۱۹- خرس                            | ۳۹- زر خرید طنناز سمرقند              |
| ۲۰- بازرس                          | ۴۰- خیمه‌شب‌بازان قرن موشک، دزد بغداد |



- ۴۱- فریاد فراری خشمگین (کاسه)  
 ۴۲- زیر نیم کاسه)  
 ۴۳- عروس بخارا (در راه بهشت)  
 ۴۴- نادرشاه افشار و کور کردن رضاقلی  
 ۴۵- آرشین مالالان  
 ۴۶- ولننگاری موقوف  
 ۴۷- ازدواج اتمی عمه خانم در پیری  
 ۴۸- مهر و شرف  
 ۴۹- طوفان در حرم خلیفه  
 ۵۰- ملوانان می رقصند در کشتی  
 ۵۱- یوسف و زلیخا  
 ۵۲- خون و شرف  
 ۵۳- سوغات فرنگ (جام جم)  
 ۵۴- آئینه‌ی شکسته  
 ۵۵- پاره آجر (پابره‌نه)  
 ۵۶- میرداماد  
 ۵۷- جلاد بغداد  
 ۵۸- هیزم شکن  
 ۵۹- مقصر کیست؟  
 ۶۰- ضربه دوم  
 ۶۱- عمه خانم  
 ۶۲- رسوا و بی پروا  
 ۶۳- دارالمجانین (دیوانه‌ی شهر ما)  
 ۶۴- تصویر سیاه  
 ۶۵- راننده بیابانی  
 ۶۶- دو راهی عشق و خون  
 ۶۷- نور در ظلمت  
 ۶۸- حافظ و گوته  
 ۶۹- عشقبازی‌های یزید  
 ۷۰- یک ستون از چهلستون  
 ۷۱- رانده شده  
 ۷۲- انقلاب اداری  
 ۷۳- بزم ابوالحسن  
 ۷۴- مار در آستین  
 ۷۵- خال سیاه  
 ۷۶- پنجمین روز  
 ۷۷- عاشق گیج  
 ۷۸- گرگ در لباس میش  
 ۷۹- هفت رنگ‌ها  
 ۸۰- شیاد

فهرست برنامه‌های تئاتر گروه هنری ارحام صدر:

- |                   |                                    |
|-------------------|------------------------------------|
| ۱- بوقلمون‌ها     | ۱۶- مفت خورها                      |
| ۲- رسواها         | ۱۷- آقا معلم                       |
| ۳- مست            | ۱۸- من می‌خوام                     |
| ۴- طلاق ممنوع     | ۱۹- گذشت                           |
| ۵- منهای انسانیت  | ۲۰- کوروش بزرگ                     |
| ۶- معجزه‌ی امید   | ۲۱- عیال قلابی                     |
| ۷- طناب نجات      | ۲۲- منجم‌باشی                      |
| ۸- اختلاس         | ۲۳- مسافر بی‌خبر                   |
| ۹- هفت سین        | ۲۴- کاریکاتورسازی                  |
| ۱۰- لباس امپراطور | ۲۵- فتنه‌گران                      |
| ۱۱- سال تحویل     | ۲۶- خانه خراب                      |
| ۱۲- ماهی طلایی    | ۲۷- خواستگاری                      |
| ۱۳- دیوانه        | ۲۸- تازه به‌دوران رسیده‌ها         |
| ۱۴- وادنگ         | ۲۹- ارحام رئیس‌جمهور آمریکا می‌شود |
| ۱۵- دلک‌ها        |                                    |

فهرست نمایش‌های گروه تناتر فرهنگ و هنر:

- کاندیدا برای خوردن، اثر اسلاو مرژوک، کارگردان رضا عماد.
- بازیگران: رضا عماد، رحمت‌الله ارشادی، فریدون سورانی.
- شهادت، نویسنده و کارگردان و طراح: ناصر کوشان، (سال ۵۴).
- بازیگران: رضا عماد، رحمت‌الله ارشادی، فریدون سورانی، احمد خوانساری، حسین امام، منصور نصیری، اصغر نریمانی، مهران قهرمانی.
- پهلوان اکبر می‌میرد، اثر بهرام بیضایی، کارگردان مرتضی میثمی.
- بازیگران: رضا عماد، رحمت‌الله ارشادی، فریدون سورانی، رضا آشتیانی، علی سالاری.
- صبح طلوع می‌کند، نویسنده ابراهیم مکی، کارگردان رحمت‌الله ارشادی.
- کله سفید، نویسنده ابراهیم مکی، کارگردان رحمت‌الله ارشادی.
- مرگ در پاییز، نوشته‌ی اکبر رادی، کارگردان ناصر کوشان (سال ۵۰).
- مرگ همسایه، نویسنده و کارگردان، غلام‌علی عرفان (سال ۵۱).
- بیکنیک در میدان جنگ، نوشته فرناندو ارابال، ترجمه‌ی ایرج زهری، کارگردان، شهین علیزاده (سال ۵۳).
- کارمندی‌های روز جمعه، نوشته محسن یلفانی، کارگردان، خسرو خندان.
- دانش‌آکل، نویسنده صادق هدایت، کارگردان مهدی ممیزان.
- دیکته و زاویه، نویسنده غلام‌حسین ساعدی، کارگردان ناصر کوشان (سال ۴۹).
- دوسر پل، نویسنده و کارگردان، غلام‌علی عرفان (سال ۴۹).
- بازیگران، هوشنگ بشارت، ناصر کوشان، طاهره رفیعی، فریرز جهانخواه.
- چوب به دستهای ورزشی، نویسنده، غلام‌حسین ساعدی، طراح دکور، محمدرضا شادزی، کارگردان: غلام‌علی عرفان، بازیگران: رضا عماد،

- هوشنگ بشارت، سعید محقق، ناصر کوشان، رحمت‌الله ارشادی، فریدون سورانی، منصور نصیری، محمد هاشمی، غلامرضا محبی و....
- افعی طلائی، نویسنده و کارگردان علی نصیریان (سال ۴۸).
  - گلدونه خانم، نوشته اسماعیل خلیج، کارگردان، خسرو خندان (سال ۵۳).
  - از پا نیفتاده‌ها، نوشته غلام‌حسین ساعدی، کارگردان رضا عماد (سال ۵۳).
  - رویا، نوشته علی نصیریان توسط گروه مرکز آموزش تئاتر.
  - ریل، نوشته محمود دولت‌آبادی، کارگردان بهروز فروغی (سال ۵۳).
  - کارشناس تئاتر آتش تقی‌پور (در سال ۵۳).
  - ضیافت، نویسنده: بهرام بیضایی، کارگردان ناصر کوشان.
  - بازیگران: منصور باقرنژاد، محمد حاجی رضایی.
  - آخر شب، اول صبح، نویسنده و کارگردان مرتضی میثمی.
  - بازیگران: رضا آشتیانی، رضا عماد، میثمی.
  - پشت آب انبار خرابه، نویسنده و کارگردان مرتضی میثمی.
  - بازیگران: رضا آشتیانی، رضا عماد، میثمی.
  - عمو رضای خودمان، نویسنده و کارگردان مرتضی میثمی.
  - بازیگران: رضا آشتیانی، رضا عماد، میثمی.
  - ایستگاه آخر، نویسنده علی عرفان، کارگردان رضا عماد.
  - عبور از دریاچه‌ی یخ، نویسنده علی عرفان، کارگردان رضا عماد.
  - بازیگران: رضا آشتیانی، محمد حاجی رضایی، حسن شاه پسندی، محمد بهروزیان، علی سالاری و رحمت‌الله ارشادی.
  - الله‌هی، نویسنده و کارگردان، فریدون سورانی (سال ۵۶).

- بازیگران: منصور نصیری، فریدون سورانی، مهران قهرمانی.
- سوی دانش آکل، نویسنده، کارگردان و طراح، ناصر کوشان
  - بازیگران: رضا عماد، هوشنگ بشارت، فریدون سورانی، محمدعلی میاندار، منصور نصیری، مهران قهرمانی، حمید صفوی، علی خورزوقی، علیرضا کوشان، نسرین عماد، مهناز، ناهید عظیمی و...
  - تار: شجاعی، خواننده: ملک مسعود، طراح پوستر: حسن عقیلی، تاریخ اجرا: مهر ۵۶ محل اجرا: عمارت تاریخی هشت بهشت.
  - توراندخت، اثر بر تولد برشت، کارگردان نعمت اسداللهی (سال ۵۸).
  - ننه دلاور، اثر بر تولد برشت، کارگردان اسداللهی.
  - بازیگران: فیروزه اسداللهی، زهره سلطانی، نسرین عماد، لیدا ضرابی، شهناز روحی، اکبر نشاسته‌ریز، رضا کشانی، رضا عماد، جهانبخش سلطانی، فریدون سورانی، محمدعلی میاندار، اکبر کشانی، مرتضی انوری، حمید صفوی، یوسف کاشانی، ابوالقاسم رحیمی، فرهنگ شعبانی و... (سال ۵۹).

#### فهرست نمایش‌های گروه تئاتر دانشگاه

- پدر: اثر استریندبرگ، کارگردان رضا فاطمی.
- چهار صندوق: اثر بهرام بیضایی، کارگردان حسین ناطقی.
- حادثه درویشی: اثر آرتور میلر، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.
- جان نثار: نویسنده بیژن مفید، کارگردان علی مرعشی.
- در حضور باد: نویسنده بهرام بیضایی، کارگردان مرتضی میثمی.
- چشم در برابر چشم: نویسنده غلام حسین ساعدی، کارگردان حسین ناطقی.
- ساعت دشوار: نویسنده پارلاکر کریست، کارگردان منصور کوشان.

- آریا داکاپو: نویسنده ادنا وین سنت میلی، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.
- استریپ‌تیز: نویسنده اسلاو مرژوک، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.
- کارول: نویسنده اسلاو مرژوک، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.
- بودن از نبودن: نویسنده منصور کوشان، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.

### فهرست نمایش‌های مرکز فرهنگی اصفهان

- معصوم دوم، نویسنده هوشنگ گلشیری، کارگردان شمسی فضل‌اللهی.
- بازیگران: مرتضی میثمی، ناصر کوشان، محمد هاشمی، اکبر نشاسته‌ریز.
- آدم آدم است، اثر برتولد برشت، کارگردان ناصر کوشان.
- بازیگران: مصطفی شکرانی، کیوانداریان، ناصر کوشان.
- داستان‌های کوتاه کافکا، کارگردان شاهرخ قائم‌مقامی.
- بازیگران: محمد هاشمی، شاهرخ قائم‌مقامی.
- روزنامه‌های دیروز و امروز، نویسنده منصور کوشان، کارگردان شمسی فضل‌اللهی.
- بازیگران: شمسی فضل‌اللهی، شاهرخ قائم‌مقامی.
- استاد، اثر اوژن یونسکو، کارگردان شاهرخ قائم‌مقامی.
- بازیگران ناصر کوشان، اکبر نشاسته‌ریز، منصور کوشان و ...
- ضیافت، نویسنده بهرام بیضایی، کارگردان ناصر کوشان.
- بازیگران، غلامرضا محبی، منصور باقرنژاد، محمد حاجی‌رضایی.
- فریادی برای گوش‌های کر، نویسنده منصور کوشان، کارگردان ناصر کوشان.
- بازیگران شهلا پوردل، ناصر کوشان و مسعود حشمت.
- ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر، نویسنده آخوندزاده، کارگردان ناصر کوشان.

- بازیگران هوشنگ حریرچیان، غلامرضا محبی، حسن شاه‌پسندی، اکبر نشاسته‌ریز، مسعود حشمت، احمد خوانساری و... .
- الف لام میم، نویسنده و کارگردان منصور کوشان.
  - بازیگران ناصر کوشان، محمد حاجی رضایی.
  - منطقه‌ی جنگی، اثر بوجین اونیل، کارگردان منصور کوشان.
  - بازیگران مرتضی نصرافهانی، محمدرضا گوهرمنش، خسرو ثقفیان، علیرضا کوشان، احمد خوانساری، غلامحسین کابانی و... .
  - وعده‌ی ملاقات، نویسنده و کارگردان منصور کوشان.
  - بازیگران شهلا رفیعی، رؤیا، محمد حاجی رضایی، محمد هاشمی، اسکندر رفیعی و... .
  - خیر و شر، نویسنده و کارگردان اسکندر رفیعی.
  - بازیگران: شهلا رفیعی، اسکندر رفیعی.
  - ساعت دشوار، اثر پارلا کرکریست، کارگردان منصور کوشان.
  - تصویر ذهن من ابوالهول، نویسنده منصور کوشان، کارگردان مرتضی میثمی.
  - بازیگران شهلا پوردل، آذر انصاری، حسن صفدری، یونس تراکمه و ناصر کوشان.
  - ساعت کوبنده چیست؟ ساعت کوبنده، نویسنده منصور کوشان، کارگردان اکبر نشاسته‌ریز.
  - زری سیاه، نویسنده و کارگردان محمد هاشمی.
  - بازیگران هوشنگ حریرچیان، اکبر نشاسته‌ریز، کیوانداریان، شهلا پوردل و... .
  - آقا روباهه، نویسنده و کارگردان محمدعلی میاندار.
  - شازده کوچولو، اثر سنت اگزوپری، تنظیم و کارگردانی محمدرحیم اخوت.

- پابوس، جناب آقای هوشتره، بذار تیغه چاقو علمداریت کنه، نویسنده محمدرحیم اخوت، کارگردان احمد خوانساری.
- بازیگران: جمشید ترکیان، فاطمه شکری، خسرو ثقفیان، جمشید صدری، سهیلا صدری و....
- شهرک نور، نویسنده محمدرحیم اخوت و کارگردان مسعود حشمت.
- سوسمارالدوله، نویسنده و کارگردان محمد هاشمی، براساس نوشته‌ای از میرزا آقا کرمانی، بازیگران: جمشید ترکیان، احمد خوانساری، محمد هاشمی، سهیلا رفیعی، خسرو ثقفیان و....
- تبر، نوشته محمود مهدیان، کارگردان احمد خوانساری، بازیگران: ابراهیم کریمی، حسین خوشحال، محمدرضا گوهرمنش، خسرو ثقفیان و....
- آریا داکاپو، نوشته ادنا وین سنت میلی، کارگردان جمشید ترکیان، بازیگران: شهناز قانعی، خسرو ثقفیان، مرتضی نصراصفہانی، احمد خوانساری و....

#### نمایشنامه‌های جشن فرهنگ مردم در مهرماه ۵۶

- سوگ داش اکل، نویسنده و کارگردان: ناصر کوشان، محل اجرا: عمارت هشت بهشت.
- بلبل سرگشته، نویسنده و کارگردان: علی نصیریان، محل اجرا: سالن دبیرستان هراتی.
- سوسمارالدوله، نویسنده و کارگردان: محمد هاشمی، محل اجرا: دانشگاه اصفهان.
- میلاد، نویسنده و کارگردان: علاءالدین رحیمی، محل اجرا: دانشگاه اصفهان.



## II - فهرست اجراها از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۸ به ترتیب حروف الفبا

نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی
۱- آرتیمان شماره یک	مهدی شهداد	شهداد	بیژن گملی، اکبرامیری، رضا خوشحالپور (آموزش و پرورش)
۲- از راه رسیده آشنا	عباس اسماعیلی	اسماعیلی	جهانبخش سلطانی، طائی و (جهاد دانشگاهی)
۳- اپرای دیوانگان	خسرو تقیان	تقیان	گنجملی، گوهرمنش، بدری، (ذوب آهن)
۴- آخرش که چه!	حسن اکلیلی	اکلیلی	اکلیلی، دباغیان، فاضلی پارسا و (حرفه‌ای)
۵- اوتن مثل بابا	عباس یوران	مجید عیدی (کیمیایی پور)	جوکار، خضری، اقتداری، سجادی، کریم پور و... (حوزه هنری)
۶- آه، آبفندهار مغموم	پارعلی پورمقدم	اسدالله اسدی	گنجملی، مشعل فروز، زرین دخت زرین فر، الهام امیری، نسرین درخشان، خوشحالپور، بدری، جویره، سادات الحسینی و...
۷- بهشت گمشده	عباس اسماعیلی	عباس اسماعیلی	جهانبخش سلطانی، احمد رجیبی، احمد طالبی، ... (تبلنات سپاه)
۸- بهترین بهار	محمد میرکیانی	احمد اشرفیان	افسانه سلطانی، مریم قلهکی و... (عروسکی)
۹- بابایزرگ و ترب	بهروز غرب پور	بهروز غرب پور	مهدی شهداد، احمد اشرفیان، بیژن گنجملی، شهربانو کنگی و... (ارشاد)
۱۰- بازرس	گوگول	رحیم مرادیان	اصغر رضان، حسن جویره و...
۱۱- بازرس وارد می شود	یربسی	رضا کشانی	جمشید ترکیان، اکبر کشانی، حمید ابراهیمی و... (ذوب آهن)
۱۲- باد سرخ	قدرت الله فتحی	احمد اشرفیان	رسول هنرمند، فریدون سورانی، (ارشاد)
۱۳- پرده جدید	محمد احمدی	محمد احمدی	جهانبخش سلطانی، بیژن گنجملی، اکبر امیری، مهران قهرمانی و... (ارشاد)
۱۴- پنهان در صف	فریدون خسروی	احمد اشرفیان	مهدی شهداد، بیژن گنجملی، اکبر امیری و... (آموزش و پرورش)
۱۵- پدر	ابراهیم مکی	مهدی شهداد	شهداد، کیوان معلمی، (آزاد)

نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی
۱۶- پا	فریدون سورانی	فریدون سورانی	مرتضی طباطبایی و... (آزاد)
۱۷- پشت درجه	ناصر طالبی	ناصر طالبی	مژگان نوایی، فرزانه نصرتی و... (آزاد)
۱۸- توراندخت	برتولد پرشت	گروهی	رضا عماد، جهانبخش سلطانی، کشانی، محمدعلی میاندار، فریدون سورانی، منصور نصیری، اکبر نشاسته‌ریز، قهرمانی، (ارشاد)
۱۹- تخت کاووس	سیامک تقی‌پور	احمد اشرفیان	جواد گوهری، رضا احمدی، شهین بخشی و... (ارشاد)
۲۰- تخت سوم	اصغر نریمانی	قدرت‌الله یزدانی	ایزدی، اکبریان، نریمانی و... (آزاد/حرفه‌ای)
۲۱- تخت قاپو	ملکشاه ابدالی	ملکشاه ابدالی	ابدالی، عذرا ابدالی و... (بختیاری)
۲۲- تاراز	ملکشاه ابدالی	ملکشاه ابدالی	ملکشاه ابدال، عذرا ابدالی و... (بختیاری)
۲۳- تلفن	عبدالکریم عنایت	عبدالکریم عنایت	قاضی، شعبانی، احمدی، (آزاد)
۲۴- تور جهنمی	بهمن داوری	بهمن داوری	جورابچی، طالبی، اکلیلی، ابدالی و... (آزاد)
۲۵- جشن عاشورا	ابراهیم کریمی	ابراهیم کریمی	سلطانی، شهداد، تقیان و... (آزاد)
۲۶- جایی برای فریاد	عباس سلطانی	رحمت‌الله پژمان	فاطمه شکری، اکبر امیری (آزاد)
۲۷- جانشین	غلام‌حسین ساعدی	ناصر طالبی	احمدی، فازی و... (آزاد)
۲۸- حکایت دروغ	فرهنگ شعبانی	فرهنگ شعبانی	ملکوتی، ستوده، قاضی و... (آزاد)
۲۹- حضور	محمدعلی میاندار	محمدعلی میاندار	سلطانی، سورانی، قهرمانی و... (جهاد دانشگاه)
۳۰- خوب و بد	فرهنگ شعبانی	فرهنگ شعبانی	قاضی، شعبانی، احمدی (آزاد)
۳۱- خانه عروسک	ایسن	رحیم مرادیان	هنرمند، کلانی، زرین‌فر و... (ارشاد)
۳۲- از خیز آن خیزاب	حسین حشمتی	حسین حشمتی	اکلیلی، داوری، طالبی، جورابچی، ابدالی و... (آزاد)
۳۳- دلشوره	جهانبخش سلطانی	جهانبخش سلطانی	سورانی، دباغیان، خسروی و آسیه کلانی (جهاد دانشگاه)

نام کتاب/موضوع	نویسنده	موضوع	نویسنده
۳۲- در پوست شیر	شون اوکیسی	رضا کشانی	میاندار، قهرمانی و... (ارشاد)
۳۵- رولت روسی	محسن مخملباف	مهدی شهداد	شهداد، خوانساری، حیات حشمتی و... (آموزش و پرورش)
۳۶- رخ دیس	منصور مقاره عابد	منصوره مقاره عابد	کلانی، سلطانی (آزاد)
۳۷- راه سوم	منصوره مقاره عابد	منصور مقاره عابد	قهرمانی، شوقی و... (اداره کل زندان‌ها)
۳۸- رؤیای زاین	محمدعلی میاندار	محمدعلی میاندار	ایزدی، اکبریان و... (حرفه‌ای)
۳۹- رستم و اسفندیار	اصغر جهانشاهی	اصغر جهانشاهی	گنجعلی، خوشحالپور، مؤمن زاده و... (آزاد)
۴۰- راز درخت مقدس	رضا کیانیان	جمشید ترکیان	مشمول فروز، ابراهیمی، جورابچی و... (ذوب آهن)
۴۱- ساعت پنج عصر	عبدالله شاه‌سیاه	عبدالله شاه‌سیاه	عبدالله شاه‌سیاه، مصطفی بهشتی، غلامرضا مهران‌زاده
۴۲- سه شب راحت	ابراهیم کریمی	ابراهیم کریمی	تفقیان، ابدالی و... (ارشاد)
۴۳- سبز تا فیروزه	محمدعلی میاندار	محمدعلی میاندار	سورانی، قهرمانی، نکویی و زهرامرضوی (ارشاد)
۴۴- سفر سبز در سبز	بهروز غریب‌پور	بهروز غریب‌پور	شهداد اشرفیان، گنجعلی، شهربانو کنگی و... (ارشاد)
۴۵- شقایق	مهدی شهداد	مهدی شهداد	کلانی، امیری (آزاد)
۴۶- شکفتن	جهانبخش سلطانی	جهانبخش سلطانی	عماد، محبی، سورانی، خسروی، بابایی و... (تله‌نگات سیاه)
۴۷- شگردهای اسکاین	مولی‌بر	رضا کشانی	کشانی، قهرمانی، ترکیان و... (آزاد)
۴۸- شاهپرک خانم	حسین حشمتی	حسین حشمتی	کشانی، جورابچی، سلطانی و... (آزاد)
۴۹- سازده کوچولو	حسین حشمتی	لیلا پرویزی و حسین حشمتی	لیلا پرویزی، حشمتی، جورابچی، طالبی، حشمتی، متمدی، کنگی و... (آزاد)
۵۰- شهر مورچه‌ها	سمنانی	اصغر جهانشاهی	(حوزه هنری)
۵۱- ضامن آهو	مهدی شهداد	مهدی شهداد	آسیه کلانی، اکبر امیری و... (خانه کارگر)

نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی
۵۲- طلا در آینه	حمید ابراهیمی	حمید ابراهیمی	زین دخت زین فر، حمید ابراهیمی (ذوب آهن)
۵۳- عبد صالح	منصوره مقاره عابد	منصور مقاره عابد	حسن جویره، منصور نصیری، احمد طالی و... (اداره کل زندانها)
۵۴- عروس بختیاری	اصغر دهقان	اصغر دهقان	زهره مرتضوی، اصغر دهقان و... (آزاد)
۵۵- عزیز فرنگی	حسن اکلیلی	حسن اکلیلی	اکلیلی، دیاغیان، فاضلی پارسا، شمس و... (حرفه‌ای)
۵۶- عاشق کشتون	عزت‌الله مهرآوران	جمشید ترکیان	مساح، نادیا ملوحيان (ذوب آهن)
۵۷- علاءالدین و چراغ جادو	علیرضا خمسه	رسول مسلمی	ایزدی، یهروزی، حکیمی، قاسمی فرد و... (آزاد)
۵۸- عروس مهتاب	طالی، جهانشاهی	ناصر طالی	زهره مرتضوی، جمشید صدری، جهانشاهی، هدایت و... (آزاد)
۵۹- فرار از همراه	مهدی شهداد	مهدی شهداد	گنجلی، حسین خسته، عنایت و... (ارشاد)
۶۰- قاب آینه	مصطفی شیرخانی	احمد خوانساری	فرزانه، شیرخانی و... (صنایع دفاع)
۶۱- قلب رویگر	خسرو تقیان	اصغر جهانشاهی و فهیمه نیک نام	گنجلی، فاطمه شکری، حمیده صالحی، خوشحال پور، رضا پدري، افسانه شفیهی، هارونی، محمد نصر و... (ارشاد)
۶۲- قصه رستم شدن من اسما	مصطفی شکرانی	مصطفی شکرانی	ذبیح‌الله جعفری، محمد رضا تریبی، روزبه شکرانی (حوزه هنری)
۶۳- کمند چهل	فریدون خسروی	جهانبخش سلطانی	مهرداد ضیایی، خسروی، فرهاد حسینی، اطهری (تیلیفات سیاه)
۶۴- کابوس	محمد اربابیان	محمد اربابیان	نهما جانتقریان، محمدعلی نصر، فرزاد صادقی، افسانه شفیهی، موگان تولی و حوری عبدلی، (انجمن نمایش)
۶۵- کلاز	فرید صلواتی	فرید صلواتی	امیر غیاثوند، کوروش ترکی، فروغ قندوسکیان و شهرزاد یزدانی (حوزه هنری)

نام و نام خانوادگی	نام پدر	نام و نام خانوادگی	نام و نام خانوادگی
۶۶- گلریزون	جهانبخش سلطانی	جهانبخش سلطانی	شهداد، اشرفیان، ابدالی و... (جهاد دانشگاهی)
۶۷- گریه و خنده	فرهنگ شعبانی	فرهنگ شعبانی	ملکوتی، ستوده، قاضی و... (آزاد)
۶۸- لیلج و لجبازی	قدرت‌الله ایزدی	قدرت‌الله ایزدی	ایزدی، اکبریان، نرمانی و... (حرفه‌ای)
۶۹- مأمور	محمد احمدی	اکبر تشکرتیا	شهداد، اشرفیان، طرفه‌زاد و... (ارشاد)
۷۰- ماراتون مرگ	خسرو تقیان	خسرو تقیان	ترکیان، بدری، خوشحالیپور و... (آزاد)
۷۱- مرگ آفرود	ملکشاه ابدالی	ملکشاه ابدالی	ملکشاه ابدالی، عذرا ابدالی، نسیم ابدالی و... (بختیاری)
۷۲- مسافر و راهنما	فریدون سورانی	فریدون سورانی	سورانی، جورابچی (آزاد)
۷۳- مسلخ	غلامرضا عزیزالهی	غلامرضا عزیزالهی	احمد سالمی نیک، امیر جرموز، کمال اسماعیلی، (آزاد)
۷۴- تنه دلاور و	برتولد برشت	گروهی	عماد، میاندار، سلطانی، کشانی، سورانی، انوری و... (ارشاد)
۷۵- نبرد با آمریکا	گروهی	گروهی	رضا عماد، جهانبخش سلطانی، سورانی، میاندار و... (ارشاد)
۷۶- نبرد خطین	خسرو تقیان	ابراهیم کریمی	شهداد، تقیان، اشرفیان و قهرمانی و... (ارشاد)
۷۷- نعل طلائی	خسرو تقیان	خسرو تقیان	گنجعلی، خوشحالیپور و... (خانه کارگر)
۷۸- نقی به تاریخ	محمد احمدی	محمد احمدی	سلطانی، گنجعلی، امیری، قهرمانی... (ارشاد)
۷۹- نقش سرکش	نادریا پاکزاد	رحیم مرادیان	زهره مرتضوی، رسول هنرمند، (ارشاد)
۸۰- نقش پنهان	محمدعلی میاندار	محمدعلی میاندار	سلطانی، اکلیلی و... (آزاد)
۸۱- یکبار دیگر ابوذر	مرتضی مسائلی	مرتضی مسائلی	شبکه‌ساز (آزاد)
۸۲- پل	ابراهیم کریمی	ابراهیم کریمی	خوشحالیپور، شهداد، اشرفیان و (ارشاد)
۸۳- یکی از میان همه	مریم موحدیان	لیلا پرویزی	لیلا پرویزی (آزاد)

### III .. جشنواره‌ها

واقعیت این است که در کشور ما پس از حدود یک صد سال تاریخ تئاتر هنوز جریان‌های منسجم و متحد هنری که شاخص و معلوم باشند وجود ندارد. تحولات و افت و خیزهای سیاسی و اجتماعی بر روند فعالیت‌های فرهنگی اثری آشکار دارند، بدین مفهوم که حضور کارگزاران فرهنگی، طرز تفکر آنان نسبت به امور فرهنگی و ظرفیت آنان در مواجهه با رویدادهای فرهنگی به راحتی می‌تواند هنرمندان و اهل فرهنگ را فعال‌تر کند و یا به عکس آنان را به بی‌تفاوتی و بی‌کاری بکشانند.

هنر نمایش به هیچ‌وجه نمی‌تواند در قلمرو خاصی مطرح باشد و گروه یا طرز فکر خاصی صحنه‌های نمایش را به انحصار خود درآورد. تئاتر بیان اندیشه و هنر با تماشاگر است. تئاتر به معنای کاری است که می‌شود، یا عملی که روی می‌دهد.

بدیهی است توجه جدی به جوانان مشتاق و دوستدار تئاتر و فراهم آوردن امکانات برای پرورش آنان بخش مهمی از پیشرفت فرهنگی آینده کشور را تأمین خواهد کرد.

از اساسی‌ترین اهداف و آرمان‌های این جشنواره‌ها، فراگیری و رشد

و اعتلای هنر تئاتر در بین دوستداران و دست‌اندرکاران این هنر است. تئاتر در شهرستان‌ها، سابقه و پیشینه‌ای بسیار دارد و اساساً تئاتر یکی از جانمایه‌های مداوم فرهنگی‌اش یاران شهرستانی با اقالیم متنوع فرهنگی بوده است. در سال‌های اخیر جشنواره‌های تئاتر چند برابر شده‌اند و فضایی پرشور و حال با تئاتر که بیش از اندازه عبوس شده بود همراه گردیده است. در زمینه‌ی تئاتر تحولات تازه‌ای آشکار شده که سال‌ها انتظارش را مشتاقان تئاتر می‌کشیدند. بسیاری از درهای بسته باز شد و صحنه‌های نمایش حیاتی دوباره یافت. امروز جشنواره‌ها را می‌توان به لحاظ کیفیت مورد توجه جدی قرار داد و هم به لحاظ کمیت.

در این سال‌ها حاصلی که به دست آمده عبارت است از:

الف: ایجاد رقابت‌های سازنده.

ب: تقویت توان هنری هنرمندان شهرستانی و سوق دادن آنها به دستیابی به رشد کیفی.

ج: آفرینش‌های هنری.

د: کشف استعدادها و نیروهای جوان.

ه: آموزش جنبی علاقه‌مندان در زمینه‌های هنر تجربی با استفاده از اساتید واقعی و آگاه.

با توجه به تأثیرات خوب جشنواره‌های منطقه‌ای و استانی طبعاً هر نهالی که کاشته شود، نیاز به نگهداری و سرپرستی و مراقبت دارد و برگزاری جشنواره‌های تئاتر، چنانچه تداوم و پیگیری داشته باشد، حرکتی است پویا و ارزشمند.

### جشنواره تئاتر کارگران ایران

به همت و ابتکار هنرمندان خانه‌ی کارگر اصفهان جشنواره‌ی تئاتر

کارگران ایران از سال ۶۴ تا ۶۸ در اصفهان، تهران و گرگان برگزار شد. اما عمر این جشنواره بسیار کوتاه بود و نهال آن به بار ننشست. این جشنواره سه سال در اصفهان، یک سال در تهران و یک سال در گرگان فعالیت داشت و بعد هم متوقف شد.

ستاد برگزاری و هیئت داوران جشنواره در طول این پنج سال عبارت بودند از: غلامرضا ابوطالبی، احمد اشرفیان، کیومرث سلیم پور، رحمت‌الله رضایی، هوشنگ جاویدنیا، قاسم عابدینی، علی‌اکبر نوری، مرتضی مسایلی، عباس اسماعیلی، مهدی محرابی، غلامرضا عزیزاللهی، تقوایی، علی سالمی‌نیک، ناصر زرگر، مرتضی کاظمی، دکتر عزیززی، عبدالله شماسی، علیرضا بدری، منصور عمواقلی، حجت‌الاسلام طباطبایی، بهرام ابراهیم، نصرالله قادری، هادی نامور، اکبر تشکری‌نیا، مهدی شهداد، حسین حشمتی، رضا احمدی، حمیدرضا امینی و حسین خمسه.



## منتخبین بخش مسابقه جشنواره کارگران ایران از سال ۶۴ تا ۶۸

### منتخبین مسابقه اولین جشنواره

گروه	کارگردان	نویسنده	نام نمایشنامه	
فولادشهر	حسین ملائیان	حسن ملائیان	عنکبوت	۱
کارخانه تولی پرس قزوین	داود چگینی	حسین نوری	شاهدان محراب	۲
شرکت واحد اتوبوسرانی	رضا زنجانی	محسن قاسمی	گذشا بزرگ	۳
کارخانه لوله سازی اهواز	—	بهروز	گندم های خونین	۴
اداره کار کاشمر	عبدالرضا حیاتی	عبدالرضا حیاتی	آقای نویسنده	۵
بُرخوار	عسگرزاده	عباس فرحبخش	اسم شب	۶
پایگاه هشتم شکاری	اصغر قهارزاده	اصغر قهارزاده	عروسی	۷
صنایع نظامی	شفیعین	شفیعی	بار دیگر عزم رفتن	۸

### منتخبین مسابقه دومین جشنواره

گروه	کارگردان	نویسنده	نام نمایشنامه	
تراکتورسازی تبریز	رحیم فخری اذر	رحیم فخری اذر	حماسه ی غار	۱
ناسیونال کوه فرد	قنبری	احمد جوانمرد	هجرت به سوی کمال	۲
تولی پرس قزوین	داوود چگینی	حسین نوری	خرقه ی ارغوانی	۳
لعاب قائم	حسین خاکساری	محمدعلی کرمی	بیا بیاید با هم فریاد کنیم	۴
ایران ترمه قم	رضا قهرمانی	رضا قهرمانی	بلوغ دوم	۵
شیشه همدان	عباس فروتن	محمود استادمحمد	شب بیست و یکم	۶
کاشمر خراسان	برات الله شیبانی	برات الله شیبانی	جبهه ی دیگر	۷
انجمن اسلامی پرستاران	کار گروهی	ابوالقاسم طالبی	درد جامعه ی ما	۸
آرتاویل اردبیل	داود جلالی	ماشالله وحیدی	جوجی خان	۹

تاریخ انتشار در اصفهان

۲۷۰

### گروه میهمان

۱	وسواس الخناس	اقتباس مرتضی مسائلی	کار گروهی	خانه ی کارگر اصفهان
---	--------------	---------------------	-----------	---------------------

منتخبین مسابقه سومین جشنواره

گروه	کارگردان	نویسنده	نام نمایشنامه	
باشگاه کارگران تبریز	جواد درخشان	جواد درخشان	گروهیان	۱
کاشمر	برات‌الله شیبانی	سعید سهیلی	اسکناس	۲
لماب قائم شهری	کارگروهی	محمدعلی کرمی	قطبین	۳
شیشه همدان	حسین دباغیان	اسدالله شکرانه	طلوع	۴
تولی‌پرس قزوین	—	—	جوخه‌ی اعدام	۵
مس سرچشمه	بهمن عیوق	بهمن عیوق	آوار	۶
نسیم‌آور همدان	محمود حکمتی اطهر	صادق عاشورپور	ابوذر تنها	۷
خانه کارگر اصفهان	حسین حشمتی	فرح‌الله سلحشور	ایوب	۸

بخش چندی

گروه	کارگردان	نویسنده	نام نمایشنامه	
مس سرچشمه	—	—	از مو باریک‌تر	۱
فولادشهر	کارگروهی	فریدون سیّد سیاح	آخرین خبر	۲
افاغنه مقیم اصفهان	—	—	کارنامه روس در افغانستان	۳
گروه پرورش اسلامی هلال‌احمر	—	عبدالکریم عنایت	اولین ضربه	۴
آسانسورسازی گیلان	—	سخن‌شنو	راهیان	۵

### منتخبین مسابقه چهارمین جشنواره

نام نماینده	نویسنده	کارگردان	گروه
۱	عباس سلطانی	حجت‌الله سبزی	خانه کارگران اراک
۲	محمدعلی کرمی	محمدعلی کرمی	لهاب قائم شهری
۳	عبدالرضا حیاتی	برات‌الله شیبانی	کاشمر
۴	احمد قناده	احمد روشن چراغ	نرگس شیراز
۵	محمود حکمتی اطهر	محمود حکمتی اطهر	کارخانه نسیم آور همدان
۶	علی والی‌زاده	عباس فروتن	شیشه همدان
۷	مهدی صفاری	مهدی صفاری	شرکت افست
۸	خسرو ثقیان	کار گروهی	خانه کارگر اصفهان
۹	محمد چرم‌شیر	رحیم عباسقلی‌زاده	تراکتورسازی تبریز

### جنبی

۱	کبوتر	عبدالمجید اکبری	عبدالمجید اکبری	شرکت مینو خرم‌دره
---	-------	-----------------	-----------------	-------------------

### منتخبین مسابقه پنجمین جشنواره

نام نماینده	نویسنده	کارگردان	گروه
۱	حسین حشمتی	خانه کارگر اصفهان	اصفهان
۲	سعید تشکری	هلال احمر	مشهد
۳	محمدرضا شریفی	خانه کارگر	یزد
۴	عباسعلی زاد	تراکتورسازی	تبریز
۵	امیر ثابت	خانه کارگر فومنات	رشت
۶	محسن پوشانی	واحد کشاورزی	اندیشک
۷	میرمحمد صادقی	خانه کارگر	قزوین
۸	حسن شاه‌پسندی	اداره کار	اصفهان
۹	عباس فروتن	شیشه همدان	همدان
۱۰	محمد لطفی	اداره کار صنایع دریایی	بوشهر

### نخستین جشنواره تئاتر انجمن نمایش اصفهان

نخستین جشنواره تئاتر گروه‌های انجمن نمایش کشور به همت انجمن نمایش اصفهان و با حمایت شهرداری و اداره کل فرهنگ و ارشاد اصفهان در تاریخ ۲۹ مهر تا ۳ آبان ماه ۱۳۷۰ در سالن‌های هلال احمر و باشگاه کارگران برگزار شد.

۱۰ نمایش از سراسر کشور در جشنواره شرکت داشتند. برنامه‌های جشنواره شامل نقد و بررسی نمایش‌های اجرا شده، سخنرانی اساتید و بازدید گروه‌های نمایشی از اماکن تاریخی اصفهان بود. جشنواره سراسری انجمن نمایش برای یک‌بار اتفاق افتاد و دست‌اندرکاران جشنواره عبارت بودند از:

شهردار اصفهان، دبیر جشنواره - اکبر تشکری‌نیا، مدیریت اجرایی - مهدی شهداد، قائم‌مقام مدیریت اجرایی - جهانبخش سلطانی، مسئول جلسات نقد و بررسی - اکبر اخلاقی، مسئول ویژه‌نامه - احمد اشرفیان، مجری برنامه‌ها - حسین علی اکبرخانی، مسئول دبیرخانه - ناصر کوشان، همکار جشنواره.

سخنرانان جشنواره: بهروز غریب‌پور، قطب‌الدین صادقی، رضا کیانیان و ابراهیم کریمی.

### مروری بر جشنواره تئاتر آتشکار

«در حالی که جشنواره‌ها در کشور ما به عنوان یکی از مراکز اصلی اجراهای تئاتر قلمداد گردیده و سراغ تئاتر را تنها در جشنواره‌ها می‌توان گرفت، جشنواره تئاتر آتشکار نیز بر همین سیاق و برای دستیابی به تئاتر ملی و دینی در سال ۷۳ شکل می‌گیرد.»

## الف - جشنواره نخست آتشکار

نخستین جشنواره سراسری تئاتر آتشکار در ششم شهریور ماه هزار و سیصد و هفتاد و سه شمسی آغاز به کار می‌کند. دبیر اولین جشنواره درباره‌ی شکل‌گیری آن - که در سال نخست جشنواره‌ی سراسری تئاتر صنعت فولاد نامیده شده بود - چنین می‌گوید:

... اکنون در کنار گستره تصویری تئاتر ایران، تئاتری نوپا شکل می‌گیرد. تئاتر صنعت فولاد کشور. برگزاری این جشنواره فرصت گرانبهایی است تا بتوانیم از مظلومیت تئاتر بکاهیم و هنرمندان بتوانند تصویری از محیط‌های صنعتی و درگیری‌های خاص و مشکلات ویژه‌ای این محیط‌ها را به ما بنمایانند. با چنین تصویری جشنواره آغاز به کار می‌کند، با نمایش‌های کوتاه و بلند که اجرای آن‌ها یک هفته به طول می‌انجامد.

در مراسم اختتامیه نخستین جشنواره هیأت داوران با عنایت به اثرهای ارائه شده و بحث و تبادل نظر در زمینه کارگردانی به خاطر بازی‌سازی و میزانشن نسبتاً صحیح، جایزه اول کارگردانی را به جمشید ترکیان، کارگردان نمایش نامیرا. ابراهیم شریفی کارگردان نمایش آن شصت نفر، آن شصت هزار جایزه دوم. رضا سروری و سعید برقی را مشترکاً برنده جایزه سوم کارگردانی معرفی می‌نمایند.

هیأت داوران عبدالحمید ابراهیمی بازیگر نمایش نامیرا را به عنوان بازیگر نخست جشنواره معرفی و از میان نمایشنامه‌های اجرا شده، گنج پنهان، چشم‌ها را باز کنید و گذری در معدن را معرفی می‌نمایند.

جشنواره نخست اگر چه بسیار آرام و بی‌صدا برگزار گشت و از حضور هنرمندان برجسته در آن خبری نبود ولی نوید یک حرکت مهم و اساسی را در تئاتر شهرستان می‌داد که می‌بایست در سال‌های بعد به بار می‌نشست.

## ب - دومین جشنواره سراسری تئاتر آتشکار

جشنواره دوم صنعت فولاد با عنوان جدید آتشکار، و با فراز و نشیب‌های بسیار و از دست دادن آن یار عزیز، حسین خمسه در ششم مهر ماه ۱۳۷۴ با بغضی در گلو کار خود را آغاز می‌کند.

رئیس ستاد جشنواره در نخستین روز آن تفاوت فاحش دومین جشنواره را با اولین سال برگزاری آن در این می‌داند که اولین سال برگزاری جشنواره مختص واحدهای تحت پوشش شرکت فولاد بوده و در حال حاضر جشنواره جنبه سراسری پیدا نموده است.

آثار انتخاب شده برای جشنواره دوم که هشت نمایشنامه بلند و دوازده نمایشنامه کوتاه بود، از میان هفتاد متن ارسالی برگزیده شده بود و خبر از تحول و نگرش تازه‌ای در جشنواره می‌داده. زیرا جشنواره با تلاش شبانه‌روزی گمنامانی که جویای نام نبودند، از شکلی شهرستانی درآمده و نمودی کشوری یافته بود.

### در بخش نمایش‌های بلند

نمایشنامه	نویسنده	کار	شهر
خط خورده‌ها	حسین صابری	محمد رضا زنگنه	تربت حیدریه
میز	حشمت‌الله زارعی	علی‌رضا کریمی	اراک
شب آفتابی	شهرام میکائیلی	شهرام میکائیلی	مهاباد
خیش و گل سرخ	بهمن مرتضوی	هوشمند معنوی	سنندج
آقاموشه مُرد	عبدالحمید ابراهیمی	عبدالحمید ابراهیمی	پولادشهر
تابستانه	حسن حامد	ابوالفضل آقازاده	قوچان
نیواران	محمد رضا فرهنگ	بهمن مرتضوی	کرمانشاه
آرزوهای گمشده	جمشید ترکیان	جمشید ترکیان	پولادشهر

### بخش نمایش‌های کوتاه

شهر	کار	نویسنه	نمایشنامه
اصفهان	مهدی شهداد	ابراهیم مکی	پدر
پولادشهر	عباس مشعل‌فروز	عبدالحمید ابراهیمی	آسایشگاه شماره صفر
اصفهان	دریامهر کشانی	دریامهر کشانی	دو سقا
پولادشهر	رسول مسلمی	امیر به کیش	فردا
اصفهان	فریدون خسروی	فریدون خسروی	آلوده اوهام
آبادان	مسعود رضانی	مسعود رضانی	نزاع
یزد	باقریان	باقریان	گنج
اصفهان	گوهرمنش	گوهرمنش	پیانیست
اصفهان	مرتضی طباطبایی	مرتضی طباطبایی	قابلمه
ایران‌شهر	رسول‌بخش، حسن‌بُر	رسول‌بخش، حسن‌بُر	قطار
پولادشهر	علی قاسمی‌فرد	علی قاسمی‌فرد	سوغات قرن
قوچان	قهرمان حسن‌زاده	قهرمان حسن‌زاده	من هتربیشه هستم

آثار ارائه شده در جداول ذکر شده در دو بخش کوتاه و بلند به اجرا درآمده و در بخش جنبی جشنواره نیز نمایشنامه‌های پسرک لجباز از تهران و ت مثل تئاتر از پولادشهر اجرا می‌شوند.

دومین جشنواره تئاتر آتشکار با تلاش و کوشش بسیار پس از ده روز در پانزدهم مهر ماه هزار و سیصد و هفتاد و چهار با اعلام رأی هیأت داوران به پایان می‌رسد. هیأت مذکور در ارزیابی خود جشنواره دوم را از نظر کمی و کیفی نسبت به سال نخست آن مطلوب‌تر دانسته و آرزو کرده که در سال‌های بعد جشنواره از کیفیت برجسته‌ای برخوردار گردد.

هیأت داوران در بخش نمایش‌های کوتاه جوایز خود را به سیدمرتضی طباطبایی به عنوان بازیگر و کارگردان اول و فریدون خسروی نمایشنامه‌نویس اول اهدا نموده و در بخش نمایش‌های بلند، عبدالحمید ابراهیمی بازیگر اول، حشمت‌الله زارعی کارگردان اول را معرفی کرده و در زمینه نمایشنامه‌نویسی هیچ نوشته‌ای را به عنوان متن نخست انتخاب نمی‌کند.

البته در زمینه‌های طراحی صحنه، موسیقی و اخلاق و نظم هنری نیز هیأت داوران جوایزی به هنرمندان شرکت‌کننده اهدا می‌کند و دفتر جشنواره دوم را با تمام ویژگی‌هایش می‌بندد تا جشنواره سوم.

بیست و ششم مهر ماه یک هزار و سیصد و هفتاد و پنج دفتر سومین جشنواره سراسری تئاتر آتشکار با یاد همه هنرمندان گمنام، دلسوخته و عاشق صحنه تئاتر در شهر شهیدان، اصفهان گشایش می‌یابد.<sup>۱</sup>

جشنواره تئاتر آتشکار می‌توانست با فعالیت مستمر به فعال ساختن گروه‌های جوان در این حیطه پردازد. چون بودجه آن به وسیله شرکت سهامی ذوب آهن تأمین شده بود. اگر تداوم یافته بود و ادامه پیدا کرده بود، امروز تلاش‌هایی که برای ایجاد این جشنواره صورت پذیر بود به بار می‌نشست و تئاتر شهرستان پس از سال‌ها رکود، رونقی دوباره می‌گرفت. اما چه شد که به انجام نرسید و پس از سه سال فعالیت، خیلی زود متوقف شد.

سخنران‌های جشنواره: فرهاد ناظرزاده کرمانی، محمدعلی کشاورز، ناصر آقایی، سعید کشن فلاح و قطب‌الدین صادقی بودند.

۱- اسدالله اسدی، نشریه روزانه سومین جشنواره سراسری تئاتر آتشکار، ۱۳۷۵، شماره ۱، ص ۱۳-۱۲.



معرفی گروه‌های شرکت‌کننده در  
سومین جشنواره سراسری تئاتر آتشکار

○ مرد و پشه

نوشته و کار: رضا صمدپور

بازی: رضا صمدپور

○ آخرین شمارش معکوس

نوشته و کار: مریم رحیمی - محمود صابری

بازی: مریم رحیمی

○ روزی از زندگی یک آدم عشق پیت

نوشته: محمد چرمشیر

کار: شکوفه ماسوری

بازی: منوچهر شجاع - افروز فروزیه - نغمه ثمینی - مهناز اسماعیلی -

فرزاد معافی غفاری

○ هبوط بر نماز

نوشته: داریوش برزگر

کار: علی شجاعی

بازی: اردشیر برزگر - آرش روزبه

○ باز هم انسان

نوشته و کار: مهران پورشعبان

بازی: رضا رجاء - غلامرضا شربتی - علیرضا عزتیان - عبدالمحمد  
گچکوپان - محمدعلی ذاکریان - سعید شکفته دل - مهدی شجاعی -  
مهدی نادری - محمود ملک پور - شیدا آقامیری

○ ابراهیم

نوشته و کار: محمد اکبری

بازی: محمد مرادی - محبوبه سالخورده

○ خاصیت سکوت

نوشته: مسعود رمضانی

کار: فرید کشکولی

بازی: فرید کشکولی - رضا نوری - الهام سلطانی - ایوب فریدونی -  
فاطمه موسی زاده - احسان برگه باد - حمید طالبی

○ پرواز از قفس

نوشته: قدرت الله فتحی

کار: محسن عسگری

بازی: اصغر رضایی - محسن عسگری

○ غریبانه

نوشته و کار: بهمن مرتضوی

بازی: مازیار قبادی - نگین رحیمی - آزاد امین پناهی - فیروز غریبی -  
ایوب حسین پناهی - صادق جعفری - فواد گل نسب - صلاح ویسی

#### ○ باد سرخ

نوشته: قدرت الله فتیحی

کار: احمد اشرفیان

بازی: فریدون سورانی - رسول هنرمند - آسیه کلانی - روزبه کرباسچیان

#### ○ کُزل

نوشته و کار: حسین اقبالیان

بازی: حمید خسرو جردی - زیبا معماری - حسین طاهری - سهیلا علی -

رضا شفیع - سپیده قناتی - بهروز دباغی - مهرانه عسکری - مهدی

قپانی - سوسن پرور - محمد امانی - مرضیه صداری - حمیدرضا

زرگرانی - افسانه طاهری - بهرام مللی

#### ○ بیکر تراش

نوشته: فرهاد ارشاد

کار: عباس باطالع

بازی: نادر شهبوساری - ماندانا مباحثی - زهره منصورآبادی

#### ○ ماهی

نوشته: حسن صادقی دقیقی

کار: حجت الله صفاریان

بازی: حسن صادقی دقیقی - معصومه قاسمی پور - لیلا شالی - اسماعیل حافظی - حسین فلاح خیری - انوش اداشی

### ○ مستأجر

نوشته: مهشید تهرانی  
کار: عباس مشعل فروز  
بازی: گوهرشاد مهابادی - سیمین دخت زرین فر - محمدرضا ارجمند

### ○ ناله ماشینی انسان در سال...

نوشته و کار: علیرضا بصیری  
بازی: بهزاد خیرالهی - نوید صبرپور - مهدی سرامی

### ○ طلا در آینه

نوشته: عبدالحمید ابراهیمی  
کار: جمشید ترکیان  
بازی: عبدالحمید ابراهیمی - عباس مشعل فروز - سیمین دخت زرین فر - محمودرضا ارجمند - الهام گشتاسب - علی قاسمی فرد

### ○ پا

نوشته و کار: فریدون سورانی  
بازی: اصغر خلیلی - مرتضی طباطبایی - حسین مفتخر

### ○ باز باران

نوشته: محمد چرمشیر

کار: رسول مسلمی  
بازی: عباس میرزایی نیا - آرش قایق‌ور

○ گریز

نوشته و کار: مهرداد زمانی  
بازی: افشین هاشمی

○ صبورا

نوشته و کار: اسماعیل فیروزی  
بازی: محمد بیراوندی - رضا قلاوند - علی علیزاده - روز علی خادم -  
بهروز رحیمی - مهران شاهپوری - آرش سهرابی - مهدی شفیعی - علی  
میردریکوند - الهام باقرباغیان - مریم محمودی - شکوفه اسلامی زاده -  
مریم موسوی - آزیتا آزادی - نرگس رحیمیان - زهرا هویدا - مهناز  
قلاوند - صنوبر عباسی - فاطمه صادقی - مریم باقرباغیان - مینا موسوی

○ هویت

نوشته: حسین صابری  
کار: محمدرضا زنگنه  
بازی: امیر قربانی - محمد شجاعی - علیرضا اسدی - رضا افشار - صادق  
صادق پور - ابوالحسن اسدیان

○ عنکبوت

نوشته: زینب عوض پور

کار: محمد ناصری  
بازی: مجید مقدم - کاظم آبی - فرشته بردبار

○ کیست این پنهان مرا  
نوشته: حسن باستانی  
کار: جلالی تنجگی  
بازی: غلامرضا رباطی - سیدحسین موسوی

○ اینک باران  
نوشته: منوچهر اکبرلو  
کار: ناصر تقوی  
بازی: محمد نوری - اسماعیل احمدی - ابوالفضل اجاق پور - مهدی  
جبارزاده - جواد خداپرست - فرج فتحی وند - امید خوش الحان - نرگس  
احمدی - نعیمه والی زاده - فاطمه کنگری

○ سردباد  
نوشته و کار: علی اصغر دشتی  
بازی: سیدامیر زکی پور - مسعود طرقتی - مژده طاهری اول

○ رنگ به رنگ سیب  
نوشته: ایرج آذری  
کار: سهراب کیان پور  
بازی: حسن حاجت پور - هادی پروان - شهرام رشیدی - سهراب  
کیان پور - مهرداد صالحی - حبیب عربی

○ مترسک

نوشته: اصغر شریعتی

کار: علیرضا امینی

بازی: اصغر شریعتی - جواد وطنی - لیلا تقدی پور

○ درست‌کارترین قاتل دنیا

بر اساس داستان‌های از: علی صالحی بافقی

نوشته و کار: افشین هاشمی

بازی: افشین هاشمی

○ چهارمین نامه

نوشته: جمشید خانیان

کار: غلامرضا بشیری

بازی: مهرداد حق‌شناس - عبدالرضا کعبی‌زاده - شقایق سامانی -

ندا حسنی - نسیم حیاتی

○ مدافع دژ رونساک

نوشته: نیما جانقربان

کار: محمدرضا جوزی

بازی: سیدمرتضی طباطبایی

○ پری

نوشته و کار: مهدی دوگوه‌رانی

بازی: وحید بلوطی - نادیا بلاسیوس

### ❖ پوریایی دیگر

نوشته و کار: حسن باستانی  
بازی: شاهین شفایی - گلبرگ ابوتراییان - رعنا صالحی پور - محمدرضا براره

### ❖ بازیافته‌گان

نوشته و کار: نصرت‌الله سالاروندی  
بازی: ستاره شاه کرمی - احمد صدفی - ولی امیری - سالار سالاروندی -  
هومن روح تافی - مجتبی احمدی

### ❖ نشان زورخانه سنگ‌تراش‌ها

نوشته و کار: عبدالحسین ظاهری  
بازی: برومند کرانیان - توران یاقوتی پور - توران کولیوند - ناهید کولیوند  
- شهریار ارجمندنیا - مهدی فرامرزی - حسین حیدری - بابک ظاهری  
- امیر ظاهری - کاوه خرسند - فریبا حسینی



#### IV- همایش‌ها

سومین همایش بزرگ نمایش بچه‌های مسجد از ۲۴ تا ۲۸ آذرماه ۱۳۷۴ توسط حوزه هنری و به همت و یاری شهرداری اصفهان در ۵ تالار نمایشی برگزار گردید. ۲۹ گروه نمایشی در این همایش بزرگ به اجرای نمایش‌های خود پرداختند.

اهداف سومین همایش بزرگ نمایش بچه‌های مسجد در استان اصفهان اشاعه آموزش هنر نمایش در بین علاقه‌مندان بخصوص هنرمندان بسیجی و مسجدی و انتقال اطلاعات هنری بین هنرمندان بود. هیئت داوران عبارت بودند از:

ساسان سپنتا، حسین جعفری، ناصر کوشان، محسن هرندی، رضا عماد، مهدی شهداد، مرتضی نیک پایان و سیمین دخت زرین‌فر.

#### جشنواره تئاتر استان اصفهان

تاکنون پنج دوره جشنواره تئاتر منطقه‌ای و ده دوره جشنواره تئاتر استانی در اصفهان برگزار شده است.

کارهای هنرمندان جوان اصفهان همواره از یک سو با علاقه‌مندی و

گاه توانمندی است و از سوی دیگر به علت نبودن آموزش‌های صحیح و امکانات، خیلی ناقص است. اصفهان یکی از شهرهایی است که از لحاظ کمیّت و هم از لحاظ پیشینه‌ی تاریخی مطرح است. اکنون اگر هنرمندان ورزیده و پرشور و دل سوخته‌ای در صحنه نبودند تا بر بال‌های زخمی و شکسته‌ی تئاتر اصفهان مرهم بگذارند تئاتر اصفهان کاملاً فرو می‌ریخت. بنابراین تاریخ تئاتر صدساله‌ی اصفهان را همین هنرورزان تئاتر امروز «فارغ از داد و ستدها و رابطه‌ها» ثبت خواهند کرد.

معرفی نمایش‌های دهمین جشنواره تئاتر استان‌های کشور

اصفهان ۸ تا ۱۲ آبان ۱۳۷۷

○ سیرنگ و سیریانا

کارگردان: سیدمرتضی طباطبایی

نویسندگان: سیدمرتضی طباطبایی، شهران باقری

بازیگران: رسول هنرمند، زهرا مرتضوی، شهران باقری، اصغر خلیلی، محسن مساح، مهنوش دری‌نیا، حسن غیاث‌آبادی، هادی حدادی، ریحانه نصر، شیوا مکی‌نیا، افسانه عرب، روح‌الله فهیمی، مهدی فرخانی، فاطمه ریزانه، فاطمه شمس، محمد محمدی

طراح صحنه: اصغر خلیلی

طراح نور: مرتضی بصراوی

سرپرست موسیقی و نوازنده‌ی سه‌تار: منصور قربانی، سنتور: مهدی نامداری، نی: مهدی قربانی، کمانچه: بهنام خدارحمی، دف: مهرداد طاهری، تنبک: رضی پیروزیانا

خلاصه‌ی نمایش: سیرنگ و سیریانا روایتی است افسانه‌گون از عشق پرنده با گل که فرجام پرنده گل را مظهر عشق ابدی می‌یابد بر روی زمین بنابراین شیفته عشق لایزال می‌گردد.

تاریخ تئاتر در اصفهان

۲۸۸

○ سوسوی خاکستری یک ستاره

نویسنده: احمدرضا رافعی بروجنی

کارگردان: احمدرضا رافعی بروجنی

بازیگران: احمدرضا مردانی، انوشه صالحی، احمدرضا رافعی بروجنی

مدیر صحنه: محمد امینی  
منشی صحنه: مژگان رافعی  
موسیقی: محسن زرازی، هوشنگ پورنظری، مجتبی مقیمیان، بهزاد  
برجیان، گروه دمام نوازان  
نور: مجید حیدری  
گریم: بابک رافعی  
لباس: محمد امینی  
دکور: احمد رضا رافعی  
مدت نمایش: ۵۵ دقیقه  
خلاصه نمایش: مردی بر اثر مرگ فرزند به ویرانه‌ای خارج از شهر پناه  
می‌برد. وی بر اثر یک سری کشمکش‌های روانی و محیط اطراف خویش  
در تضاد می‌باشد. مرگ فرزند عاملی است که وی را از نواختن دمام در  
مراسم عزاداری باز می‌دارد و وی را تا سرحد جنون می‌کشانند. تا  
این‌که...

❶ خواب بی‌وقت حوریه

نویسنده: محمد چرمشیر  
کارگردان: رسول مسلمی

بازیگران: نسرین درخشان‌زاده، شیوا بیک‌زاد، عباس میرزایی‌نیا  
مدیر صحنه: فاطمه غم‌انگیز، ساغر رویگری

منشی صحنه: شیوا رضایی

موسیقی: محمد باقری

دکور: اسماعیل سمندی جانیان

خلاصه نمایش: شمسی خانم و حوریه دوزنی که در خانه‌ی محقر و استیجاری سرهنگ زندگی می‌کنند، با مسائل و مشکلات روزمره زندگی در حال دست و پنجه نرم کردن هستند. سرهنگ در غیاب شوهرانشان احساس مسئولیت بیشتری می‌کند. محبت خشن سرهنگ و برخوردهای متفاوت شمسی خانم و حوریه با وی ایجاد کشمکش می‌کند و...

#### ○ پریچهر

نویسنده: محسن سراجی

کارگردان: اکبر کشانی، امید مزرعه

بازیگران: اکبر کشانی، فاطمه زراعت پیشه، سمیرا قرلو، مریم قرلو، شهره طهماسبی فر، علی صفری، نوید میرزایی، احمد اصلانی و جمعی از هنرمندان شاهین شهر

مدیر صحنه: سعید رفیعی

منشی صحنه: مهری جناتی

موسیقی: احسان گودرزی، شهرزاد باقری، علی تنگستانی

نور: سعید رفیعی

لباس: آناهیتا مظفری

گریم: اکبر کشانی، مهری جناتی

مدت نمایش: ۶۰ دقیقه

خلاصه نمایش: آرش برای رها کردن تیر افسانه‌ای خود در تردید است. کشمکش وی با بازیگر زن نمایش، تردید او را برطرف می‌کند و مصمم می‌شود که تیر را در کمان گذارده رها کند.

○ خانه‌ی واقعی

نویسنده: مرتضی نیک پایان

کارگردان: لیلا پرویزی

بازیگران: نیما جانقربان، رضا افشار، محمد نصر

مدیر صحنه: سید محسن موسوی

منشی صحنه: فهیمه سیاحیان

موسیقی: خسرو بیت سرکسیس

نور: پژمان فرهادی

دکور: یوسف پوروقار

مدت نمایش: ۵۰ دقیقه

خلاصه نمایش: دو مرد در اندیشه ساختن خانه‌ای برای خود هستند. خیالاتشان وسیع و بضاعتشان اندک می‌باشد. مرد سومی وارد می‌شود و از سادگی این دو نفر استفاده کرده، آنها را استحمار می‌کند و خانه‌ای برای خود می‌سازد. یکی از مردها...

○ شب یلدا

نویسنده: فرشاد احمدی

کارگردان: محسن مأمّن پوش

بازیگران: فاطمه شکری، حوریه عبدلی

مدیر صحنه: رضا افشار

منشی صحنه: احسان خدارحمی

موسیقی: فرشید باقرنژاد

نور: نیما جانقربان

گریم: حوری عبدلی

دکور: رضا افشار

زمان: ۵۰ دقیقه

خلاصه نمایش: بین «یلدا» و مادرش در شبی از شب‌ها و مثل همیشه مشاجره‌ای درمی‌گیرد. یلدا شوهر و پدر را در جنگ از دست داده و مادر نیز همچنین شوهر و دامادش را. در این بین کشمکش روانی بین این دو در می‌گیرد تا در نهایت رازی فاش می‌گردد و ...

○ روز ژکوند

نویسنده: حمیدرضا آخوندنصیری

کارگردان: حمیدرضا آخوندنصیری

بازیگران: اکبر سعیدی، آسیه ملایی، نجمه صفری، مسعود شاه‌حسینی،

حمیدرضا تمدنی

مدیر صحنه: اصغر وطن‌خواه

منشی صحنه: بتول شمس

موسیقی: حمیدرضا آخوندنصیری

نور: علیرضا یوسف‌زاده، حمیدرضا آخوندنصیری

گریم: مسعود شاه‌حسینی

لباس: فاطمه وطن‌خوان

دکور: مرتضی شعبانی

زمان: ۷۵ دقیقه

خلاصه نمایش: داستان بر اساس «من فقط اوادم تلفن کنم» نوشته‌ی

گابریل گارسیا مارکز» بود. «ماریا دولالوز سروانتس»، بازیگر تئاتر بر اثر یک تصادف به بیمارستان اعصاب و روان راه پیدا می‌کند. او در آنجا سعی دارد دکتر و دیگر پرسنل را متقاعد کند که تصادفاً به آنجا وارد شده است. ولی در این سعی و تصمیم موفق نمی‌شود، دکتر در نقش کشیش، مرد روانی و اتلوسعی دارد از طریق بازی درمانی ماریا را بشناسد و از او اعتراف بگیرد. اما تنها در پایان نمایش ماریا متوجه می‌شود که...



## ۷- نام تالارها

### تالار اندیشه

تماشاخانه‌ی اصفهان در سال ۱۳۵۲ تخریب شد و هنرمندان آن به تهران و مشهد مهاجرت کردند، و چند نفر هم ماندند و سینما مهر را که محل آن خیابان نظر شرقی است اجاره نمودند و با دستمایه‌ای ناچیز یک صحنه و زیر صحنه (اتاق‌های گریم و رختکن) ساختند، و تالار با گنجایش ۴۵۰ صندلی گشایش یافت.

نخستین برنامه این تالار نمایش «تحفه» نوشته مهدی ممیزان بود که در سال ۱۳۵۳ به کارگردانی اسکندر رفیعی به تماشا گذاشته شد. اما بعد از انقلاب سینما تئاتر مهر مصادره شد و در اختیار بنیاد شهید قرار گرفت و تالار اندیشه نامگذاری شد. در این تالار گروه‌ها، کانون فرهنگی ذوب آهن و انجمن نمایش، برنامه اجرا می‌کنند.

### تالار هلال احمر

در سال ۱۳۴۵ شمسی به مناسبت جشن فارغ‌التحصیلی پرستاران تالار

خانه جوانان به کوشش جمعیت شیر و خورشید کشور گشوده شد با گنجایش ۶۵۰ صندلی.

پیش از انقلاب گروه‌های فرهنگ و هنر نمایش‌های خود را در این تالار به روی صحنه می‌بردند.

بعد از انقلاب، این محل به حوزه فرهنگی و امور جوانان جمعیت هلال احمر استان اصفهان نامگذاری شد، و گروه‌های موسیقی و نمایش آثار خود را در این تالار اجرا می‌کنند.

#### فهرست اجراهای تالار هلال احمر

○ قولنج کدخدا، با بازی هوشنگ حریرچیان، سعادت نوری و...

○ منجی در طلوع آفتاب، نویسنده و کارگردان، عباس اسماعیلی.

○ برگزاری جشنواره تناتر استان اصفهان

○ فرشته و شیطان، کاری از فاطمی.

○ سومین همایش سراسری نمایش بچه‌های مسجد

○ اوشین، مسافر اصفهان، کاری از علی منتظرالقائم.

○ خواستگاری، کاری از پویافیلم (آقا رشید).

○ لچ و لجبازی، کاری از پویافیلم (آقا رشید).

○ پایبج، کاری از پویافیلم (آقا رشید).

○ ساعت ۳، کاری از پویافیلم (آقا رشید).

نخستین جشنواره نمایش عروسکی مراکز فرهنگی هنری سراسر کشور  
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

○ کی منوگشت؟ کاری از پویافیلم (آقا رشید).

○ برگزاری نهمین جشنواره تناتر استان اصفهان

- تخت سوم، کاری از پویافیلم (آقا رشید).
- دغل دوستان، کاری از پویافیلم (آقا رشید).
- طبیب حاکم، کاری از پویافیلم (آقا رشید).
- سیب خنده، نویسنده و کارگردان امیر غفار منش.
- برگزاری دهمین جشنواره تئاتر استان اصفهان
- خورشید کاروان، کاری از کانون فرهنگی مسجد فاطمیه.

### تالار سوره

حوزه هنری اصفهان در سال ۱۳۷۱ گشایش یافت، و از مراکز فرهنگی هنری فعالی است که بخش مهمی از حرکت، تجلی، رشد، توسعه‌ی فرهنگ را بر دوش دارد، و عمدتاً «تئاتر» را یکی از مهمترین عناصر توسعه‌ی فرهنگی شناخته و بر ضرورت آن تأکید دارد.

تالار سوره حوزه هنری اصفهان با گنجایش ۲۴۰ صندلی گشایش یافته و محل آن در خیابان آمادگاه، مقابل هتل عباسی است. در تالار سوره نمایش‌های متعددی با انواع شیوه‌های تجربی اجرا شده است.

### فهرست اجراهای تالار سوره

- اتحاد جنگل، نویسنده و کارگردان: احمد جوکار.
- مدرسه همان مدرسه، نویسنده و کارگردان: حمیدرضا رئیسی.
- دل سوز، نویسنده و کارگردان: حمیدرضا کاظمی پور.
- اسب چوبی، نویسنده: حسین جعفری، کارگردان: احمد جوکار.
- آهای بچه‌ها، نویسنده: سیدناصر امامی میبیدی، کارگردان: محمدعلی عبادی.

- ❖ معرکه در معرکه، نویسنده: داود میرباقری، کارگردان: ذبیح‌الله جعفری.
- ❖ خاله گلنار، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ پرنده خوشبختی، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ شکارچیان اسیر، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ مقصر کیست؟، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ قصه خاله شاپرک، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ طوطی‌های خبرنگار، نویسنده و کارگردان: محمد وزیری.
- ❖ کلاژ، نویسنده و کارگردان: فرید صلواتی.
- ❖ رستم شدن مش اسماعیل، نویسنده و کارگردان: مصطفی شکرانی.
- ❖ خرقه، نویسنده: علیرضا حسینی، کارگردان قدرت‌الله احمدی.
- ❖ جشن بزرگان، نویسنده و کارگردان: محمدعلی میاندار.
- ❖ آمیزقلمدون، نوشته‌ی اکبر رادی، بنا به دعوت واحد نمایش حوزه‌ی هنری اصفهان در اردیبهشت سال ۱۳۷۶ شمسی به کارگردانی هادی مرزبان به روی صحنه آمد.
- بازی‌ها: ایرج راد، فرزانه کابلی، زهره مجابی، دریا قنبرزاده، سحر ذکریا
- ❖ رؤیای نیمه شب، در بهمن ماه سال ۱۳۷۷ شمسی به همت و کوشش سی نفر از هنرمندان تئاتر اصفهان، در هفدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی تئاتر فجر، در سالن تئاتر سنگلج تهران به روی صحنه رفت، سپس به مدت دو ماه در تالار سوره‌ی اصفهان اجرا گردید. نویسنده و کارگردان: ناصر کوشان.
- بازی‌ها: بیژن گنجعلی، مژگان نوایی، رحمت‌الله ارشادی، الهام زنجانی، علی اصغر جهانشاهی، بهروز هارونی، فرخ فریدون، آرش شاهپری، امیر کهکشان، اوژن صفاری، محسن ابراهیم‌زاده، مرضیه هاشم‌زاده، هدی بیگ چرامی، فرناز راجزی، مرضیه ویلانی، گلناز فرسای‌فر، پری

- فتاحی، شیوا شریف‌زاده، نگار زیدوندی، مژگان طالبی، آرزو ملک‌پور، جلیل مؤید، رضا خوشحالپور.
- قبرکن خوشگل من، نویسنده و کارگردان: محمد اربابیان.
  - شلطاق و پلطاق، نویسنده: محمدعلی کاجی، کار گروهی.
  - جواهرات معبد، نویسنده: جمیس‌ان همنشاو، کارگردان: پرویز کوكائیان.
  - در پس‌کوچه‌های اندیشناک مه‌گرفته، نویسنده: محمد کراچیان، کارگردان: علیرضا ستوده و محمدرضا ترابی.
  - قطار کاغذی، نویسنده و کارگردان، اصغر خلیلی.
  - مضرات دخانیات، نویسنده آنتوان چخوف، کارگردان: احمد رضایی.
  - نقش زیبا، نویسنده و کارگردان: اصغر دهقان.
  - کاروان شط‌رازها، نویسنده عبدالرضا حیاتی، کارگردان: علیرضا علی‌اکبری زمانی.
  - روایت‌های تکه تکه شده، نویسنده و کارگردان: اسدالله اسدی.
  - آقای عمو تام عزیز، نویسنده و کارگردان: مجید صدیقی.
  - اتاق، نویسنده: هارولد پینتر، کارگردان: فاطمه شفیعی.
  - نقش زن، نویسنده: فرهاد آئیش. کارگردان: محسن عرب‌زاده.
  - مرگ در می‌زند، نویسنده: وودی آلن. کارگردان: امیر صفایی‌پور.
  - رفت و آمد، نویسنده: ساموئل بکت. کارگردان: محسن عرب‌زاده.

### سینما تئاتر فلسطین (حافظ)

سینما فلسطین در سال ۱۳۷۲ شمسی با ساخت صحنه و پشت صحنه تبدیل به سینما تئاتر شد و با گنجایش ۷۰۰ صندلی در اختیار گروه هنری اصفهان فیلم قرار گرفت.

گروه هنری اصفهان فیلم، با گرت‌برداری از نمایش‌های سنتی، فانتزی، سرگرمی به وجود می‌آورد و از تمامی امکانات، استعداد‌های بدنی، صدای بازیگران، استفاده از لهجه برای ایجاد سرگرمی بهره می‌جوید. یاران گروه هنری اصفهان فیلم عبارت‌اند از: حسن اکلیلی، سیف‌الله نامداری، فاضل فاضلی‌پارسا، اکبر دباغیان، ابراهیم شمس، مصطفی عبادتی، کیوان کیوانداریان، سعادت نوری و مینا فرامرزی و...

#### فهرست اجراهای سینما تئاتر فلسطین

- عزیز فرنگی، تب در مطب، مرد رند، حمال‌باشی، آخرش که چه؟، ولوله، تسویه حساب، نیرنگ باز، از خود راضی، قهرمان عوضی، شیر تو شیر، رنگ و وارنگ، شاپرک خانم و...
- همایش قوم‌بختیاری، نویسنده و کارگردان: ملک‌شاه ابدالی
- برگزاری جشنواره سراسری تئاتر آتشکار

#### سینما تئاتر چهارباغ

سینما چهارباغ در سال ۱۳۷۳ شمسی با ساخت صحنه و پشت صحنه‌ای کوچک تبدیل به سینما تئاتر شد و با گنجایش ۷۸۰ صندلی در اختیار گروه‌های نمایشی قرار گرفت. در این سینما تئاتر انواع نمایش‌های سنتی و کمدی اجرا می‌شود.

#### فهرست اجراهای سینما تئاتر چهارباغ

- رؤیای ژاپن، نویسنده و کارگردان: محمدعلی میاندار
- عروس نمایشگاه، نویسنده و کارگردان: محمدعلی میاندار

- افسانه رشید، نویسنده شائمی، کارگردان: قدرت‌الله ایزدی
- شازده کریم، نویسنده و کارگردان: حسن شاه‌پسندی
- قولنج کدخدا، با بازی هوشنگ حریرچیان، سعادت نوری، کشانی و...
- گل محبت، نویسنده و کارگردان: علیرضا وداعی
- حماسه عاشورا، نویسنده و کارگردان: ایرانیپور
- تعزیه، کار گروهی لشکر ۱۴ امام حسین (ع)
- تو را به دنیا نمی‌دم، کاری از شهریار دخانی
- سلام تناتر، کار گروهی
- عروس عتیقه، کاری از علیرضا وداعی
- بنگاه شادمانی، کاری از رضا جورابچی
- جشن بزرگان، کاری از محمدعلی میاندار
- پسر م تولدت مبارک، کاری از رحیم مرادیان
- رحیم‌گدا، نویسنده شکوری، کارگردان محمد شیشه‌فروش

نخستین همایش فصلی تئاتر انجمن نمایش اصفهان - بهار ۱۳۷۸  
 انجمن نمایش اصفهان با هدف روشن نگاه‌داشتن چراغ تئاتر در شهر و  
 فعال کردن گروه‌های نمایش و ایجاد فضای تازه برای نمایشگران با هر  
 نوع گرایش و سلیقه، نخستین همایش فصلی خود را در بهار سال ۷۸  
 برگزار کرد.

این همایش مروری بود بر آثار گذشته و حرکت و محتوای تازه‌ای را  
 نمایان نکرد. اگر همت و غرض اعتلای تئاتر این بوم و بر است، باید  
 اندیشه داشت. اندیشه‌ای تازه با تجربه‌های جدید. تازگی و تجربه‌های  
 جدید است که روح هنر را طراوتی می‌بخشد و آن را زنده و پویا نگه

می‌دارد. باید خودمان را بجوییم و ریشه‌ها را دریاییم تا دست کم با ذهنی روشن پا به آینده بگذاریم. هوشیارا اگر نباشیم به چشم بر هم زدنی تمام می‌شویم.

به هر حال، این بار هم مثل جشنواره‌های تئاتر استانی، هنرمندان تئاتر دور هم جمع شدند و کارهای گذشته خود را عرضه کردند. با این تفاوت که در این همایش بخش مسابقه و جوایز حذف شده بود. شاید به علت بضاعت مالی که تأمین نشده بود!

عمده‌ترین اهداف نخستین همایش فصلی عبارت بودند از:

- ۱- ایجاد انگیزه برای تولید و تهیه آثار نمایشی.
- ۲- ایجاد فضایی مناسب برای تبادلات فکری و فرهنگی در بین گروه‌های نمایش سطح شهر.
- ۳- ایجاد یکدلی و صمیمیت و همکاری در بین اعضای گروه‌های نمایش با هر نوع سلیقه و گرایش هنری اعضا.
- ۴- آشنا نمودن تماشاگران علاقه‌مند به هنرهای نمایشی به انواع و گونه‌های نمایشی مختلف با مضامین و تکنیک‌های متنوع و متعدد.



## معرفی گروه‌های شرکت‌کننده در همایش فصلی تئاتر

### ○ سیرنگ و سیریانا

نویسندگان: سیدمرتضی طباطبایی، شهران باقری

کارگردان: سیدمرتضی طباطبایی

بازیگران: رسول هنرمند، زهرا مرتضوی، شهران باقری، اصغر خلیلی،

محسن مساح، مهنوش دری‌نیا، حسن غیاث‌آبادی، هادی حدادی،

ریحانه نصر، شیوا مکی‌نیا، افسانه عرب، روح‌الله فهیمی، مهدی

فرخانی، فاطمه ریزانه، فاطمه شمس، محمد محمدی

طراح صحنه: اصغر خلیلی

طراح نور: مرتضی بصراوی

سرپرست موسیقی و نوازنده‌ی سه تار: منصور قربانی،

ستور: مهدی نامداری

نی: مهدی قربانی

کمانچه: بهنام خدارحمی

دف: مهرداد طاهری

تنبک: رضی پیروزنیا

خلاصه‌ی نمایش: سیرنگ و سیریانا روایتی است افسانه‌گون از عشق

پرنده با گل که فرجام پرنده گل را مظهر عشق ابدی می‌یابد بر روی زمین

بنابراین شیفته عشق لایزال می‌گردد.

○ قابلمه

طرح: شهران باقری

کارگردان: سیدمرتضی طباطبایی

موسیقی: مسعود تفنگچی

بازیگران: اصغر خلیلی، محمدامین صادقی، محمدرضا خورشیدی

خلاصه‌ی نمایش: حکایت مثلث زر، زور و تزویر است که نمایش در پی

سؤالی است از مخاطب که با به دست آوردن یکی از ابزار این مثلث

چگونه واکنشی خواهد داشت.

○ زنده باد چارلی

نویسنده و کارگردان: محمدعلی میاندار

بازیگران: مهران قهرمانی، محمد نصر

طراح لباس: شهربانو کنگی

موسیقی: مهدی ترمه‌باف، سروش عسگری، عرفان تاجیک

○ قبرکن خوشگل من

نویسنده و کارگردان: محمد اربابیان

موسیقی: علیرضا شیرویه‌زاد

دستیار کارگردان: گیلدا حمیدی

منشی صحنه: فاطمه شمس

بازیگران: محسن مأمون‌پوش، علیرضا مومن‌زاده، مرتضی صباغی،

سلیمان حقوقی، عباس فهیمافر، فریدون فغانی، فریبا مرتضوی، فرانک

فرهنگ، مهنوش دری‌نیا، الهام فروتن‌زاده، گیلدا حمیدی  
خلاصه نمایش: دو گورکن در قبرستان در حال مرگند. کسی نمرده و کار  
و کسب گورستان نمی‌چرخد. ناگهان کسی می‌میرد و بر سر حفر قبر در  
شهر و گورستان درگیری می‌شود. سرانجام با مرگ معشوق یکی از  
قبرکن‌ها همه چیز درست می‌شود حالا دو مرده دارند و دو دستمزد برای  
نان.

#### ○ فریگیس

نویسنده و کارگردان: محمد اربابیان

بازیگر: فرانک فرهنگ

موسیقی: علیرضا شیرویه‌زاد

خلاصه نمایش: فریگیس، خون سیاوش را روایت می‌کند تا جایی که این  
روایت به زمان حال می‌رسد و سرهای سیاوش‌ها همه جا دیده می‌شود  
صدها سر سیاوش خونین بر سر هر کوی پاره پاره در هر گذر و همهی  
سرها می‌گویند ماییم سیاوش ماییم سیاوش

#### ○ قطار کاغذی

نویسنده و کارگردان: اصغر خلیلی

بازیگران: حمیدرضا کاظم‌پور - مرتضی بصراوی - کرامت شمشیری -

منصور دارابی - حسن غیاث‌آبادی - هادی حدادی - محمد قبادی‌نژاد

طراحی نور: موسی بهرامیان - عباس میرزائی

موسیقی: مهدی جواهری

طراحی صحنه و لباس: اصغر خلیلی

خلاصه نمایش: نمایش قطار کاغذی داستان یک نقاش است که می‌خواهد حرفی جهانی با نقاش خود بزند.

#### ❶ مسافر و راهنما

نویسنده، طراح و کارگردان: فریدون سورانی  
بازیگران: رضا جورابچی مسافر، فریدون سورانی، راهنما  
نور: مرتضی طباطبائی  
موزیک: محسن مساح  
خلاصه نمایش: حدیث کهنه است شمار انسان از انسان است.

#### ❷ پا

نویسنده، طراح و کارگردان: فریدون سورانی  
دستیار کارگردان: مرتضی طباطبائی  
اجرای طرح دکور: اصغر خلیلی - محمد ترابی  
گرمیم: مرتضی بصراوی  
نور: حسن جانتقربان  
موزیک: محسن مساح  
بازیگران: مرتضی طباطبائی، اصغر خلیلی، محمد ترابی، محمد  
قبادی‌نژاد، عباس میرزائی، مرتضی بصراوی، محسن شادقی، ابراهیم  
ابراهیمیان، احسان خدارحمی، سعید ابوطالب‌پور، مجید قلیانگران،  
محمدعلی محمدی، رضا خورشیدی، حسن غیاث‌آبادی، هادی  
حدادی، محمد نساج‌پور، علی ناظران، فاطمه شمس، فرحناز کدخدائی،  
صفورا بلوچی، لیلا سالاری

○ بهترین فرصت برای مرگ

کاری از: رضا جورابچی

براساس طرحی از: علیرضا نادری

نمایشنامه در یک پرده

بازیگران: محمد شیشه‌فروش، کیهان روحانی، مجید قاسمی

مسئول نور و صدا و صحنه: حمیدرضا ریاحی

○ ملاقات ممنوع

کاری از: حسن اکلیلی

بازیگران: اکبر باغیان، محمد مرشدی، ابراهیم شمس، حسن اکلیلی و

فاضل فاضلی پارسا

امور صحنه: سعید نادری فر

مدیر تهیه: مصطفی عبادتی

با همکاری: منوچهر میانی، علیرضا فشارکی

خلاصه نمایش: سه بیمار روانی وارد بخش مجروحین یک بیمارستان

می‌شوند و از دید خود خدماتی را به مریض مورد نظر خودشان

می‌نمایند که منجر به...

○ رگ پنهان

نویسنده و کارگردان: عزت‌الله کریمی

مشاور کارگردان: محمدرضا ندیمی

مدیر صحنه و عکاس: جلال علی‌دایی

بازیگران: احمد بهرامی، محمد تسلیمی، علیرضا مظهر، سیدجلال  
میرهدایی، احسان غفوری، مجتبی پوراحمدی، محسن زارع، رحمان  
مرتضوی، سپهر احمدی، احسان همافری  
دف و سه‌تار: سینا فرزادی پور  
ارگ: مسعود تفنگ‌چی  
خلاصه نمایش: این نمایش به برخی از مشکلات جوانان در حیطه‌ی  
درسی، شغلی و... می‌پردازد.

#### ❖ تخت سوم

نویسنده: محمدرضا نریمانی  
کارگردان: قدرت‌الله ایزدی  
بازیگران: قدرت‌الله ایزدی، رسول اکبریان، محمود شائنی، غفور  
فصوحی، محمدرضا نریمانی، محمود صفایی، فاطمه شکری، منوچهر  
خسروی، محمود برات‌زاده  
موسیقی: رسول اکبریان  
افکت: فرزین فردین‌فر  
تدارکات: منوچهر خسروی، رضا ظفرقند  
خلاصه نمایش: زراندوز مرد پول‌پرست و جاه‌طلب بیماری روحی پیدا  
می‌کند. به پیشنهاد دکتر صادقی که از اقوام اوست در بیمارستان بستری  
می‌شود، اتاق بیمارستان و قصه‌ی آدم‌های آنجا موقعیت مناسبی است که  
زراندوز را به خود آورد.

جدول برنامه‌های یازدهمین جشنواره تئاتر استان اصفهان آبان ۷۸

تاریخ	مکان و زمان	مرکز هنرهای نمایشی	زمان	سالن هلال‌احمر	زمان اجرا	سالن بهزیستی	زمان
دوشنبه ۷۸/۸/۱۷	اصفهان	—	—	کلات در آتش مرتضی طباطبایی	۱۸/۳۵	شبانه رسول مسلمی فولادشهر	۲۰/۱۵
سه‌شنبه ۷۸/۸/۱۸	کارگاه آموزشی نمایش الکترا زبان اصلی	۱۳	بوقلمونها رضا جورابچی اصفهان	۱۶ ۱۸	غزل حسین حشمتی اصفهان	۱۶ ۱۸	
چهارشنبه ۷۸/۸/۱۹	کارگاه آموزشی نمایش فردوسیاوش با حضور خانم مریم معترف	۱۳	بیژن و منیژه علی تنگستانی شاهین‌شهر	۱۶ ۱۸	پری و چوپان رحمتا... پژمان شهرضا	۱۶ ۱۸	
پنجشنبه ۷۸/۸/۲۰	کارگاه آموزشی شب روی سنگفرش خیس با حضور آقای مرزبان	۱۳	ممرکه در تاریکی اصغر خلیلی اصفهان	۱۶ ۱۸	بازنگران گورستان فرزاد صادقی اصفهان	۱۶ ۱۸	

جدول برنامه‌های دومین همایش فصلی تئاتر اصفهان

ویژه نمایش‌های کوتاه و پانتومیم آذرماه ۷۸

تاریخ	۴-۵ بعدازظهر	۵/۳۰-۵/۵۰	۵/۵۰-۶/۱۰	۶/۱۵-۶/۳۵	۶/۱۰-۷	۷/۷/۲۰
یکشنبه ۷۸/۹/۱۳	افتتاحیه	احتیاط مرتضی کاویانی	فیلم ویدیویی خورشید شب امیر شیخ‌جلیلی	فیلم ویدیویی	فیلم ویدیویی	چپاول عباس مشعل‌فروز
دوشنبه ۷۸/۹/۱۵	پرسش و پاسخ کانون نویسندگان انجمن	مثل عزت... کرمی	فیلم ویدیویی تجیر بلور رسول مسلمی	فیلم ویدیویی	فیلم ویدیویی	گلر محله جمشید ترکیان
سه‌شنبه ۷۸/۹/۱۶	پرسش و پاسخ کانون بازیگران انجمن	سیب زمانی - امیر لطفی	فیلم ویدیویی محرمانه کیهان روحانی	فیلم ویدیویی	فیلم ویدیویی	اعدام مهتاب محمدعلی طریاری
چهارشنبه ۷۸/۹/۱۸	پرسش و پاسخ کانون کارگردانان انجمن	عطر باران محمدعلی یاری	فیلم ویدیویی حکایت ما بهروز هارونی	فیلم ویدیویی	فیلم ویدیویی	الاغ احسان رحیمی

تاریخ تئاتر در اصفهان







Առաջիկայ Հարաթ, Փետրուարի 24-ին

ԱԶԳԱՅԻՆ ԿԵԴՐՈՆՍԿԱՆ ԴԳՐՈՑԻ ԴՕՀԼԻՃՈՒՄ

Ներկայացուելու է ՀԱՋԻԲԷԿՈՎԻ

# ԱՐԾԻՆ ՄԱԼ ԱԼԱՆ

Օպերետը, չորս արարուածով  
Նախաձեռնող Քեանր Սպահանի պարօիկ այրատախնամ ընկերութեան Համ-  
սարալ և Բարգելուտ մասնաճիւղի՝

Նոյն շրջանների Պարօիկ որբերի :



ԳՐԻՄՈՂ ԱՆՁՆԵՐ

- ԳՐԻՄՈՂՆԵՐ — ռ. Կ. Յարութիւնեան
- ԱՍՈՒ — օր. Մ. Մէլումեան
- ԲԵՂԼԻ — օր. Ն. Տէր Գասպարեան
- ԱՍԻ — պ. Գ. Գրորեան

ՆՈՐ ԵՆ ԹԵՅԷԷ ԲԵՆԱԳՐՈՒԹԵԱՄԻ

Երկուս  
Ի նն բացաւ  
Դառնների մօտ



ՅԱՅՏՈՒԹԻՒՆ ՅՈՐԴԱՆՆԵԱՆ  
Նախագահ Կարգաւան Գևորգ

۶۵۴-۲۸۲۶۰۵۴  
۰۵۰-۵۶۵۸۳۴

باشگاه ارمنه جلفا  
اصفهان

Julfa Armenian Club  
ISFAHAN

درد بدقت اداره کار...  
۵۶۱۵  
تاریخ...  
۱۹

مورخه ۱۳۵۱ / ۱۰ / ۱۹  
شماره

اداره متر از خندان و هنرستان اصفهان

۱۵/۱۱  
احترامه به بیست یک هفتاد هزار تومان به جهت نداشتن بودجه کافی برای پرداخت هزینه های این کار  
را می بینیم. از طرفی می فرماید غریب جمع ۲۳ هزار ۵۰۰ تومان به جهت نبودن پول در دسترس  
خدمت رسیدگی نیست بجز آن اقدام لازم بنماید. در همین جهت به شما عرض می نمایم  
با تشکر از طرف مدیریت امور خیریه

تسلیت عرض می نمایم.  
از طرف مدیریت امور خیریه

[Signature]

۱۹/۱۰/۵۶  
[Signature]

بشارت  
بشارت  
بشارت

شب یکشنبه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۱۰ ساعت ۹

در مؤسسه جمعیت خیریه (باشگاه ارمنه جلفا)

بعد از مدتی انتظار بوسه عالی اصفهان بشارت داده میشود  
که بزرگترین نمایش اخلاق و ادبی موسوم به

**غیاث خشت مال**

که با زحمات زیاد بانفرا آن اکثری از آنه با آمادگی  
شیرین فارسی و معروض نمایش گذاشته میشود  
مخلت کنندگان بشارت خواهند شد

قیمت بلیط  
از ۲۵ ریال  
الی ۲۵ ریال  
نومسار ۶۲

محل فروش بلیط  
موسسه خیریه  
در بک کیش

مجلس امامی

**۴۰ ریال**

**استاد**

(برای دانشجویان ۳۰ ریال)

ممن از: آرون یونسکو  
ترجمه: رضا سید حسینی

ناصر کوغان ، اکبر انصاریز ، شهلا پور دل ، حسین احمدی ، رضارجبی  
حسین ناطقی ، منصور کوغان ، محمد هاشمی ، محمد کجیان و احمد رضا شیردانی

شاهرخ قائم مقامی

ماهت ۸ شب

بازیکران:

مان کنفی دانشگاه



نمایشگاه‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران  
سیری در آثار مردمی صفهان



بنایبست نخستین جشن فرهنگ مردم

صفهان - ۱۳۳۸

وزارت فرهنگ و هنر  
مرکز مردم‌شناسی ایران



هوشیار (آوردی جاده را با) کوه



دو جام صدفی  
از کباب ساقی سینهها و  
ناروزگون

سازمان کوشش  
چهار ماه  
فصلت ۱۰ اردیبهشت  
نمایش انقلابی و کوه صدفی  
کوشش

شکست تمام تمام  
در وقت مومانی بود اینده از  
دو شکست شکست بر آقایان اسلامی  
در بیان میگردد گفت در گزاهه توبه  
پس امیانی کامل است از این بیان همه  
شکست  
انواری همیشه تنصیبت میکرد و  
سلیس این برتره کرده و سلیس حرف  
از او گفت که امیانیان همیشه در بیان  
چاهه ایرانی یورشده و شکست مرفوف  
بوده و بعد از این امر که کمتر از  
دوق امیانی در کلهای اجتهاد استفاده  
شده همیشه بشده از آن بوده اند و صد  
خوشحالیم که ترمیازدهت آرزوی همه از  
را منفرط داشته ایم انواری اشاره  
بداشته اند و هنرمندان امیانی فرد و  
گفت که امروز درک داده از طبران  
اشعار شده و کتر چنان مدون میکنم از  
پرخته تریز داشته اند مرفوف جهان  
و کتر سنایر و مواجوبی شعرتی چون  
حالیع اسانوت میکنم و ما بر بود مرفوف  
الغفار میکنم



و از کام صدفی برای میگرد بپنهان آمد  
تا هنرمندان خود را بچندانند همیشه  
امیانیان از این هنرمند مسیانه آندیس  
کرده است  
حرفی بزرگ و مرفوف مایانلنگی مرفوف  
و انگیل میگردد  
زیر گزاهه حال زن گرفتار هم  
دارد  
در حاشیه کتخته حسن ملاقات مفته  
چاهه اشتیامی همه بود

نمایش انقلابی و کوه صدفی  
کوشش  
سازمان کوشش  
چهار ماه  
فصلت ۱۰ اردیبهشت  
نمایش انقلابی و کوه صدفی  
کوشش



همت عالی  
نمایش مجید العقول  
فصلت ۱۰

تاریخ ۱۳۷۱/۱/۲۶

شماره ۱۰۱

پوست دارک



**انجمن ایران-آمریکا** IRAN-AMERICA SOCIETY  
مهاجرت میهن‌آباد ۱۱۳ استان  
113 shahsabad avenue, isfahan

اداره محترم فرهنگ و هنر اصفهان

محترماً - تقاضا دارد مقرر فرمائید نمایشنامه گدازنه خانم اثر اسمعیل خلیج

را جهت اجرا در انجمن ایران-آمریکا اصفهان تصویب نمایند .

این نمایشنامه قرار است پس از تصویب در سالن نمایشات انجمن بمعرض نمایش گداز شود .

بازنیکان عارت خواهند بود از آقایان

مصطفی شکرانی - کامران بزرگ نیا - حیدرعلی مرانی

این نمایشنامه تیلادر کارگاه نمایش تهرآن

و جشن هنر شیراز سال ۵۱ اجرا گردیده است .

*Darius M. Sadeghi*

با تشکر و تقدیم احترام

دوسد هارولد مک براید

د. سید داریوس سعیدی  
۱۳۷۱/۱/۲۶

رئیس دفتر انجمن ایران-آمریکا اصفهان

ورود بدفتر اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان
شماره ۴۱۲۶
تاریخ ۱۳۷۱/۱/۲۶

استاد محترم

۱۳۷۱/۱/۲۶

۳۴۱۵۰-۳۴۶۰۱۱



وزارت فرهنگ و تفریح

اداره کل فرهنگ و تفریح

صورتجلسه

حیثت نظارت بر نمایندگان اداری جلسه مورخ ۱۲/۹/۶۵ بدو خواست

آقای نوریان مدیر اداری مبنی بر رسیدگی و سد و راجاز نمایان برای نمایندگان

آ سید کاظم نوشته محمود (نماز احمد) ترجمه - که در ۳۲

صفحه ما شین شده و به حیثت احاطه کرده است رسیدگی نمود و بدو بنویسند ان برای

آنرا در روز ۱۲/۹/۶۵ مدیر اداری نوریان بلا مانع اعلام میدارد. بر طاعتی که شاه از جلی اسم رحمت  
مذف کرد

نماینده وزارت اطلاعات

نماینده وزارت کشور (شهرستانی گل کشور)

نماینده وزارت فرهنگ و تفریح



وزارت فرہنگ و هنر

ادارہ کل فرہنگ و ہنر صفاہان

صورتجلسہ

دہیت نظارت برنمایشہادر اولیٰ جلسہ مورخ ۱۰/۱۲/۱۳۵۷ بدین واسطت  
 آعلیٰ کونسل لہجہ و ادب / مرکز علمی ہر رسیدگی و بعد وراجازہ نماید برائے نمایشتنا م  
 تصویریں نوشتہ منصور لوسان ترجمہ - کہ در پیچ  
 سفحہما شین شدہ وہہ دہیت احوالہ کردیدہ است رسیدگی نمود و بعد بنوسیله اجراء  
 آنرا در اصناف ہلامانع اعلام میدارد .

نمایندہ وزارت اطلاعات

نمایندہ وزارت کشور ( شماریاتی کل کشور )

نمایندہ وزارت فرہنگ و ہنر





وزارت فرهنگ و هنر  
اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان

ردیف ۲۶۸۰  
تاریخ /  
شماره /

راد یوتلویزیون منی ایران - مرکز اصفهان

بازگشت بنامه شماره ۱۳۲ - ۵۱/۲/۳

با اطلاع میرساند: که بموجب آئین نامه نظارت

بر نمایشها و صد و پروانه نمایش، نمایش

در شبکه های راد یوتلویزیون تابع مقررات

مربوط به وزارت اطلاعات میباشد.

۱۵ / ۱۱  
س

لایحه فرهنگ و هنر استان اصفهان - اشراقی

۵۲۲۵

## بذار تیغه چاقو علمدارت کنه



صحنه‌ای از نمایشنامه «بذار تیغه چاقو علمدارت کنه» . نوشته محمدرحیم اخوت

اصفهان - گروه تاترشهرمرکز فرهنگی رادیو تلویزیون اصفهان نمایشنامه های پاپوس ، جناب آقای هوشتره و «بذار تیغه چاقو علمدارت کنه» نوشته محمدرحیم اخوت نمایشنامه نویس اصفهانی را بروی صحنه آورد.

این نمایشنامه ها که بکارگردانی احمد خوانساری بروی صحنه

آمد، با استقبال گروه کثیری از هنردوستان اصفهان مواجه شد.

نقش آفرینان این نمایشنامه ها که سه شب بر روی صحنه

بودند عبارتند از: جمشیدترکیان - خسرو ثقفیان - اصغر هاشمیان

علی اصغر نریمانی ، فاطمه شکری.

جمشید صدری ، سهیلا صدری و رضا توکلی در نمایشنامه

های پاپوس و بذار تیغه چاقو علمدارت کنه زندگی سنتی ایران با

دیدهای واقع بینانه بررسی شده بود و جناب آقای هوشتره بازی

نامه‌ای تمیثلی بود.

# گروه ارتباط

وابسته به  
فرهنگ و هنر اصفهان



گروه های هنری تأثیر وابسته به فرهنگ  
و هنر اصفهان با همکاری و تفریک مساعی  
هنرمند ارجمند اصفهانی آقای رضا ارحام صدر  
فعالیت داشته و امید موفقیت های بیشتری را  
در پیش دارد

نوشته :  
دکتر غلامحسین سعیدی  
(کوهر مراد)

گروه تئاتر نقش جهان



نویسنده: دکتر آرمان، کارگردان: کامران کوشان

نوشته: منصور کوشان

بازی: اریک پرده، توسط وگه و آتیه آرش  
وابسته:  
مرکز فرهنگی اصفهان



گروه تئاتر نقش جهان  
وابسته به:

فرهنگ و هنر اصفهان

پهلوان اکبر میمیرد

نوشته: بهرام بیضایی  
کارگردان: مرتضی سینسی

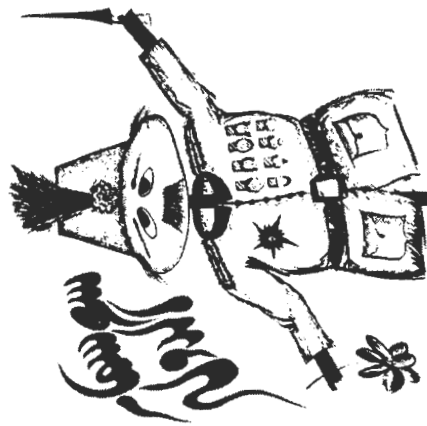
# ملا ابراهیم خلیل لیمیلر

نوشته، آخوندزاده  
کارگردان ناصر کوشان



کهدی دره مجلس دومین کارگروه تأثیر جایی  
وابسته به مرکز فرهنگی رادیو تلویزیون اصفهان

گروه کارکنان مجریه کانون هنرستان ... نمایشیه



شخصیتها  
 در این نمایش  
 شروع در ۱۷ صبح از آنجا

گروه کارکنان مجریه کانون هنرستان ... نمایشیه

# آرپاداکاپو

گروه کارکنان مجریه کانون هنرستان ... نمایشیه

نمایش از آنجا



پانزده  
 شبها از آنجا  
 شروع در ۱۷ صبح از آنجا

تاریخ اجرا: از آنجا ... ساعت شروع: از آنجا  
 محل اجرا: از آنجا ...



گنجینه سوره سوره

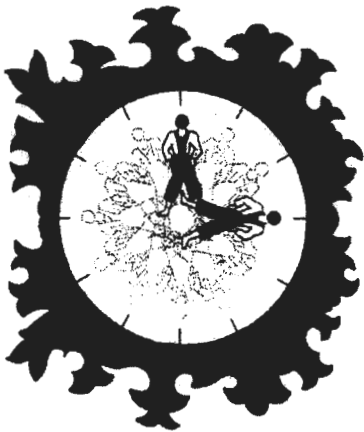
گنجینه سوره سوره : حضور کرمان



وعدده لائحات



سوره سوره سوره سوره سوره سوره



سوره سوره سوره سوره سوره سوره

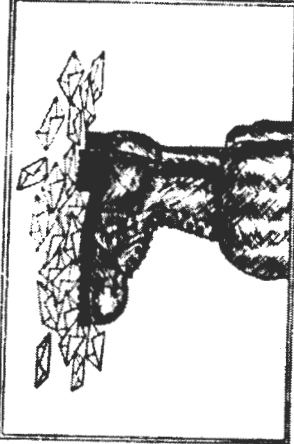
سوره سوره سوره سوره سوره سوره



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

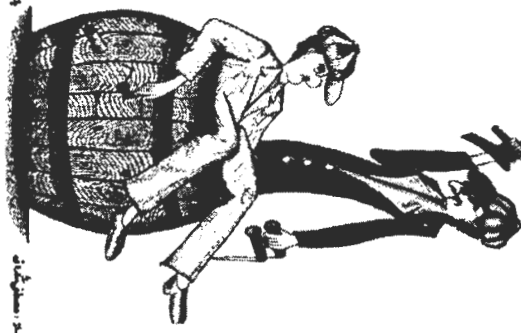
کتابخانه ملی و اسناد ملی

# سازمان اسناد و کتابخانه ملی



کتابخانه ملی و اسناد ملی

کتابخانه ملی و اسناد ملی

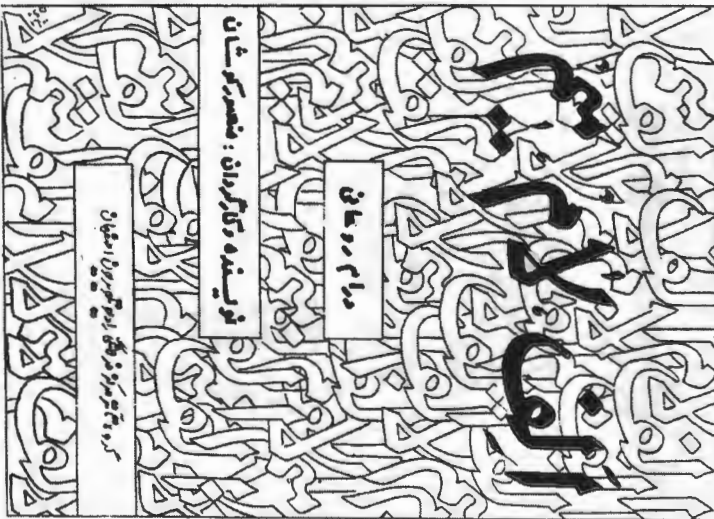
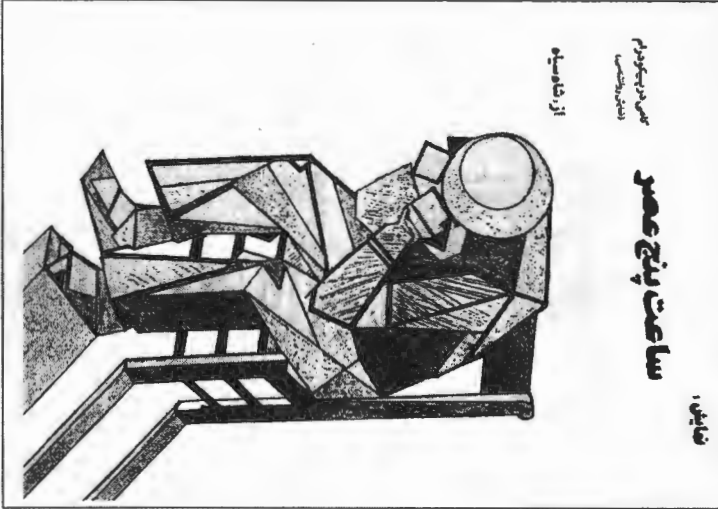


کتابخانه ملی و اسناد ملی



کتابخانه ملی و اسناد ملی









**هیت تاترال**

---

آدرس چهار باغ  
کاله تمیز



(مادموازل فریده طهرانی) برای مجلس جشن و شادمانی حاضریم (تقی مکسبی اصفهانی)

شماره ————— شماره

شماره —————

نمایشگاه حقیقت

« قیمت ۱۰ ریال »

نمایش اخلاقی و کمدی و آکریایی

مدیر مسئول

لا تقی عسکری و حسن خوشی

قیمت ۱۰ ریال

نمایشگاه حقیقت





( هیئت قانرال عباس گوهری )

نشانی خیابان سیروس جنب تکبیه و شاه قلیخان کافه مشتی حسین

---



---



---



---

( عباس گوهری مدیر مسئول )



هیئت قانرال



( بانو شیر اقبال طهرانی )



بوی بزم آرا رقص واپورت

۱۳  
۴۱۲/۱۳

رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی

جناب آقای فرمانده ارشد

شماره پرونده: ۴۱۲/۱۳ / شماره سند: ۴۱۲/۱۳ / تاریخ: ۱۳۸۴/۲/۲۲

بابت بجزیه و پرداخت بستانه ساله تا سال ۱۳۸۳ با برائت در خصوص پرونده

شماره پرونده: ۴۱۲/۱۳ / شماره سند: ۴۱۲/۱۳ / تاریخ: ۱۳۸۴/۲/۲۲

ناظر فرهنگ

۱۳۸۴/۲/۲۲

تاریخ: ۴۱/۲/۲۲	کوبنده
شماره: ۷۷/۱۹۷۷-۴۱	فرستنده: [مهر و امضا]
شماره پرونده گیرنده	شماره پرونده
شماره پرونده فرستنده	ایست
موضوع: آقای ناصر فرهنگ	

بازگشت به - ۲۲۹۵ - ۴۱/۲/۲۲

صدور پروانه جهت تاتر اصفهان بعد بریت نامبرد مهلا از نظر این سازمان به موانع است. ج.

رفیق سازمان اطلاعات و امنیت است اند هم. معمولی است.

ورود به دفتر استازاری استان دهم  
تاریخ: ۱۳۸۴/۲/۲۲  
شماره: ۴۲۸۱

با مهر  
۱۳۸۴/۲/۲۲



وزارت کشور  
کمیسیون نمایندگی  
استاداری استان دهم



وزارت کشور  
کمیسیون اصلی نمایندگی

شماره پروانه ۵۳  
محت اعتبار پروانه یکسال است  
تاریخ صدور ۲۲/۴/۳۴  
تاریخ پایان ۲۲/۴/۳۵

بداننده این برگ آفای ۵ نفر فرزند مرحوم محمد مراد تپه (پسر) داوود هاشمی شماره ۲۱۳۹۲ صادره از شهرستان اجازه داده میشود بر طبق درخواست و تمهید نامه که در دفتر مربوطه بایگانی است که تاریخ ۲۲/۴/۳۴ ( - ) نام محمد تپه در بخش ( ۱ ) خیابان ... با رعایت آیین نامه سینا ها و مؤسسات نمایی تاسیس نماید  
نظارت وزارت فرهنگ - نماینده وزارت کشور - نماینده شهرستان کل کشور - نماینده سازمان اطلاعات و امنیت - نماینده انتظامات و وادپو  
( مواد مستخرج از آیین نامه مصوب )

ماده ۳ - شهرستانی موظف است هر مؤسسه که مشمول این آیین نامه است در صورتیکه بدون پروانه افتتاح شده باشد از دائر بودن آن جلوگیری نموده و در تطبیق قانونی متعاقب اقدام کند  
ماده ۳۷ - مدیران مؤسسات نمایی مکلفند دستورات لازم را برای رعایت ادب و تراکت نسبت بشاخصان بکلیه متخدمین خود داده و جداً مراقبت در اجرای آن بنمایند .  
ماده ۴۰ - کلیه مقررات مربوطه بقوم نمایی یا مؤسسات نمایی و مقررات انتظامی از طرف متصدیان مربوطه کاملاً رعایت شده و بهوقم اجرا گردانده شود این قسمت از مقررات نمایی یا انتظامی که باید از طرف شاخهچیان رعایت شود روی تابلو مخصوصی که برای این قبیل دستورات از طرف مؤسسه تهیه میشود نصب و در محل نمایی قرار داده شود .  
ماده ۴۱ - درجه که برای هر يك از مؤسسات نمایی تعیین شده تا موقعی منتهی خواهد بود که شرایط آن درجه کاملاً موجود و مراعات شده باشد و چنانچه فضائی در شرایط مقررده بالا ملاحظه شود مؤسسه نمایی یا تشخیص کمیسیون نمایی پنجمه پائین تر کنترل و بهای پلیط نیز طبقاً متناسب درجه جدید مؤسسه تقلیل خواهد یافت در صورتیکه مؤسسه یا قید شرایط مؤسسات درجه دوم نیز تشخیص شود پروانه صادره از طرف کمیسیون نمایی ملغی خواهد شد

وزارت کشور  
کمیسیون اصلی نمایندگی

شماره ۱۵۹۰۸۹  
تاریخ ۱۳۹۰/۰۹/۰۴  
پیوست



وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان

- آقای علی نصیریان متخصص فنی رشته تاتر اداره کل فعالیت‌های هنری بمنظور مطالعه و رسیدگی به نحوه تشکیل گروه های تاتر اصفهان هزیمت مینماید . خواهشمند است دستور فرمایند همه نوع راهنمایی و تسهیلات و همکاری لازم در مورد ماموریت وی معمول د ارند یک برگ دستورالعمل ماموریت آقای علی نصیریان ضمیمه است .

مدیرکل فعالیت‌های هنری . حامد روحانی

شماره پرونده: ۱۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰  
تاریخ: ۱۳۹۰/۰۹/۰۴  
کد پستی: ۸۱۳۶۸

دستور  
فوتو از این دستور  
۱۳۹۰/۰۹/۰۴

وزارت فرهنگ و هنر
شماره: ۹۹۷
تاریخ: ۱۳۹۰/۰۹/۰۴

X



اداره محترم فرهنگ و هنر استان اصفهان

در نهایت احترام عطف به شماره ۱۶۳۱ مورخه ۴۸/۴/۲۸ آن اداره پرسشهایی منظر

را بشرح زیر بعرض میرساند :

۱- نام تاتر : اصفهان

۲- تاریخ تاسیس تاتردائمی در اصفهان بدست اینجانب سال ۱۳۲۱ تاترالمپ سال

۱۳۲۲ تاتر سپاهیان و سال ۱۳۳۷ تاتر اصفهان بدست مبارک شاهنشاه آریامهر .

۳- نشانی شهر اصفهان در یازده دولت تلفن ۳۲۶۹

۴- سازمان اداره کننده خصوصی است و بدو تاسیس تاکنون دیناری ازدولت کک دریافت

نداشته .

۵- ظرفیت صندلی در حدود ۳۰۰ عدد ۱۰۰ لژ ۱۰۰ درجه یک ۱۰۰ درجه دو .

۶- تعداد نمایشنامه‌هاییک در سال ۴۷ در تاتر اصفهان اجرا و تکرار شده ۱۲ نمایشنامه . فرمان شاه

تهیه ناصر فرهنگند . شاه و دهقان نوشته ناصر فرهنگند . جام جم یا سوقات فرهنگ نوشته

ناصر فرهنگند . شاه عباس کبیر تهیه و تنظیم ناصر فرهنگند . نور در ظلمت مربوط به سلطنت

شاهنشاه آریامهر نوشته ناصر فرهنگند . عاشق گنج اثر مولیر ترجمه تقی قاضی . حافظ و گوته

نوشته ناصر فرهنگند . نادرشاه افشار اقتباس از آثار دکتر میخدی نژاد . طی بنه گیز نوشته ناصر

فرهنگند . بنم ابوالحسن افسانه شرقی نوشته ناصر فرهنگند . عطش گرگ در لباس میش

نوشته ناصر فرهنگند . انقلاب اداری نوشته ناصر فرهنگند .

۷- تماجد شمال باستانها<sup>۱</sup> ایام سوگواری و تعطیلات رسمی .

Centre National Iranien de Théâtre  
affilié à  
l'Institut International de Théâtre, et  
La Commission Nationale Iranienne pour l'UNESCO.  
Avenue du Musée - Téhéran



مرکز ملی تئاتر در ایران  
واقع به انستیتو بین المللی تئاتر  
و کمیسیون ملی یونسکو در ایران  
تهران - خیابان موله

Notre Ref:

Votre Ref:

Annexe:

Date: .....

تاریخ ۱۳۴۶/۲/۲۴

شماره ۱۳۶

شماره

اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان

چون در رشتهٔ اختصاصی روزجهانی تئاتر که هر سال از طرف مرکز ملی تئاتر در ایران چاپ و منتشر میشود، گوشه‌های گروههای تئاتر در سراسر کشور منعقد میگردد از این روی خواهشمند است دستور فرمائید آمار برنامه های تئاتر را که توسط تماشاخانه ها و گروههای وابسته و گروههای متفرقه در طی یک سال از اول فروردین ماه تا پایان اسفند ماه سال ۱۳۴۸ در روی صحنه و تلویزیون (در صورتیکه امکانات تلویزیون در آن شهر، روستا، یا وجود دارد) اجرا شده است همراه با عکسهای از صحنه های برنامه های مذکور تهیه و تا پایان دهم خرداد ماه ۱۳۴۸ به نشانی:

تهران - خیابان ژاله - دانشکده هنرهای دراماتیک به این مرکز ارسال دارند.

مضمی است آمار برنامه ها را به ترتیب زیر تدارک فرمائید:

- عنوان نمایشنامه - نام نویسنده - نام مترجم (اگر نمایشنامه خارجی است) - نام کارگردان - نام تهیه کننده - نام صحنه آراء - اسامی بازیگران هده (در صورت امکان) نام گروه یا تماشاخانه - محل اجرا.

از همکاری و مساعدتی که در این اقدام فرهنگی و هنری با این مرکز مبدول میفرمائید

قبلاً تشکر مینماید.

دکتر مهدی فروغ  
رئیس مرکز ملی تئاتر در ایران  
۱۳۴۶

دکتر مهدی فروغ  
رئیس مرکز ملی تئاتر در ایران

۹۴۲





وزارت کشور

استانداری استان اصفهان

تاریخ: ماه ۱۳۴۰

شماره: \_\_\_\_\_

جست: \_\_\_\_\_

صورتجلس

کمیسیون نمایندگان اصفهان بنام دعوتنامه شماره ۴۰۶۰ - ۴۴/۳/۱۰ - فرمانداری اصفهان ساعت ۹ صبح روز سه شنبه ۱۱ خرداد ماه جاری در استانداری تشکیل و نامه شماره ۲۱ - ۴۴/۲/۲۵ آقای ارحام صدر عنوان جناب آقای استاندار که در ذیل آن مقرر فرموده بودند ( رسیدگی و نهایت مساعدت بعمل آید که بتوانند هدف مالی مورد تعقیب فرمایند ) تواتر آقای ارحام صدر نیز در جلسه حضور یافته ضمن -

تسلیم نامه ۲۳ - ۴۴/۳/۱۰ ارسال عنوان کمیسیون نمایندگان اظهار داشتند که ایشان سالن تاشخانه سهندپارس واقع در بل فیزی را در تاریخ ۲۰ خرداد ماه جاری از مدیر سهندپارس اجاره و منظور افتتاح تاشخانه تاشخانه بنام ( گروه هنری ارحام ) آماده نموده و تاشخانه کردند پروانه تاشخانه مذکور به مدیریت ایشان صادر و نماینده ( به قولیها ) نیز که از طرف ایشان تنظیم شده مطالبه و اجازه اقدام داده شود - کمیسیون پس از مذاکره و تبادل نظر تصمیم گرفت که در ساعت ۵ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۳ خرداد ماه جاری از محل تاشخانه بازدید و نظر خود را نسبت به وضع سالن و موقعیت بهداشتی و غیره به فرمانداری اعلام تا طبق مقررات نسبت به صدور پروانه اقدام گردد - ضمناً بتعداد اعضا کمیسیون نماینده ( به قولیها ) راتهیبه و تسلیم نمایند تا بررسی و اجازه کن صادر شود - درخاتنه مقرر گردید آقای ارحام صدر نامه مبنی بر - واگذاری سالن تاشخانه سینمای منور ازمدیر آن و همچنین موافقت مدیر مربوطه برای دائر کردن تاشخانه اخذ و به فرمانداری بدهند \*

- رئیس دفتر استانداری نماینده اداره کله آموزش و پرورش - نماینده شهرستان \_\_\_\_\_
- نمایند سازمان امنیت نماینده اطلاعات و راديو



تاریخ: ۶/۶/۳۳  
شماره: ۱۱۶۸ - ر ع

آقای حبیب‌الله اشراقی  
سرپرست محترم اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان

تئاتر آزمایشگاهی لهستان به تازگه‌ای پیرزی گروتوفسکی نمایش " همیشه شاهزاده " ( شاهزاده پایدار ) را بدعوت تلویزیون ملی ایران و سازمان جشن هنر روزهای ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ شهریور و اول - سوم - چهارم - پنجم - هفتم - هشتم - نهم - یازدهم - دوازدهم - سیزدهم - شانزدهم - هفدهم و هیجدهم مهرماه در تهران بروی صحنه می‌آورند .

این نمایش قبلاً در چهارمین جشن هنر با استقبال فراوان دوستداران تئاتر روبرو شد . نظر به اهمیت و ارزش این تئاتر ، برگزار کنندگان برنامه مایلند به هنرمندان تئاتر و دانشجویان و علاقه مندان آن شهرستان نیز امکان داده شود به مشاهده این نمایش بپردازند . بدینجهت خواهشمند است هر چه زود تر با مراجعه به هنرمندان و علاقه مندان و بهیژه گروه‌هایی که در آن شهرستان به کار تئاتر می‌پردازند صورتی از کسانی که مایلند برای مشاهده این تئاتر استثنائی به تهران سفر کنند تهیه فرمائید و به تهران - دفتر روابط عمومی سازمان تلویزیون ملی ایران - صندوق پستی - ۲۵۵۶ ارسال دارید تا برای آنان بلیط رزرو شود . نظر باینکه این تئاتر برای گروه محدودی نمایش داده خواهد شد ضمنی است در ارسال پاسخ تشریح فرمائید .

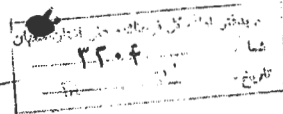
روابط عمومی سازمان جشن هنر

ایم. کریمیان  
معاونت

د. سید علی

PAULAVI ROAD - 3F, NAHID BLDG., P. O. B. 2550 - TEHRAN  
Teh 85136 - 82151 - Cable: Tehran

۳۳۵



عباس‌پوری - بلوار ۴م شهریور - ۱۶ - صندوق پستی ۲۵۵۶ - تهران  
تلفن: ۶۶۱۱۰۰ - ۶۶۱۱۰۶ - مخابراتی: ۱ تل

تاریخ: ۶/۶/۳۳  
شماره: ۱۱۶۸ - ر ع

تاریخ: ۱۳۵۰/۲/۱  
شماره: ۴۱۷  
پیوست



اداره محترم کل فرهنگ و هنر استان اصفهان

موضوع: فعالیتهای تئاتر در ۱ سال اخیر

مطبق به مرقومه شماره ۵/۲۲۴ مورخ ۱۳/۱۰/۴۹

با اظہار نوزش از تاخیر در تقدیم پاسخ که معلول جمع آوری مدارک و تنظیم مطالب پیوسته

است، اینک اطلاعات خواسته شده شرح زیر به پیوست تقدیم میگردد:

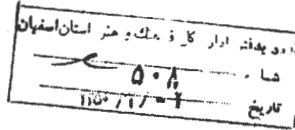
- ۱- پاسخ موارد ۱- ۳- ۴ و ۶ مرقومه مذکور طی هشت برگ اوراق پیوست.
- ۲- نام و مشخصات اعضا کادر هنری گروه طی ۲۳ برگ و ۲۳ قطعه عکس.
- ۳- آلبوم ۱۸ - پرشورها و عکسهای نمونه مربوط به برنامه های گروه در ۴ برگ و ۴۰ قطعه.

خواهشمند است دستور فرمائید وصول آنها را اعلام فرمایند.

موجب تشکر و سپاسگزاری است.

باتقدیم احترامات

سرپرست گروه هنری ارجام - رضا ارجام صدر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران  
دفتر اسناد و کتابخانه ملی - خیابان سعیدی - پلاک ۱۱۷۵۳۳ - تهران  
تلفن: ۲۷۵۴۰۰ - فکس: ۲۷۵۳۳۰ - پستی: ۱۱۷۵۳۳

VII - عکس‌ها



زنان پیشگام در تئاتر جلفای اصفهان



گروه نسايش ملکه قلعه دستخيز شده - ۱۳۰۶



بیشگامان تئاتر در اصفهان  
نمایش اولو اوی از شکسپیر



پیشگامان تئاتر در جلوه‌های اصفهان



پیشگامان تئاتر در جلوس اصفهان





پیشگامان نمایش تخت‌حوضی (تقی مکسبی)



پيشگامان تاتار: اكبر جقه، رقيه چهره آزان، ديانا، شهين و...



تقی مکسیمی (۱۳۵۱-۱۳۸۳) و خانم تهرانی



پیشگاهان نمایش تخت حوضی، به سرپرستی تقی مکنسی



نمایش خمیس (۱۳۱۸) اثر مولی‌یر، ترجمه حسین عربی، به کارگردانی محمد میرزا رفیعی



نمایش پیمه‌دوزی موقوف بازار بکران: اسماعیل خان مهرتاش، علی‌اصغر گرسبیری، جواد فاضل، ازهدی (شاه‌عباس)، مصیبی، اکبر چقله، دیانا و...



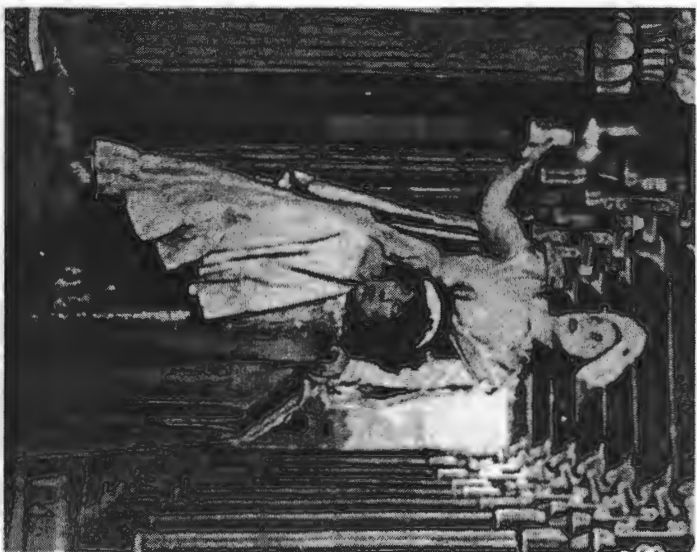
عزت اللہ نوید (نویسنده و بازیگر)



احمد بنی احمد (بازیگر)

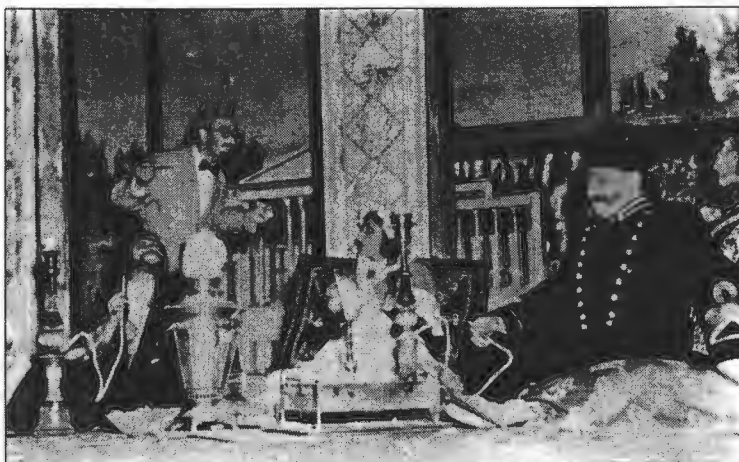


نمایش مکتب (تئاترخانه اسطوخودوس، ۱۳۴۵) اثر شکسپیر  
به کارگردانی ناصر فرهمند



نمایش تفت چشمید در آتش  
نویسنده مهدی معینان، به کارگردانی ناصر فرهمند





نمایش نفت، نوشته مهدی ممیزان، به کارگردانی ناصر فرهنگمندان  
از راست به چپ، دخانی، خانم کلارا، سراج، ممیزان



نمایش نفت. بازیگران: از راست تقی ظهوری، رضا ارحام‌صنبر



نمایش اتللو بازیگران: پران و کلارا



نمایش بینوایان اثر ویکتور هوگو به کارگردانی ناصر فرهمند



نمایندگان: علی محمد رجایی، رضا ارجام صدر، قربانی، علی محمد رجایی  
 نمایندگان: تاجا حاجی سپاهان  
 از سمت راست: مستور، ژاله رجایی، دینا، چهارم، سرور رجایی، مهدی معینان، جهانگیر فروهر، رضا ارجام صدر، قربانی، علی محمد رجایی



از سمت راست: نصر تالاب و جدت، اکبر جقه، رضا ازحام صدور، عباس همت آراز، ملکوتی



از سمت راست: معز دیوان‌فکری، امیر قلمی، علی صدر (مدیر تماشاخانه سپاهان)،  
اکبر جقه، خانم معز دیوان‌فکری، نصر تالاه و جدت، مظفر می، عز تالاه نوید و احمد بنی‌احمد



تمایش داماد فرزاد  
از سمت راست ایستاده: منصور تالاب و جدت سرور رحمانی، احمد بنی احمد، علی محمد رحمانی، محمد میرزا رفیعی



از سمت راست: محمدحسین زارقی، عباس سراج  
 و سید علی موسوی



جایگاه اخراجی

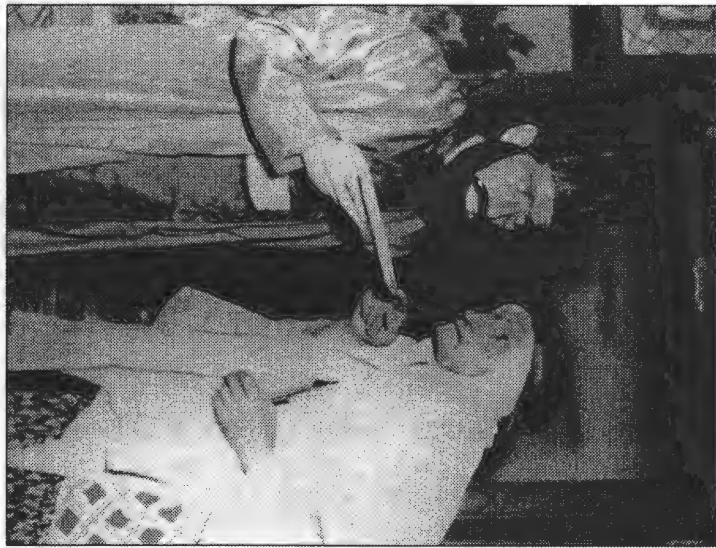


از سمت راست: اکبر جقه، ناصر گورچیان، اسماعیل خان مهردادش، اکبر مشکین



دربار خلیفه تماشاخانه اصفهان





نمایش ساحره، تماشاخانه اصفهان



نمایش معجزه، تماشاخانه اصفهان



حیله عشاق. تماشاخانه اصفهان، ۱۳۴۳



دزد دریایی. بازیگران: شمشاد، ماشالله وحیدی



یوسف و زلیخا  
از سمت راست: پرویز نامجو، پیمان (یوسف)، حسین درویش



جاده زرین سمرقند



زندانی فواری (۱۳۳۳)، تماشاخانه اصطفهان



حسن جنینی، ماشالله و حیدری، ...



عبدالحسين سينتا (۱۲۴۸-۱۲۸۶)



ناصر فرهمند (۱۲۹۷-۱۳۴۹)



محمد میرزا رفیعی (۱۳۵۸-۱۲۸۵)



خیر و شر، نوشته غلام حسین سرکوب  
کارگردان: ناصر فرهنگد (۱۳۴۱)  
تماشاخانه اصفهان





نمایش آخرین شب از هزارویکشب - (۱۳۴۳)  
تماشاخانه اصفهان



نمایش تهمت نوشته مهدی ممیزان، بازیگران: کوفیگر، صادقی، غفاری، افلاک  
تماشاخانه اصفهان - ۱۳۴۷



نمایش لورل و هاردی از راست: ارحام صدر، وحدت



نمایش قاتل کیست؟ تماشاخانه سپاهان





نمایش رسواها بازیگران: از راست: حریرچیان، ممیزان، ارحام صدر  
سینما تئاتر پارس



نمایش طلاق ممنوع  
از راست: ارحام صدر، ممیزان



علی محمد رجایی (۱۲۵۰-۱۲۸۵)  
نمایشنامه‌نویس، کارگردان، بازیگر، خطاط



مهدی ممیزان (... - ۱۲۹۸)  
نمایشنامه‌نویس، کارگردان



فاضل فاضلی‌پارسا معروف به بابافاضل (... - ۱۲۹۲)  
بازیگر



ارحام صدر در نقش صغر نوکر



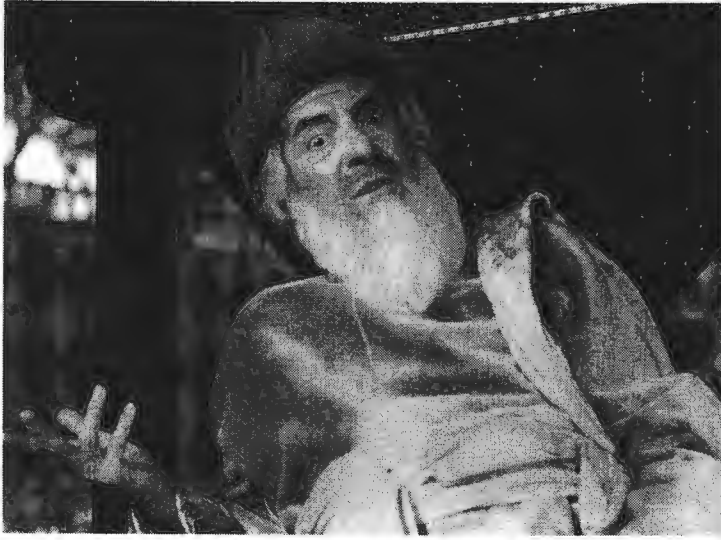
ارحام صدر در نقش حاج لطفا الله



رضا ارحام‌صدر در نقش حاج لطف‌الله



نمایش حاج لطف‌الله  
بازیگران: از راست ارحام‌صدر، رجایی



رضا ارحام صدر در نقش حکیم باشی

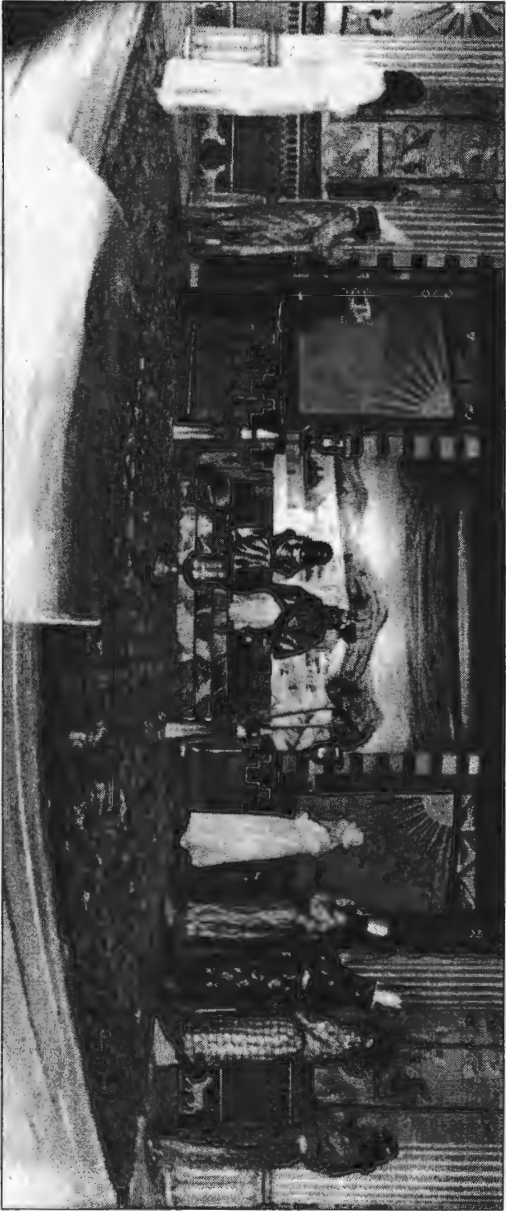


نمایش من می خوام نوشته امین خندان  
بازیگران: دخانی، ارحام صدر و ...



نمایش خواستگاری (۱۳۷۳)  
بازیگران: ممیزان، ارحام‌صدر، سیمین





نمایش کوروش نویسنده و کارگردان: مهدی سمیزان، تالار خانه جوانان اصفهان



چوب‌بندست‌های ووزیل نوشته غلام‌حسین ساعدی، کارگردان: غلام‌علی عرفان، سینما تئاترپارس - ۱۳۴۹  
بازیگران: کوشان، عماد، بشارت، محبی، ارشادی، محقق، سوزانی، نصیری، هاشمی، صدیقی، طاهری





نمایش دوسرپل (۱۳۴۹) نویسنده و کارگردان: غلام‌علی عرفان  
 از راست: ناصر کوشان، هوشنگ بشارت  
 طراح صحنه: رضا شادزی



نمایش چوب‌بدهست‌های ورزیل (۱۳۴۹)  
 از راست: ناصر کوشان، رضا عماد، هوشنگ بشارت



نمایش بوقلمونها (ولنتین دیوان - بر اساس داستانی از محمدعلی جمالزاده) - ۱۳۵۰  
بازیگران: عماد، کوشان، ارشادی، محبی، سوزانی و ...  
طراحی و ساخت دکور: علی اصغر صانعی، اسدالله بحرینی



نمایشن پهلوان اکبر می میرد نوشته بهرام بیضایی  
کارگردان: مرتضی میثقی از راست: نصیری، بشارت



نمایش بوقلمونها نویسنده و کارگردان: مهدی میمیزان  
بازیگران از راست: رضا عماد، منصور نصیری



بهاوان اکبر می‌میرد (۱۳۵۱). نوشته بهرام بیضایی، کارگردان: مرتضی‌میشی  
بازیگران: عماد، ارشادی، آشتیانی، سوزانی، سالاری و ...



نمایش دیکته و زاویه نوشته غلامحسین ساعدی  
کارگردان: ناصر کوشان  
تالار خانه جوانان اصفهان



نمایش عبور از دریاچه یخ نوشته غلامعلی عرفان  
کارگردان: رضا عماد بازیگران: رضا عماد، علی سالاری و ...



نمایش آدم آدم است (۱۳۵۱) نوشته برتولت برشت  
 کارگردان: ناصر کوشان - مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)  
 سمت چپ شادروان پرویز فنی زاده  
 (هنرمند و بازیگر توانمند تئاتر و سینما) در میان تماشاگران

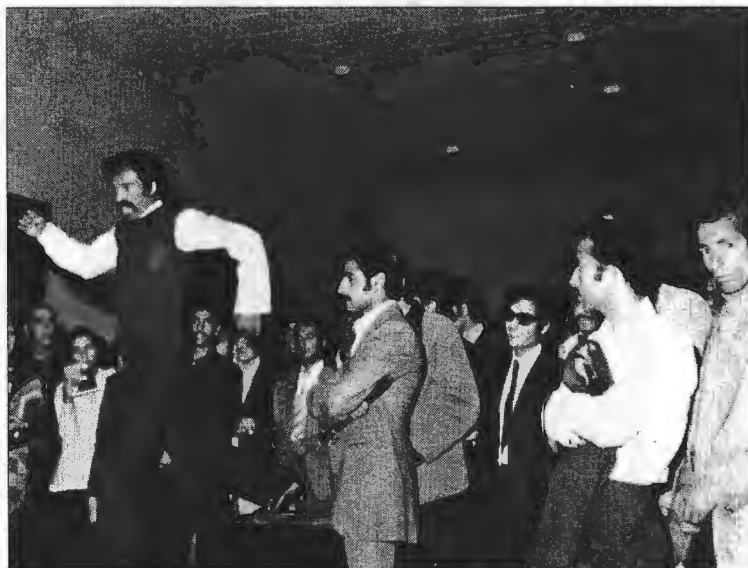


نمایش تصویر من نوشته منصور کوشان، کارگردان: مرتضی میثمی  
 بازیگران: شهلا پوردل، آذر انصاری، ناصر کوشان، حسن صفدری،  
 یونس تراکمه و ... مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)



نمایش ضیافت (۱۳۵۲) نوشته بهرام بیضایی  
کارگردان: ناصر کوشان مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)  
بازیگران: غلامرضا محبی، محمد حاجی رضایی، منصور باقرنژاد





نمایش استاد نوشته اوژن یونسکو کارگردان: قائم مقامی  
بازیگران: محمد هاشمی، ناصر و منصور کوشان، اکبر نشاسته ریز و ...



از راست: ناصر کوشان، اوژن یونسکو (نمایشنامه نویس)، عباس یوسفیانی (کارگردان)  
مسعود برجیان (فیلمبردار)، دکتر رضا جانقربانی (استاد دانشگاه هوستون) - ۱۳۵۵





نمایش پشت آب انبار خرابه  
 نویسنده و کارگردان: مرتضی میثمی بازیگران: آشتیانی، عماد، میثمی



نمایش افعی طلایی (۱۳۵۴) نوشته علی نصیریان تالارخانه جوانان اصفهان  
 بازیگران: ارشادی، سورانی، نصیری، کوشان، عماد، محبی، بشارت



نمایش شهادت (۱۳۵۴) نویسنده و کارگردان: ناصر کوشان  
بازیگران: عماد، سورانی، ارشادی، نصیری، امامی، خوانساری، نریمانی



نمایش عمو رضای خودمان نویسنده و کارگردان: مرتضی میثمی  
بازیگران: عماد، آشتیانی، بهزادی و ...



ناصر کوشان - متولد ۱۳۲۵ اصفهان



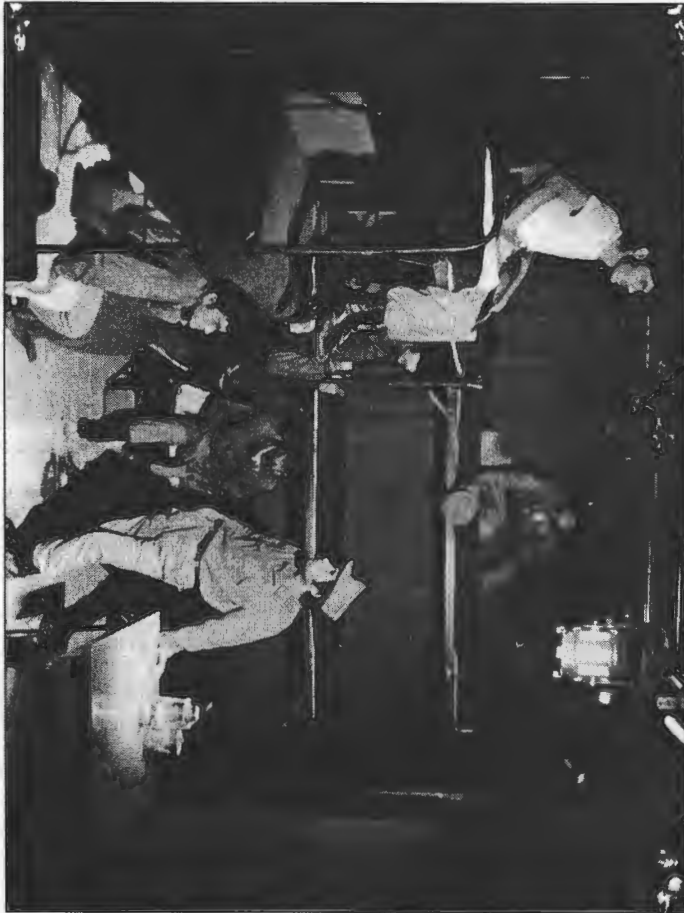
ناصر کوشان و محمد حاجی رضایی در نمایش الف لام میم (۱۳۵۴)  
نویسنده و کارگردان: منصور کوشان مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)



نمایش آخر شب - اول صبح نویسنده و کارگردان: مرتضی میثمی  
بازیگران: آشتیانی، عماد، میثمی



نمایش کاندیدا برای خوردن نوشته اسلاو مرو ژوک کارگردان: رضا عماد  
بازیگران: عماد، نصیری، سورانی، ارشادی و ...



نمایش منطقه جنگی (۱۳۵۵) نوشته یو جین اونیل کارگردان: منصور کوشان  
بازیگران: خسرو تکلیان، محمدرضا گوهرمنش، علی رضا کوشان، احمد جوانساز، مرتضی نصر اصلطهانی، غلام حسین کویانی



نمایش آریاداکاپو (۱۳۵۵) نوشته ادنا وین سنت میلی کارگردان: جمشید ترکیان  
بازیگران: خسرو ثقفیان، شهناز قانعی، مرتضی نصرافهانی، احمد خوانساری





نمایش پوریای ولی (۱۳۵۶) نویسنده و کارگردان: محمد هاشمی مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)



نمایش پوریایولی (۱۳۵۶) نویسنده و کارگردان: محمد هاشمی مرکز فرهنگی اصفهان (کارگاه نمایش)





نمایش هی‌الله (۱۳۵۶) نویسنده و کارگردان: فریدون سورانی



نمایش ساعت دشوار (۱۳۵۵) نوشته پارلاکر کریست ترجمه احمد گلشیری  
کارگردان: منصور کوشان

نمایش سوگ داش آکل (۱۳۵۶)  
بر اساس داستان صادق هدایت  
محل اجرا: کاخ هشت بهشت



نمایش سوگ داش آکل (۱۳۵۶)  
نویسنده و کارگردان: ناصر کوشان

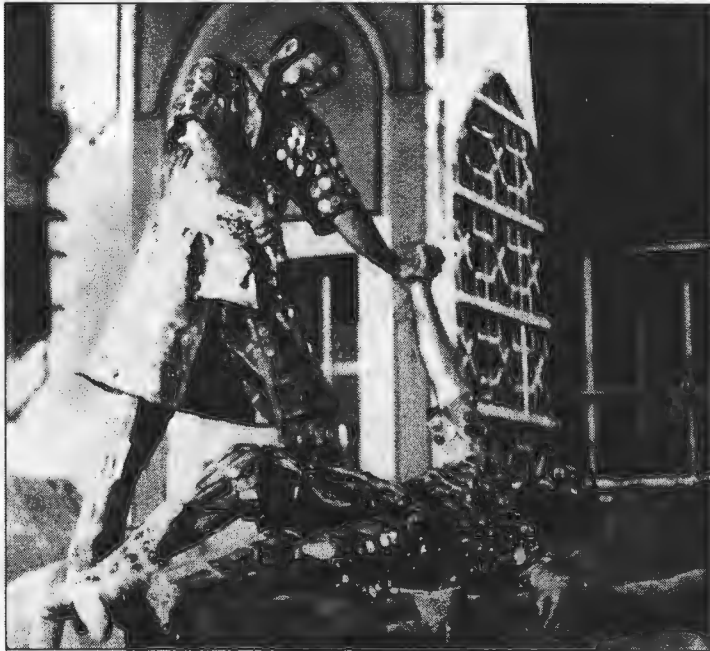




نمایش نیروی حلیین (۱۳۶۳) نویسنده: خسرو تقییان کارگردان: ابراهیم کریمی  
بازیگران: مهدی شهبان، خسرو تقییان، احمد اشرفیان، مهراڻ قهرمانی و ...



نمایش سه شب راحت نویسنده و کارگردان: ابراهیم کریمی  
بازیگران: خسرو ثقفیان، ملکشاه ابدالی



نمایش مارآتون مرگ نویسنده و کارگردان: خسرو ثقفیان  
بازیگران: جمشید ترکیان، علی رضا بدری، رضا خوشحال پور



نمایش اپرای دیوانگان (۱۳۶۳)  
نویسنده و کارگردان: خسرو تقییان  
بازیگران: گنجلی، گوهر منش، بدری و ...



نمایش شکفتن نویسنده و کارگردان: جهاننخیش سلطانی  
بازیگران: عماد، سوزانی، بابایی و ...



نمایش سبزه تا فیروزه نویسنده و کارگردان: محمدعلی میاندار



نمایش آمیز قلمدون (۱۳۷۶) نوشته اکبر رادی کارگردان: هادی مرزبان  
بازیگران: ایرج راد، فرزانه کابلی، زهره مجابی، دریا قنبرزاده، سحر ذکریا





نمایش رؤیای نیمه‌شب (۱۳۷۷)  
نویسنده و کارگردان: ناصر کوشان تالار سوره اصفهان







منصور کوشان (نویسنده)  
متولد ۱۳۲۷ - اصفهان



دکتر علی رفیعی (مدرس و کارگردان تئاتر)  
متولد ۱۳۱۷ - اصفهان



دکتر پرویز صفیون (نویسنده، محقق و استاد دانشگاه)  
متولد ۱۳۱۸ - اصفهان



محمد رحیم اخوت (نویسنده و منتقد)  
متولد ۱۳۲۴ - اصفهان

# **The History of Theatre in Esfahan**

---

**Naser Koushan**



*Published by Atropat*

